

دوره علوم و معارف اسلام  
۳

هوایلم

جلد پنجم

از قلمت

# معادشناسی

تألیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله لفظه الزکیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هُوَ الْعَلِيمُ

دوره

علوم و معارف اسلام

جلد هفتم

از قسمت

# معادشناسی

تألیف

حضرت علامه آية الله سيّد محمد حسين حسيني طهراني

مدظله العالی

فهرست

## فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
	مجلس چهل و دوم : نامه عمل و وصول آن از راست یا چپ از صفحه ۱۳ تا ۴۱ شامل مطالب :
۱۳	رسیدن نامه عمل از طرف راست و چپ
۱۷	معنای رسیدن نامه عمل از سمت راست و چپ
۲۰	نامه بهشتی ها از جانب سعادت داده می شود
۲۳	در تفسیر آیه : فمن اوتی کتابه بيمينه
۲۴	در قیامت اهل سعادت دارای نورند
۲۷	در تفسیر آیه : ما أغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه
۲۹	کیفیت وجوه امام و مأموم و دوزخیان
۳۲	حقیقت امام مبین و کتاب تکوین
۳۶	دو روایت وارده در کیفیت علم امام
۳۹	حقیقت مقام ولایت و امام و کتاب تکوین
	مجلس چهل سوم : امام مبین و کتاب تکوین و نسخه نامه عمل از صفحه ۴۵ تا ۸۶ شامل مطالب :
۴۶	کتاب تکوین و برداشتن نسخه از روی آن
۴۹	خداوند ولایت دارد نه امامت
۵۱	دعوت به امام غیر از دعوت به سوی کتاب است

## فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۵۳	مقرَّبان و مخلصان نامهٔ عمل ندارند
۵۵	مخلصین نامهٔ عمل ندارند
۵۸	بعضی از حالات مخلصین در فناء
۶۱	مخلصین و مقرَّبین مدهوش ذات حقند
۶۵	حالات فقر و فنای مخلصین و مقرَّبین
۶۹	اشقیائی که به آنها نامه عمل داده نمی‌شود
۷۱	موارد حبط عمل و عدم اقامهٔ نامهٔ عمل
۷۲	احکام مرتد و کسانیکه عملشان حبط می‌شود
۷۵	نتیجهٔ تکذیب آیات خدا، حبط اعمال است
۸۲	از موارد حبط، بلند کردن صدا در برابر رسول الله است
۸۵	نتیجهٔ اعمال ملازم نفس است و نامهٔ عمل عین عمل است
۱۱۸ تا ۸۹	مجلس چهل و چهارم: گواهی بر اعمال و گواهان و شرائط آنها از صفحهٔ ۸۹ تا ۱۱۸
	شامل مطالب :
۹۰	شهادت به معنای حضور است و دو مرحله دارد
۹۲	شرائط تحمّل شهادت برای اداء آن
۹۴	گواهان بر اعمال از نیت‌ها خبردارند
۹۹	شاهدان باید گواهی به راستی دهند
۱۰۱	عمل به معلومات در راه خدا موجب روشنائی دل می‌شود
۱۰۴	امامان باطل قدرت بر شهادت ندارند
۱۰۷	مؤمنان حقیقی بر اعمال انسان وقوف دارند
۱۰۹	دل‌های اولیای خدا پیوسته بیدار است
۱۱۲	شهادت رسول الله و مؤمنین شهادت خداست
۱۱۷	داستان حاج عبدالزّهرا گرعاوی
۱۵۱ تا ۱۲۳	مجلس چهل و پنجم: شرط شهادت، احاطهٔ علمیه بر پنهانیه‌هاست از صفحهٔ ۱۲۳ تا ۱۵۱

## فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
	شامل مطالب :
۱۲۳	در تفسیر آیه : و یوم نبعث من کلّ امة بشهید
۱۲۵	در آیه شریفه : و کذلک جعلنا کُم امة وسطاً
۱۲۷	در خطابات عامه که ملاک خاص دارند
۱۳۲	در تفسیر آیه شریفه : هو اجتباکم
۱۳۳	مفاد دعای حضرت ابراهیم درباره ذریه اش
۱۳۶	دعای حضرت ابراهیم درباره اسلام ذریه اش
۱۴۰	برگزیدگی ذریه ابراهیم برای شهادت بر اعمال مردم است
۱۴۲	ائمّه علیهم السلام شاهدان قیامت هستند
۱۴۴	رسول خدا گواه بر پیامبران و پیامبران گواهان بر امت های خود هستند
۱۴۹	شهادت رسول الله و امامان به اختلاف مراتب
۱۸۲ تا ۱۵۵	مجلس چهل و ششم : شهادت ملائکه بر انسان در روز قیامت از صفحه ۱۵۵ تا ۱۸۲
	شامل مطالب :
۱۵۵	در تفسیر آیه : و کنا علیکم شهوداً اذ تفیضون فیه
۱۵۸	اصناف مختلف فرشتگان شهادت
۱۶۰	اختلاف ملائکه شهادت بر حسب اختلاف درجه بندگان است
۱۶۲	اختلاف توبه افراد بشر بر حسب اختلاف درجه گناه
۱۶۶	ملائکه روز و ملائکه شب
۱۶۹	شهادت فرشتگان عین شهادت خداست
۱۷۱	عالم تکوین بیدار است و مراقب و حفیظ است
۱۷۳	اشعار شیخ بهاء الدین عاملی درباره ابتهال به خدا
۱۷۵	ملاقات صبیّه آیه الله اراکی با امام زمان
۱۷۹	عواقب و خیم غفلت از نامه عمل
۱۸۵ تا ۲۲۲	مجلس چهل و هفتم : شهادت أعضاء و جوارح در قیامت از صفحه ۱۸۵ تا ۲۲۲

## فهرست مطالب و موضوعات

صفحه

عنوان

شامل مطالب :

- ۱۸۶ علت بسته شدن دهان و سخن گفتن دست‌ها در قیامت
- ۱۸۸ حقیقت معنای تکلم ، ابراز ما فی الضمیر است
- ۱۹۲ کیفیت تکلم دست‌ها و شهادت پاها در روز قیامت
- ۱۹۴ شهادت گوش و چشمان و پوست‌های بدن در روز قیامت
- ۱۹۶ شهادت اعضاء و جوارح اختصاص به دشمنان خدا دارد
- ۱۹۹ اعضاء و جوارح دارای حیات و شعور هستند
- ۲۰۳ تمام موجودات دارای حیات و علم و قدرت می‌باشند
- ۲۰۷ علم انسان به حقایق موجودات اندک است
- ۲۱۰ داستان حاج شیخ اسمعیل جاپلقی در راه مشهد
- ۲۱۴ به حقایق و اسرار جز علام‌الغیوب کسی مطلع نیست
- ۲۱۹ شهادت اعضاء و جوارح برای دوزخیان است
- مجلس چهل و هشتم : شهادت زمان و مکان در قیامت از صفحه ۲۲۵ تا ۲۵۹
- شامل مطالب
- ۲۲۶ جمادات در قیامت شعور دارند و شهادت می‌دهند
- ۲۲۸ زمان و مکان بیدارند و با فهم و شعور
- ۲۳۳ روایات وارده در شهادت زمان و مکان
- ۲۳۷ نتیجه توبه و اثر آن در شهادت اعمال
- ۲۴۰ گفتگوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام با چاه در خارج کوفه
- ۲۴۴ راز گفتن جابرین یزید جعفی با خاک
- ۲۴۶ حجرالاسود دارای شعور و ادراک است
- ۲۴۸ شهادت حجرالاسود برامامت حضرت سجّاد علیه‌السلام
- ۲۵۰ گفتار امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عمر درباره حیات حجرالاسود
- ۲۵۴ اختلاف مساجد در فضیلت ناشی از اختلاف نور آنهاست



## فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۲۵۷	نورانیت زمان و مکان تابع نورانیت اهل آنهاست
از صفحه ۲۶۳ تا ۲۹۱	مجلس چهل و نهم : شهادت قرآن و اعمال در قیامت شامل مطالب :
۲۶۴	کیفیت شهادت زمین از وقایع خود در قیامت
۲۶۶	در تفسیر آیه : یومئذ تحدث أخبارها
۲۶۸	معنای وحی خدا بر زمین در ادای شهادت
۲۷۲	شهادت نمازها و روزه‌ها در روز قیامت
۲۷۵	روایت وارده در «کافی» درباره تکلم قرآن در قیامت
۲۷۷	عبور قرآن از صفوف آفریدگان در روز قیامت
۲۷۹	چهره ملکوتی قرآن در اثر عمل ننمودن به آن ، رنجور است
۲۸۰	پاداش خاص عاملان به قرآن در روز قیامت
۲۸۵	قرآن یگانه کتاب راستین هدایت بشر است
۲۸۸	شکایت قرآن از مردم در روز قیامت
	مجلس پنجاهم : معنای شهادت قرآن و بقیه اعمال در قیامت
از صفحه ۲۹۵ تا ۳۲۲	شامل مطالب :
۲۹۶	مواهب خاصه خدا نسبت به عاملین به قرآن
۲۹۸	واقعیت تکلم قرآن و سایر اعمال در قیامت
۳۰۰	مؤمن به هر اندازه که به قرآن عمل کند به همان اندازه، قرآن می شود
۳۰۳	امیرالمؤمنین علیه السلام یگانه وجود واقعی قرآن است
۳۰۶	درحقیقت معنای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام
۳۰۷	حقیقت مقام و منزلت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
۳۱۴	شهادت قرآن برای آموزندگان مختلف قرآن
۳۱۷	روایت شگفت انگیز حضرت سجاده علیه السلام درباره شناختن مرتبی مردم
۳۱۹	اصناف مختلف مردم مدعیان تربیت و علامت شناخت ولی خدا

هُوَ الْعَلِيمُ

دوره

علوم و معارف اسلام

جلد ہفتم

از قسمت

معارف شناسی

لَا تَلْ خِدْمَةَ الْعِلْمِ وَالِدِينَ

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی اللہ عنہ

مجلس چهل و دوّم

نامهٔ عمل و وصول آن از راست یاچپ



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(مجلس چهل و دوم)

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله  
على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان  
الى يوم الدين .

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ  
وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ . ( آية ۱۲ از سوره ۳۶ يس )

«به تحقیق که ما حقاً خودمان مردگان را زنده می کنیم ؛  
و می نویسیم آنچه را که آنها از پیش فرستاده اند ؛ و آثار آنان را ؛ و هر چیز را  
در امام مبین شمارش می نمائیم .»

یعنی علاوه بر احیاء مردگان ، اعمال و آثار آنان نیز مورد نظر  
ماست و هر چیزی که نام شیئیت بر آن بتوان نهاد ، و آن را چیز گفت ،  
ما در امام مبین احصاء می کنیم و شمارش و خصوصیات عددی و کیفی  
و کمی آن نیز محفوظ است .

آیاتی در قرآن مجید داریم که دلالت دارد بر آنکه بعضی از  
افراد ، نامه عملشان از سمت راست ؛ و دسته ای نامه عملشان از سمت

چپ می‌باشد.

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ \* فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ  
 كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَٰؤُمِ أَقْرَبُوا كِتَابِيهِ \* إِيَّيْ ظَنَنْتُ  
 أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ \* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ فِي جَنَّةٍ  
 عَالِيَةٍ \* قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ \* كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا  
 أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ \* وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ  
 بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ \* وَلَمْ يَدْرُ  
 مَا حِسَابِيهِ \* يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ \* مَا أَغْنَىٰ عَنِّي  
 مَالِيَهُ \* هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ ( آیه ۲۹ تا ۱۸ از سوره ۶۹ : الحاقه )

«چون یکی از مقامات عالم قیامت عالم عَرَض است انسان را به پیشگاه خداوند عزوجل عرضه می‌دارند ؛ آن روزی است که جملگی شما عرضه داشته می‌شوید و هیچ عملی و کاری از اسرار و پنهانی‌های شما پنهان نخواهد ماند ؛ اما آن کسی که به سبب راست او نامه عملش داده شود ، آنقدر مبتهج و خوشحال است ، که پیوسته صدا می‌زند : ای مردم بیایید جمع شوید ، و نامه عمل مرا بخوانید ! من به چنین روز حساب و جزائی اعتقاد و ایمان داشتم ! چنین کسی پیوسته در عیش و زندگی دل‌پسند و خوشایند متنعم است و در بهشت‌های عالی مرتبه و رفیع الدرجه زیست می‌کند : آن بهشت‌هایی که میوه‌هایش نزدیک و در دسترس است ؛ و به آنان چنین خطاب می‌شود که : بخورید و بیاشامی د گوارا باد بر شما این نعمت‌های خداوندی که به شما در مقابل آن اعمالی که در دنیا انجام دادید و سابقاً برای ما فرستادید ارزانی

داشته است.»

در ایامی که گذشت و سپری شد؛ در آن ایامی که متمرّدین و منکرین چنان می‌پنداشتند که تو پُراست ولی خالی شد؛ از همه محتویات خالی شد؛ از شما و از همه آنان خالی شد و آن ایام ظرفی بود برای تربیت و تکامل شما! آن ایام شما را خالی کرد و به چنین مقام و موقفی فرستاد. گوارا باد بر شما که بیدار بودید! و در آن زمان بدان زمان و زمانه، بدان ظرف و مظروف دل نبستید! و خود را برای کوچ کردن و بار سفر بستن به این منزلگاه تو پُر و پر محتوی آماده نمودید!

و اما آن کسی که نامه عملش به سبب چپ به او داده شود با نهایت شرمساری و سرافکنندگی و ذلت می‌گوید: ایکاش نامه عمل من به من داده نشده بود؛ ایکاش من از حساب و کتاب خود اطلاع پیدا نمی‌کردم و از سرگذشت خود چیزی نمی‌فهمیدم؛ ای کاش حکم خدا می‌رسید، و نابودی و نیستی مرا در کام خود فرو می‌برد؛ و اثری از من باقی نمی‌گذاشت؛ و من خود را در چنین مقام و موقفی نمی‌دیدم.

ای داد که مالی را که جمع کردم و اندوختم به کار من نیامد؛ و دستی از من نگرفت؛ و مرا بی‌نیاز نمود قدرت و سلطنت من نیز تباه شد؛ و توانائی و اقتدار من دستخوش نابودی و هلاکت قرار گرفت.

به چنین افراد متمرّد و سرکش که مال و قدرت را وسیله تباهی قرار دادند و از راه عدالت تجاوز کردند و به حقوق ضعفاء و فقراء تعدی

نمودند ، از طرف فرشتگان عوالم عالیه و ارواح قدسیّه به فرشتگان مأمور عذاب خطاب می‌شود : بگیریید او را و در غل و زنجیر درآورید و سپس او را در آتش دوزخ و جهنّم آتش زیند و بسوزانید و پس از آن به زنجیری که درازای آن هفتاد ذراع است او را در سلسله بکشید !

به علّت آنکه او چنین کسی بود که به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد ؛ و بر اطعام فقراء و مساکین کوشا و ساعی نبود ؛ و بدین جهت درامروز هیچ یار و یاور غمگساری برای او نیست و غذائی جز چرک و خون که طعام دوزخیان است ندارد ؛ آن طعام و غذائی که جز خوراک دوزخیان و گناهکاران غذای کسی دیگر نیست ؛ هیچکس از آن نمی‌خورد .

آن کسانی که در دنیا امور خود را گذراندند به عصیان و خطا سرمایه‌های وجودی خود را از دست دادند بر مسند غرور و استکبار تکیه زدند ؛ و ایمان به خداوند عظیم نیاوردند ؛ و در برابر فرامین و قوانین حضرت او سر تسلیم فرود نیاوردند ؛ و بدین جهت دست به تعدی و تجاوز گشودند ؛ و حقوق ضعیفان و مستمندان را تاراج کردند ؛ و فقرا و بیچارگان و محرومان را در سر سفرهٔ خود نشانند ؛ و برای حفظ و حراست و مراقبت امور مادی و معنوی آنان اهتمام نکردند ؛ باید امروز از این طعام از غَسَلین<sup>۱</sup> که چرک و خون عَفِن و غذای تبهکاران و منممران در شهوت و غضب است بخورند .

آن کسانی که ایمان نمی‌آورند و عمل فاسد انجام می‌دهند از دو نقطهٔ نظر : هم از جهت باطن که قلبشان خراب است و هم از جهت ظاهر که فقدان عدالت در بین مردم ضعیف و مستضعف است ،



گرفتارند .

از بین بردن حق محرومان و تعدی به فقیران و مسکینان و از زندگانی مترقّه‌انه بهره‌مند شدن در مقابل دیدگان آنها ، همان بهره‌مند شدن از چرک و خون است که در آخرت به صورت **غَسْلِينُ** ظهور پیدا می‌کند .

باری در این آیات مبارکات مردم را به دو دسته تقسیم کرده است یک دسته افرادی هستند که نامه عمل به وسیله طرف راست ، و دسته دیگر افرادی هستند که نامه از جانب چپ به آنان داده می‌شود .

حال باید دید معنای یمین و شمال ، راست و چپ چیست ؟

یمین و شمال را در لغت به دو طرف انسان که قوی و ضعیف هستند می‌گویند یا به دو دست که در جانب قوت و جانب ضعف قرار دارد ؛ و یا به طرف سعادت و نیکبختی و طرف شقاوت و بدبختی اطلاق می‌کنند .

ولی در این آیات مسلماً مراد از یمین و شمال همان ناحیه سعادت و کامیابی ، و ناحیه شقاوت و خسران محرومیت است ؛ و چون در لغت عربی به راست و یمین ، **تَقَالُ** به امور خیرات و مبرّات و سعادت و عافیت و رحمت می‌زنند و راست را به فال نیک می‌گیرند ؛ و به چپ و شمال **تَشَامُ** به امور کدورت آمیز و نکبت بار و ذلت‌آور می‌زنند و چپ را به فال بد می‌گیرند ، بنابراین یمین و شمال کنایه از دو ناحیه سعادت و شقاوت استعمال شده است ؛ یعنی نامه عمل از ناحیه سعادت و رحمت و عافیت و سلامت ، و یا از ناحیه شقاوت و نکبت و مذلت به

آنها می‌رسد .

بسیاری از محدثین و اهل تفسیر ، یمین و شمال را در این آیات به معنای دست راست و دست چپ گرفته‌اند و گفته‌اند که : مراد اینست که نامه عمل به دست راست بهشتیان و به دست چپ دوزخیان داده می‌شود ؛ و این معنی از چند جهت درست نیست ؛ زیرا :

اولاً همانطوری که طیّ مباحث و فصول سابقه روشن شد ، نامه عمل یک کاغذ و دفترچه‌ای نیست که به دست انسان بدهند ؛ و یا یک طومار نوشته پیچیده شده‌ای نیست که قابل باشد انسان آن را به دست گیرد .

نامه عمل حقائق اعمالیست که انسان در دنیا انجام داده است ؛ و رسیدن به نامه عمل عبارتست از سیطره روحیه انسان بعد از فناء فی الله به بقاء بالله ، در حالت بقاء آن سیطره و احاطه‌ای که بر عالم کثرت پیدا می‌کند و تمام موجودیّت خود را در دنیا با تمام اخلاق و ملکات و اخلاق و کرداری که ظاهراً و باطناً به‌جا می‌آورده است بر تمام آنها مسلط می‌شود و مُسیطر و مهیمن می‌گردد ؛ و جمله آنها در برابر او محسوس و ملموس و ممسوس و مشهود می‌گردند ؛ بلکه اصولاً خود را وجدان می‌کند و می‌یابد که دارد این کارها را انجام می‌دهد ؛ بنابراین نامه عمل اصلاً بدست نمی‌رسد ؛ رسیدن نامه عمل همانطور که آیات قرآن بیان دارد : **لِيُوقِفَهُمْ أَعْمَالَهُمْ** بطور کامل و شامل به هر نفسی از نفوس اعمالی‌را که در دنیا انجام داده با تمام خصوصیات وارد کردن و خوراندن و اشباع کردن است ؛ یعنی به هر نفسی عملی‌را که انجام داده است به نحو کامل می‌رسد و از آن عمل سیر و سیراب

می‌شود: و خودش را، واجد آن کردار می‌یابد.

پس این اصلاً ربطی به دست ندارد؛ اعمالی که انسان انجام داده، در دنیا چشم‌پوشیده است، عمل چشم را به دست نمی‌دهند؛ عمل گوش و زبان را به دست نمی‌دهند، عمل پا را به دست نمی‌دهند.

ثانیاً آیه می‌فرماید: **وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ «بَاء» بَاء** سببیت است یعنی نامه عمل به سبب جانب راست به او داده شد؛ نمی‌فرماید: **وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ لِيَمِينِهِ** اگر با «لام» آورده می‌شد معنایش این بود که نامه عمل را در دست راستش می‌گذاشتند.

باء سببیت برای توسط و توسط است؛ یعنی آن کسانی که نامه عمل به وسیله و به توسط و به سبب طرف راست که کنایه از همان ناحیه سعادت است به آنها می‌رسد؛ و آن کسانی که نامه عمل به وسیله و به توسط و به سبب جانب چپ که اشاره به همان ناحیه شقاوت است به آنها می‌رسد؛ نه به دست راست و نه به دست چپ.

ثالثاً اینکه در بعضی از آیات قرآن به جای **وَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ**. جمله **وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِوَرَاءِ ظَهْرِهِ** وارد شده است و این آیات در سوره انشقاق ۸۴ است آیه ۷ تا آیه ۱۲.

**فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا  
وَيَقْلَبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ  
ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَصَلَّىٰ سَعِيرًا.**

«و اما آن کسی که نامه عمل از ناحیه راست به او داده شود،

یک حساب آسانی از او می‌کنند؛ و با حالت خوشی و خرمی بر می‌گردد و نزد اهل و عیال خود می‌رود؛ و اما آن کسی که نامه عمل از پشت سرش به او داده شود، صدای خود را به فغان و واویلا و واثورا بلند می‌کند؛ و در سعیر و آتش می‌سوزد.»

این آیات از نقطه نظر مضمون و مفاد مشابه همان آیاتی است که از سوره الحاقه بیان کردیم؛ منتهی در اینجا به جای وَامَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ جملهُ وَامَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ذکر شده است. در آنجا لفظ بِشِمَالِهِ در مقابل لفظ بِيَمِينِهِ بود در اینجا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ در برابر لفظ بِيَمِينِهِ قرار گرفته است و بنابراین معنای بِشِمَالِهِ همان مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ خواهد بود یعنی نامه را از جهت پشت سر می‌دهند نه آنکه به دست چپش بگذارند.

یعنی از ناحیه عقب و پشت که کنایه از همان شقاء و بدبختی است داده می‌شود؛ و این بعینه همان معنای بشماله خواهد بود که آن نیز مفادش ناحیه شقاوت و مذلت است.

از طرف دیگر داریم که در روز قیامت افرادی که در دنیا دنبال هر کسی رفتند، و از او پیروی نمودند، و هر کسی را امام و پیشوا و مقتدای خود قرار دادند؛ خواه از پیشوایان عدل بوده باشند و خواه از پیشوایان ظلم؛ این افراد با امامان خود محشور می‌شوند؛ این رعایا و افراد رعیت با پیشوایان خود محشور و به آنها ملحق می‌گردند؛ اگر آن ائمه بهشتی هستند با آنها به بهشت می‌روند؛ و اگر جهنمی باشند با آنها به جهنم می‌روند.

انشاءالله تعالی ما در بحث شفاعتی که در پیش داریم در این خصوص مفصل بحث خواهیم نمود؛ و کیفیت حقوق را به رؤسا و پیشوایان در روز قیامت و ورودشان را در بهشت و جهنم از آیات قرآن بیان می‌نمائیم؛ و روایاتی که در آن مبحث وارد شده است بسیار شنیدنی و حاوی یک دنیا معارف می‌باشد؛ و اینک برای اینکه کیفیت نامهٔ عمل مشخص شود؛ اشارهٔ مطالبی را ذکر می‌کنیم و می‌گذریم؛ در قرآن مجید داریم:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ  
 اُولٰٓئِكَ يَقْرَءُ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً وَمَنْ كَانَ فِي  
 هَذِهِ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَاَضَلَّ سَبِيلاً (آیه ۷۲ و ۷۱ از

سورهٔ اسراء ۱۷)

«روزی خواهد رسید که ما هر دسته از افراد مردم را به امامشان می‌خوانیم؛ پس آن کسانی که نامهٔ عمل آنها به توسط راست داده شود این دسته نامهٔ عمل خود را می‌خوانند و به مقدار کمی هم (به مقدار چرکی که بین انگشتان فتیله می‌شود) به آنها ظلم نخواهد شد؛ و کسی که در این دنیا کور باشد او در آخرت کور است و راهش نایاب‌تر و گم‌تر خواهد بود.»

آن کسانی که در دنیا چشم حقیقت و بصیرت خود را باز نکردند و به نابینائی نسبت به امور معنویّه، دنیای خود را سپری کردند و به شهوات و هواجس نفسانیّه خود را مبتلا ساختند، در آخرت هم نابینا هستند و راهی ندارند.

در این آیات نیز به جای وَ مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ جَمْلَهُ وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلَّ سَبِيلًا قرار گرفته است یعنی شمال در مقابل یمین همان بدبختی و کوری باطنی و شقاوت و گمراهی است .

در این آیه مبارکه می فرماید : ما هر دسته را به سبب امامشان می خوانیم و نامه عمل کسانی که از ناحیه راست به آنها داده می شود چنانست . پس امام غیر از یمین و ناحیه سعادت است ؛ و غیر از کتاب و نامه عمل است .

مردم سعادت مند به سبب و به وسیله امام خوانده می شوند ؛ و از ناحیه سعادت نامه عمل به آنها می رسد .

امام مثل مغناطیس و آهن ریاست که تمام اشیاء هم شکل خود را در طیف مغناطیسی خود جمع می کند .

آهن ربا تمام ذرات آهن را به خود می گیرد ، نه ذرات مس و روی و نیکل را . امامان حق و پیشوایان عدل ، افراد حق و عادل ؛ و امامان باطل افراد منحرف و ستیزه و متعدی را به سمت خود می کشند .

ذره ذره کاندترین ارض و سماست

جنس خود را همچو گاه و کهریاست

معه نان را می کشد تا مستقر

می کشد مر آب را تفت جگر

چشم جذاب بتان زین کویهاست

مغز جویان از گلستان بویهاست

زانکه حسّ چشم آمد رنگ کش

مغز و بینی می کشد بوهای خوش

زین کشش‌ها ای خدای رازدان

تو به جذب لطف خودمان ده امان<sup>(۱)</sup>

در این عالم کثرت و اعتبار به صورت ظاهر همه با هم مخلوطند؛ ولی از نقطه نظر گرایش‌های باطنی مردم به دستجات و احزاب و فریق و ملل و نخل منقسم می‌شوند. و هر دسته تابع امامی خاص و پیشوائی مخصوص به خود می‌باشند؛ در قیامت که موطن بروز حقایق است خداوند هر دسته و جمعیتی را به سبب امامشان می‌خواند؛ آن کسانی که اهل سعادتند نامه عمل از ناحیه و موطن سعادت به آنها می‌رسد و به وسیله امام بحق امام سعادت خوانده می‌شوند؛ و آن کسانی که اهل شقاوتند نامه عمل از ناحیه و موطن شقاوت و به وسیله امام باطل، امام شقاوت خوانده می‌شوند.

پس امام به حقّ که سعید است دارای صفت سعادت است که راستی است؛ و یمین که سعادت است نعت و صفت امام است؛ و بنابراین تفریع فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ تفسیر یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ را می‌کند و می‌فرماید چون امام محلّ جذب افراد هم سنخ می‌باشد کسانی که دارای سنخیت رحمت و عافیت هستند و این صفت در آنها مشهود است به وسیله امام به حقّ خوانده می‌شوند.

و امام جائرو باطل که شقیّ است دارای صفت شقاوت است

۱- «مثنوی» جلد ششم از طبع میرخانی ص ۶۰۱ س ۱۱

و امام جائر با این صفت آنها را می خواند و جمع می کند . و در این آیه می فرماید : **بِأَمَامِهِمْ** و نمی فرماید : **إِلَى إِمَامِهِمْ** و درباره کتاب می فرماید : **كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا** (آیه ۲۸ از سوره ۴۵ جاثیه) نه **بِكِتَابِهَا** پس درباره امام با **بَاءٍ سَبَبِيَّتٍ** استعمال شد و درباره کتاب با لفظ الی بنابراین دعوت به امام غیر از دعوت به سوی کتاب است .

ولیکن چون در آیه وارد در سوره اسراء به جای **وَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ** جمله **وَمَنْ كَانَ فِيهِدِهِ أَعْمَى** استعمال شده است استفاده می شود که اصحاب شمال در آخرت نور ندارند ، نابینا و کور هستند ، هم خودشان و هم امامشان ؛ اهل شقاوت همه کورند ؛ تابع و متبوع ؛ تابعین کور به متبوعین کور ملحق می شوند و یک پارچه روی هم به جهنم می روند .

آنجا برای اشقیاء عالم نور نیست ؛ عالم بینائی و بصیرت نیست ؛ آنجا عالم گمراهی و گم شدن و نابود شدن و محروم بودن از تماشای آیات خدا و جمال خداست ؛ چقدر در قرآن کریم نسبت به اهل شقاوت لفظ **ضَلَّ** استعمال شده است یعنی گم می شوند ؛ محو و نابود می گردند ؛ و در آن عالم انوار تاب مقاومت و توان ایستادگی را ندارد .

در این آیه در مقابل اصحاب یمین ، نابینیان را در آخرت بیان فرموده است ، تا برساند که اصحاب یمین دارای نورند و دارای بصیرت عالم معنی و تجرّد ، چشم بصیرت در دنیا دارند و در آخرت این چشم به صورت چشم و بینائی ملکوتی در آنان خواهد بود .



و چون در مقام تفصیل برمی آید و ذکر می کند که اهل سعادت به وسیله امامشان به سوی سعادت کشیده می شوند ، به عوض ، امام باطل و کتاب شقاوت نابینائی آنان را در قیامت قیّم قرار داده است ؛ به خوبی روشن می شود که ائمّه باطل نور ندارند . اهل سعادت امامشان و مأمومشان دارای نورند ، و اهل شقاء و گمراهی امام و مأمومشان در ظلمت و کوری به سر می برند .

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ  
وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَايَكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا  
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

(آیه ۱۲ از سوره ۵۷ حدید) تا می رسد به این آیه شریفه :

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصّٰدِقُونَ  
وَالشّٰهَدَاءُ عِنْدَ رَبّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ (آیه ۱۹)

«در روز بازپسین می بینی تو ای پیغمبر که نور مردهای مؤمن و زنان مؤمنه در پیشاپیش آنها حرکت می کند . و از طرف راستشان در حرکت است و برای آنها بشارت است که امروز در بهشتهائی که در زمین آن نهرهائی جاری است سکونت خواهید نمود و این فوز و کامیابی بزرگی است .

و آن کسانی که به خدا و رسول او ایمان آورده اند آنان از صدیقان و شاهدان در نزد پروردگارشان می باشند که از برای آنهاست پاداش و مزد آنان و نور آنان .»

مراد از نور که پیشاپیش آنان حرکت می کند و از طرف

راست که ناحیهٔ سعادت است به آنها می‌رسد امامان آنها هستند که به وسیله و به سبب آن نور راه را پیدا می‌کنند؛ و هر عمل خیری که در دنیا انجام می‌دهند در پرتو آن نور انجام می‌دهند؛ پس ائمه‌ای که از جانب راستند اهل رحمت و مکرمت و فضل و سعادت و نور هستند؛ و ائمه‌ای که از جانب چپ هستند اهل ظلمت و نکبت و ذلت و گرفتاری و نابینائی؛ یک دسته از آن طرف می‌روند به جانب سعادت، اصحاب یمین می‌شوند؛ و دسته‌ای دیگر از این طرف می‌آیند به جانب شقاوت، و اصحاب شمال می‌گردند، اینان نابینایانی هستند که کتاب آنها از پشت سر داده می‌شود؛ و فریاد و اوایلایشان بلند است و به سعیر دوزخ می‌رسند و می‌سوزند.

آن طرف لجه‌های نور در مقابل آنها شتاب می‌کند؛ و راهشان را پیشاپیش برای بهشت روشن می‌نماید.

و این طرف **ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ** است در تاریکی‌های ژرف و سهمگین غرق می‌گردند. پس هر کس به امام خود پیوسته و ملحق می‌شود.

در سورهٔ مبارکهٔ ۵۹ واقعه در مقابل **أَصْحَابُ الْيَمِينِ** : اهل سعادت تعبیر به **أَصْحَابِ الشَّمَالِ** یعنی افراد چپ‌گرا می‌نماید: **وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ..... وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ.....**

و گاهی تعبیر به اصحاب شوم و نکبت می‌نماید:  
**وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ**؛ و گاهی تعبیر به اهل کذب و ضلالت می‌کند:

وَإِمَّا إِنْكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ  
الْيَمِينِ وَإِمَّا إِنْكَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ  
حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ .

«و اما آن کسانی که از اصحاب سعادتند پس سلام خدا بر آنها از جانب تو باد یعنی بشارت سلامت پیوسته به آنها می‌رسد و اما آن کسانی که از منکران و گمراهانند پس از غذای حمیم دوزخ به عنوان طعام به او داده می‌شود و منزلگاهش جهنم است.»

مکذّب آن کسی است که عقلش می‌رسد و تکذیب می‌کند ؛ و ضالّ کسی است که گم شده است و در عالم حقایق اثری ندارد و در نشئه انوار اصلاً یافت نمی‌شود ؛ بنابراین مکذّبین ضالّین و اصحاب الشّمال و اصحاب المشئمه گروه واحد هستند ؛ اینان افرادی هستند ؛ که به هیچوجه نمی‌توانند در عالم حقایق به جلو بروند ؛ و در عالم آراء و افکار شیطانی منغمم و از هوسات نفسانیّه و غفلات تمتّع دارند و در همانجا گم می‌شوند و می‌میرند و دفن می‌گردند .

اینها همان کسانی هستند که در سوره الحاقّه خواندیم : مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهُ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ اینها اصحاب شمال و یاران مشمئه بودند که در دنیا به مال خود اعتماد دارند به قوم و عشیره خود اتکاء می‌کنند به رئیس و رعیت و سپاه و درهم و دینار پشت گرمند ؛ و خیال می‌کنند که این عالم اعتبار را بدانجا راهی هست ؛ و آنچه در اینجا بدان اعتماد دارند ، در آنجا هم به دردشان می‌خورد ؛ ابدأً ابدأً .

چون اینجا عالم اعتبار است و آنجا عالم حقیقت ، اعتبار و حقیقت

دو عالم متعکس است .

اینجا جهان مجاز است و آنجا عالم واقعیّت و استقرار . بُعدی را که انسان در اینجا برای خود تعیین کرده و جایی را که کسب کرده است ؛ راه عبور به آن نشئه را ندارد گم می‌شوند ؛ اینجا میلیونها ثروت کسب کرده‌اند که یک ذره از آن را با خود نمی‌برند و نمی‌توانند ببرند ؛ تمام اهل دنیا یار و یاور آنان باشند در وقت ورود عزرائیل یک نفر را با خود نمی‌توانند ببرند ، و یا اقلّاً در حال موت به او کمکی بنمایند .

اینان در آنجا اعتراف دارند که مالی را که اندوخته‌ایم به درد ما نخورد : مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهُ و قدرت و قوتی که بهم زدیم نیز تباه شده : هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ .

این دسته‌ها با تمام خصوصیات ملحق می‌شوند به امامان خود ؛ مؤمنین ملحق می‌گردند به ائمه خود که با چشم روشن در عالم نور حرکت می‌کند و رو به عالم حقیقت می‌رود ؛ چون مؤمن در دنیا که حرکت می‌کند باطنش رو به خداست هر عملی انجام می‌دهد قلبش رو به خداست ؛ نماز که می‌خواند بدنش رو به کعبه است اما قلبش رو به خداست ؛ روزه می‌گیرد رو به خداست ؛ کسب می‌کند ، جهاد می‌کند ، رو به خداست . و حتی در بیت التخلیه که می‌رود وجهه باطنش رو به خداست ؛ مگر نداریم که وقتی انسان در بیت‌الخلاء وارد می‌شود و در آنجا و در وقت بیرون آمدن دعاها را خاصّی می‌خواند ؛ و در آنجا هم ذکر خدا می‌کند ؟ یعنی انسان در آنجا هم با خداست و لحظه‌ای و آنی نباید

از او غفلت ورزد .

وجهه مؤمن همیشه رو به خداست ؛ رو به جلواست رو به مسیری است که لحظه به لحظه دارد می رود ، مؤمنان می روند به جلو و به ائمه خود ملحق می شوند ؛ و امامان آنان نیز در جلو قرار گرفته اند و وجهه ایشان رو به جلو است **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ** به سبب امام مؤمنین مؤمنان را می خوانند ، امام عادل و پیشوای راستین و متعهد و مؤمن جلو می رود ؛ آنجائی که عالم نور است ؛ و نور از وجود او بیرون می جهد ؛ امام نور است ، نفس قدسیه امام نور محض است ؛ و در دنبال آنان مؤمنان حرکت می کنند ؛ و می رسند ؛ و سپس ملحق می شوند . و بنابراین تمام اخبار و روایاتی که وارد شده است در اینکه اگر کسی فلان عمل را انجام دهد با ما خواهد بود یا اگر بهمان کارا بکند همنشین رسول الله می باشد و همجوار و هم صحبت ائمه می گردد و در بهشت های خلدبرین سکنی می گزیند همه حل می شود ؛ زیرا که در عالم لحوق معیت صرف است .

و اما آن کسانی که به ائمه جور ملحق می شوند و به پیشوایان جائر و ظالم و فرعون های زمان و ظلمه دوران که مردم را به عبادت و بندگی و اطاعت خود می خوانند پیروی می کنند و آنها را بت قرار داده و می پرستند در روز قیامت با امامشان معیت پیدا می کنند ؛ و همه با هم مجتمعاً و متراکماً به جهنم می روند .

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ  
عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ

الْحَاسِرُونَ . (آیه ۳۷ از سوره انفال)

«به علت آنکه خداوند زشت را از پاکیزه جدا می‌کند و زشت‌ها را بعضی بر روی بعضی بگذارد و چون متراکم و فشرده گردد آنرا در جهنم قرار دهد آنان از گروه زیانکارانند.»

این گروه زشت کردار و زشت سیرت در روز قیامت چگونه حرکت می‌کنند؟ چون گفتیم که آنان نیز به وسیله امامشان خوانده می‌شوند نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ .

و اما اینکه چگونه می‌روند و به ائمه جور ملحق می‌گردند در قرآن کریم داریم :

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ (آیه ۹۸ از سوره ۱۱ هود)

«فرعون در روز قیامت در پیشاپیش قوم خود و پیروان خود حرکت می‌کند؛ و آنان را به دنبال می‌کشد؛ و جملگی را در آتش داخل می‌کند.»

امام جور جلو ایستاده و آن مردم هم به طرف او حرکت می‌کنند و نامه عمل هم از طرف امام جور به پیروان او می‌رسد؛ پس چه معنی دارد که بگوئیم: نامه عمل از پشت سر می‌رسد؟ پشت سر کجاست؟ آیه‌ای داریم در سوره نساء :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آوْتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بَمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا

لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا

(آیه ۴۷).

«ای کسانی که به شما کتاب داده شده است (ای طائفه یهود و ای طائفه مسیحیان) ایمان بیاورید به آنچه ما فرو فرستادیم از قرآن کریم که

تصدیق کننده است آنچه را که با شماست از کتب حضرت موسی و عیسی! پیش از آنکه ما صورت‌ها و چهره‌هائی را محو و مطموس نمائیم پس آنها را به طرف عقب واژگونه برگردانیم!»

مطموس یعنی مالیده و له شده، ما صورت‌های دوزخیان را چنان له می‌کنیم که چشم و بینی و لب با هم مخلوط می‌شوند و محو می‌گردند؛ و چهره‌های آنانرا تبدیل به یک صفحه محو شده می‌گردانیم و سپس چهره‌ها را به پشت سر برمی‌گردانیم.

بدن آنها رو به جلو است و صورت‌ها بطرف عقب؛ جهنمیان همه صورت‌هایشان به طرف عقب است ائمه آنها و تابعین آنها؛ چون ائمه هم جهنمی هستند؛ روی پیروان به طرف امامانشان است اما صورتها برگشته است پس نامه عملی که از سمت امامان به آنها داده می‌شود از پشت سر به آنها می‌رسد.

و معلوم است که اگر روی کسی به سوی دیگری باشد، ولی چهره و صورتش برگشته باشد، و در اینحال آن شخص دیگر بخواهد به این شخص نامه‌ای بدهد از پشت سر خواهد داد.

عالم حقایق و عالم انوار همه رو به جلو می‌باشد رو به عالم تجرد و اطلاق؛ رو به عالم نعمت و رحمت؛ رو به عالم قرب و منزلت رو به عوالم غیر متناهی و غیر مقیده؛ اما عالم شهوت و غضب و عالم وهم که از لوازم عالم ماده و طبع است و أَظْلَمُ الْعَوَالِمِ است طبعاً به واسطه کثافت و سنگینی در عقب واقع می‌شوند؛ و مردم این جهان دل به اینها می‌دهند و دائماً در حرکت رو به جلو می‌روند ولی چون

صورت دل آنها متوجه ماده و آثار آن است چهره‌ها به عقب برگشته می‌باشد .

مردم دنیا به دنیا تکیه می‌زنند و به اموال سر و کار مجازی پیدا می‌کنند و به لهو لعب دل می‌دهند ولی سیر به سوی خدا و مرگ و عوالم تجرّد بعد از این جهان قطعی و غیر اختیاری است ؛ گذشت زمان و رسیدن اجل خواهی نخواهی رو به خدا حرکت می‌دهد . اینها پیوسته در هر آن و لحظه رو به خدا رهسپارند ؛ ولی وجهه باطن رو به دنیا است حرکت نفس رو به خدا و وجهه چهره و سیما رو به دنیاست .

در روز بازپسین که **ثُبُلَى السَّرَائِرِ** است ؛ و هر چه در این جهان وقوع یابد در آنجا حقیقتش جلوه می‌کند این وضعیّت و کیفیت جلوه و ظهور همان امام و مأمومی است که دل به دنیا داده و منغمر در غفلت شده‌اند .

مسیر رو به خداست ، **أَمَّا وَجْهَهُ بَاطِنُ رُوحٍ بِهٖ زَمِينٌ وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ** شده است ، به سوی زمین و شهوات ، پس وجهه قلبی و واقعی رو به زمین است و **أَمَّا سِيرٌ غَيْرُ اخْتِيَارِي رُوحٍ بِهٖ خَدَاسَتٌ** ؛ چون همه افراد رو به سوی خدا در حرکتند ؛ خواهی نخواهی حرکت بدان سوی اضطراری است ؛ خیالی نیست ؛ ولی وجهه غیرخیالی انسان می‌خواهد رو به خدا رود ؛ و به مؤمنین ملحق شود ؛ از جلو به عالم نور و به بهشت می‌رود اگر نه وجهه رو به دنیاست ؛ و نامه عمل از پشت سر به آنها داده می‌شود .

پس مکذّبین و ضالّین ملحق می‌شوند به ائمه خود و با آنها



می روند به جهنم و نامه عمل از جانب چپ و شقاوت و شقاء به آنها داده می شود؛ و مُسَيِّطِر می شوند بر اعمال خود با نکبت و ذلّت و نابینائی، خود را و اعمال خود را می یابند؛ و مؤمنین صالح العمل ملحق می شوند به ائمه خود در عالم نور و نامه عمل از جانب راست به سبب امام حقّ به آنها داده می شود؛ یعنی از عالم کون که کتاب تکوین است نسخه برداشته می شود؛ و آن جلوۀ ملکوت و واقعیت عمل است، آنها را بر اعمال خود سیطره و هیمنه می دهند؛ و هر کسی از اعمال خود اشباع می شود و در کتاب مبین و امام مبین جملگی وجود دارد. هم اعمال افراد خوب و هم اعمال افراد بد.

وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ . (آیه ۱۲ از سوره ۳۶ یس)

«و تمام اشیاء را فرداً فرداً ما در امام مبین احصاء و شمارش

می کنیم؛» و برای توضیح این مطلب می گوئیم:

مایک بدن داریم و یک جان، بدن ما از جان ماجدا نیست؛ به بدن ما و جان ما مجموعاً گفته می شود: ما. اگر گفتیم رختخواب را بگستر چون حسن آقا می خوابد! این رختخواب مال بدن اوست و بنابراین مال اوست و مال سلامت و استراحت بدن اوست؛ بعد می گوئیم: قرآن بخوان تا حسن آقا استفاده کند البتّه روح او فقط استراحت کرده ولی معذک او استفاده می کند؛ و ما از نقطه نظر روابط بین روح و جسم به او هم حسن آقا می گوئیم یعنی به هر یک از مراتب نفس و درجات نازله از آن از قوا و بدن، انسان اطلاق می شود.

کتاب مبین برداشت از عالم کون است و نسخه حقیقی و واقعی

از آن اما این نسخه واقعیت و حقیقت آن را نشان می‌دهد؛ پیکره این کتاب همین موجودات خارجی است و روحش همان امام مبین است که مقام ولایت است یعنی جان و روح و حقیقت جمله موجودات به نحو انبساط و تجرّد.

مثل اینکه ما یک جانی داریم؛ این عالم کون هم یک جانی دارد، فرق ما با امام اینست که حقیقت ما جان این بدن ماست و امام حقیقت و جان تمام عواملی است که خداوند ایجاد کرده است.

معنای اَسْمَاءِ حُسْنَى كَلِيْمَةٍ اِلَهِيَّةِ اینست؛ پس این عالم تکوین آن جان و نفسی را که دارد ولایت است و امام است؛ و معنای وَكُلِّ شَيْءٍ اَحْصِيْنَاهُ فِيْ اِمَامٍ مُّبِيْنٍ است.

ما تمام موجودات را در امام مبین احصاء می‌کنیم؛ امام مبین روح و جان تمام موجودات است شما هر کاری که بکنید زمین می‌گیرد! هر عملی که انجام دهید زمین برایتان ضبط می‌کند! چون روح زمین و نفس زمین در تحت سیطره امام مبین است؛ و کتاب مبین است. و بالجمله این سلسله موجوداتی که در کائنات این کتاب را تشکیل داده است؛ انسان را مجزّی و مستثنی نگذارده است؛ انسان و افعال انسان جزء این کتابند پس انسان باید گناه صغیره را هم نکند؛ روزی می‌آید که این گناهان صغیره که به آنها اعتنا نمی‌شده است چون تکی در مقابل انسان در آن کتاب مبین قرار می‌گیرد؛ وَ اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ

از «کافی» با اسناد خود از ثعلبه از زیاد روایت شده است که:

قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله نَزَلَ

بَارِضٍ قَرَعَاءَ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ . ائْتُوا بِحَطَبٍ فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ نَحْنُ بَارِضٌ قَرَعَاءٌ مَا بِهَا مِنْ حَطَبٍ ! قَالَ : فُلْيَاتُ كُلِّ إِنْسَانٍ بِمَا قَدَرَ عَلَيْهِ فَجَاءُوا بِهِ حَتَّى رَمَوْا بِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : هَكَذَا تَجْتَمِعُ الذُّنُوبُ ثُمَّ قَالَ : وَإِيَّاكُمْ وَالْمَحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ ! فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ طَالِبًا أَوْ إِنَّا طَالِبُهَا يَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ <sup>(۱)</sup> .

حضرت صادق علیه السلام فرمودند : روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابشان در زمین زراعتی که زراعت آن را برداشته بودند و هیچ باقی نمانده بود وارد شدند ؛ و به اصحاب خود گفتند : هیزم بیاورید ! عرض کردند : ای رسول خدا ما در زمینی هستیم که گیاهش چریده شده و چیزی باقی نمانده است !

حضرت فرمودند : هرکدام از شما به مقدار توانائی خود سعی کند و هرچه به دست می آورد ؛ بیاورد ! اصحاب در آن زمین به تفحص پرداختند و هیزم آوردند و همه را رویهم در برابر رسول الله ریختند .

رسول خدا صلی الله علیه و آله : این طور گناهان نیز اجتماع پیدا می کنند ! شما ای اصحاب من از مُحَقَّرَاتِ ذُنُوبٍ (گناهان کوچکی که به

۱- «تفسیر برهان» ج ۲ ص ۸۸۶ طبع سنگی

آنها اعتنا ندارید) بپرهیزید! چون برای هر چیزی پی‌کننده و جوینده‌ای متناسب با او وجود دارد؛ آگاه باشید که طالب و جوینده گناهان کوچک شمرده شده، می‌نویسد: آنچه را مردم پیش فرستاده‌اند و آثار آنان را نیز می‌نویسد. و هر چیز را ما در امام مبین احصاء و شمارش می‌کنیم.

این راجع به ضبط و ثبت اعمال بود؛ اما راجع به خود مقام ولایت که امام مبین است و جان عالم و روح عالم است در «تفسیر برهان» از شیخ در کتاب «مصایح الانوار» روایتی نقل می‌کند که بسیار شایان دقت است:

رَوَاهُ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ كُنْتُ سَائِرًا فِي أَغْرَاضِ  
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِذْ مَرَرْنَا بِوَادٍ؛ وَ نَمَلَةٌ كَالسَّيْلِ  
 سَارَ فَذَهَلْتُ مِمَّارِ آيَةٍ؛ فَقُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ جَلَّ مُحْصِيهِ  
 فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : لَا تَقُلْ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ قُلْ  
 جَلَّ بَارِيَهُ!

فَوَالَّذِي صَوَّرَكَ إِنِّي أَحْصِي عَدَدَهُمْ وَ أَعْلَمُ الذِّكْرَ مِنْهُمْ  
 وَ الْإِنْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ <sup>(۱)</sup>.

ابوذرغفاری می‌گوید: من باحضرت امیرالمؤمنین عليه السلام برای بعضی از مقاصد آن حضرت روانه شدیم تا اینکه رسیدیم به یک وادی و بیابان وسیعی که در آن مورچگان مانند سیل روان بودند؛ از ابتهت و عظمت این منظره و این دریای مورچه را که دیدم

۱- «تفسیر برهان» ج ۲ ص ۸۸۶ طبع سنگی.

هوش از سرم رفت .

و گفتم **اللَّهُ اكْبَرُ** چقدر بزرگ است آن خدائی که شمارش این مورچگان را دارد و از عدد آنها مطلع است .

حضرت امیرالمؤمنین فرمودند : این سخن را مگو بلکه بگو : **جَلَّ بَارِيَهُ** چقدر بزرگ است آن خدائی که این مورچگان را آفریده است .

سوگند به آن خدائی که تو را آفریده و صورت بندی کرده است من شمارش آنها را می دانم و نر آنها را از ماده آنها به اذن خدای عز و جل می شناسم !

و نیز در «تفسیر برهان» از شیخ از کتاب «مصایح الانوار» از عمّار بن یاسر روایت می کند که :

قَالَ كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ غَزَاوَاتِهِ  
فَمَرَرْنَا بِوَادٍ مَمْلُوءٍ تَمَلَّأْتُ فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ  
تَرَى يَكُونُ أَحَدٌ مِّنْ خَلْقِ اللَّهِ يَعْلَمُ كَمَ عَدَدِ  
هَذَا السَّمَلِ ؟!

قَالَ : نَعَمْ يَا عَمَّارُ أَنَا أَعْرِفُ رَجُلًا يَعْلَمُ كَمَ عَدَدِهِ وَ كَمَ  
فِيهِ ذِكْرٌ وَ كَمَ فِيهِ أَثَى !

فَقُلْتُ : مَنْ ذَلِكَ يَا مَوْلَايَ الرَّجُلُ ؟

فَقَالَ : يَا عَمَّارُ ! مَا قَرَأْتَ سُورَةَ يَسَّ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْتَاهُ

فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ؟!

فَقُلْتُ : بَلَى يَا مَوْلَايَ .

قَالَ: أَنَا ذَلِكَ الْإِمَامُ.<sup>(۱)</sup>

عمار یاسر گوید: من با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از جنگ‌های آن حضرت بودم تا اینکه از یک وادی عبور کردیم که آن بیابان مملو و سرشار بود از مورچه . من عرض کردم: آیا کسی از مخلوقات خدا هست که شمارش این مورچه‌ها را بداند؟! حضرت فرمود: آری ای عمار! من می‌شناسم مردی را که عدد آنها را می‌داند؛ و نیز می‌داند در میان آنها چقدر نر و چقدر ماده هستند!

عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! آن مرد کیست؟ فرمود: ای عمار مگر در سوره یس نخوانده‌ای که ما هر چیز را در امام مبین شمارش می‌کنیم! عرض کردم: آری ای آقای من و مولای من! فرمود: من آن امام مبین هستم!

در تفسیر «برهان» در همین موضع که در تفسیر این آیه است: وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ . که در سوره یس است روایات عدیده‌ای را نقل می‌کند که دلالت دارند بر آنکه مراد از امام مبین امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و در حدیث **مَفْضَلُ خَمْسَةِ طَيِّبَةٍ** ذکر شده است، وَعَلَى كُلِّ تَقْدِيرٍ مراد جمیع ائمه طیبین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین هستند .

در مباحثی که سابقاً در همین کتاب «معاد شناسی» داشته‌ایم و نیز

۱- «تفسیر برهان» ج ۲ ص ۸۱۶

در مباحثی که مفصلاً در کتاب «امام شناسی» آمده است روشن شد که اگر کسی به مقام ولایت امام اطلاع پیدا کند می‌داند که امام در جایی آمده است که در بالای زمان و مکان است؛ و بر تمام موجودات زمانی و مکانی سیطره و اطلاع دارد؛ و بر هر چه بوده و هست و خواهد بود علم دارد؛ چون نفس ناطقه‌اش زمانی نیست و وجودش عقل محض است.

در بسیاری از روایات داریم که ائمه اطهار علیهم‌السلام از تمام عوالم عالم چه بوده و چه هست و چه خواهد بود اطلاع دارند یعنی ولایت که همان مقام عبودیت محضه است از نقطه نظر قُرب مقامی است که بین آن و ذات حضرت حق هیچ فاصله‌ای نیست؛ و اگر کسی در آن مقام قرار گیرد احاطه علمیّه و احاطه واقعیّه حقیقیّه نسبت به تمام موجودات عوالم پیدا می‌کند؛

خداوند انشاءالله روزی کند که ما امام را بشناسیم؛ و واقعیت و حقیقت این مسئله را ادراک کنیم و بشناسیم که عالم پیکری است و امام روح آنست، این روح، شاعر و عالم و مُدرک است؛ و تمام اعمال انسان در محضر و مشهد اوست؛ و اوست کتاب مبینی که کلمه کلّیه الهیه می‌باشد و خداوند هر چیز را در او احصاء فرموده است. چقدر عالی و راقی ابن فارض سروده است:

فَسِرْتُ إِلَىٰ مَادُؤْنَهُ وَقَفَ الْأَلَىٰ

وَضَلَّتُ عُقُولَ بِلْعَوَاعِدِ ضَلَّتِ ۱

فَلَا وَصَفَ لِي وَالْوَصْفُ رَسْمٌ كَذَلِكَ إِلَّا  
 سَمٌ وَسَمٌ فَإِنْ تَكْنَى فَكَنْ لُوْنَعَتِ ۲  
 وَمِنْ أَنَا إِيَّهَا إِلَى حَيْثُ لَا إِلَى  
 عَرَجْتُ وَ عَطَّرْتُ الْوُجُودَ بَرَجَعْتِي ۳  
 وَعَنْ أَنَا إِيَّايَ لِبَاطِنِ حِكْمَةٍ  
 وَظَاهِرِ أَحْكَامٍ أَقِيمَتِ لِدَعْوَتِي ۴  
 وَمِئِي أَوْجُ السَّابِقِينَ بَزَعْمِهِمْ  
 حَضِيضٌ ثَرَى آثَارِ مَوْضِعٍ وَطَأْتِي ۵  
 وَآخِرُ مَا بَعْدَ الْإِشَارَةِ حَيْثُ لَا  
 تَرَقَّى لِرْتِفَاعٍ وَضَعٌ أَوْلَ خُطْوَتِي ۶  
 فَمَا عَالِمٌ إِلَّا بِفَضْلِي عَالِمٌ  
 وَلَا نَاطِقٌ فِي الْكُونِ إِلَّا بِمَدْحَتِي ۷  
 وَلَا غَرُوبٌ أَنْ سُدَّتْ الْأَلَى سَبَقُوا وَقَدْ  
 تَمَسَّكْتُ مِنْ طَهَ بِأَوْثِقِ عُرْوَةٍ (۱) ۸

۱- «پس سیر کردم در راه فناء در ذات و مقام جمع و رسیدم به جائی که سابقین از علماء و حکماء قبل از رسیدن توقف کردند؛ و هلاک شد و نابود شد عقل هائی که به واسطه ملاحظه منافع راه را گم کردند.»

۲- «و چون بدانجا رسیدم عین و اثری از من نماند؛ پس صفتی وصفی ندارم؛ چون وصف اثر است و اسم علامت است

۱- «دیوان ابن فارض» تائیه کبری ص ۷۷ سطر ۳۲۴ به بعد از تائیه



و چیزی نماند که اثر و علامت داشته باشد و اگر بخواهی فقط با کنایه اشاره‌ای کنی بدون تصریح کنایهٔ بگو یا صفت بیاور!»

۳-۴ «و از مقام فناء عین تفرقه و بقاء اثر آن عروج کردم به مقام فنا عین و اثر: بدانجائی که بالای آن دیگر مقامی نبود و از این عروج و آن مقام رجعت کردم به مقام تفرقه با جمع و حقیقت عبودیت؛ و عالم وجود را بدین رجوع به واسطهٔ حکمت‌های پنهانی و احکام ظاهریه‌ای که بر اثر دعوت من اقامه شده بود معطر ساختم.»

۵- «و بنابراین نهایت سیر و اوج ترفیع آنان که پنداشتند به نهایت کمال سبقت گرفته‌اند، حضيض و پست ترین نقطه‌ای بود که از آنجا موضع قدم من در رجوع شروع شد.»

۶- «و آخرین نقطه‌ای که بعد از اشاره بود آن جائی که دیگر امکان ترقی و تعالی نبود؛ آنجا مرحلهٔ اولین قدم من بود.»

۷- «پس در عالم وجود هیچ موجود ذی علمی نیست مگر آنکه به سبب فضل من دارای علم شده است؛ و هیچ گوینده و ناطقی در عالم نیست مگر آنکه زبان به مدح و ثنای من گشوده است.»

۸- «بنابراین عجیب نیست که من بر سابقین مقدم شدم و مقام سیادت و بزرگی را حائز گشتم زیرا که من از طه که رسول خداست به محکمترین پیوند و دستاویز آن تمسک جستم.»



مجلس چهل و سوّم

امام مُبِين و کتاب تکوین و نُسخه نامه عمل



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(مجلس چهل و دوم)

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله  
على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان  
الى يوم الدين .

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ

شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ . (آیه دوازدهم از سوره ۳۶ یس)

عرض شد : همانطوری که انسان دارای بدنى است و دارای  
نفسى ؛ و نفس سیطره و حکومت بر بدن دارد همینطور عالم کلى بدنى  
وجسدى دارد و نفسى دارد ؛ و این بدن انسان و نفس انسان نمونه‌ای از آن  
بدن و از آن نفس عالم کلى است ؛ و همانطوری که تدبیراتی که در بدن  
ما پیدا می‌شود ؛ و اعمالی که اعضاء و جوارح ما انجام می‌دهد در اثر  
زندگی نفس و حیات نفس و تدبیرات و اراده و اختیار نفس ماست ،  
همینطور در عالم کلى و جهان آفرینش آن تغیرات و تبدلات و  
حوادثی که پدید می‌آید به واسطه حیات و زندگی آن نفس کلى است  
که بر آن پیکر و جسد این عالم حکومت دارد و سیطره دارد .

آن نفس کلّی که بر عالم سیطره دارد اسمش امام است؛ امام مبین؛ و آن جهان خلقت و کاخ آفرینش اعمّ از علویّ و سفلیّ به کتاب مبین نام گذاری شده است.

کتاب می گویند از نقطه نظر اینکه مجموعه کلماتیست که هر یک از آنها دلالت می کند بر آنچه پروردگار در آن موجود به ودیعت نهاده و از اسرار خود در آنجا نهفته و آن موجود را نمایشگر و بیان کننده و پرده بردارنده صفات و ذات خود قرار داده است؛ به همان طریقی که همین کتاب های خارجی که خوانده می شود مجموعه کلماتی است که از آن معانی که در ذهن نویسنده است حکایت می کند و پرده برمی دارد.

موجودات خارجیّه هر کدام به نوبه خود از آن ذات مقدّس لایزالی که اینها را به وجود آورده است حکایت می کند؛ و بنابراین هر یک از موجودات کلمه الله هستند؛ و تمام موجودات من حیث المجموع کتاب خدا هستند؛ بنابراین امام که همان مقام ولایت کلّیه است و از زمان و مکان عالی تر و بالاتر است، جان و حقیقت کتاب آفرینش و کاخ وجود است؛ و به همین معنی امام سیطره دارد بر تمام افراد اعمّ از بهستی و جهنمی؛ چون تمام موجودات منظویّ و پیچیده در آن حقیقت کلیّه ولایتند، نه اینکه اشقیاء و جهنمی ها از آن کتاب جدا باشند، و یا سیطره و ولایت امام نسبت به آنها نباشد.

ولیکن تفاوت اینجاست که اصحاب الیمین و سعادت مندان می رسند به ائمه خود و بدانها ملحق می شوند و با آنها به بهشت می روند

و اصحاب‌الشمال و شقاوت‌پیشگان می‌رسند به ائمه خود و بدانها ملحق می‌شوند و با آنها به جهنم می‌روند؛ ولی تمام این دستگاه من حیث-المجموع در تحت سیطره و علم و حیات و اراده آن ولایت کلیه است که بهشتی‌ها را به بهشت و جهنمی‌ها را به جهنم می‌برد؛ و در آن روایات مستفیضه‌ای که از شیعه و عامه وارد است که **عَلَى قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ الثَّارِ**<sup>(۱)</sup> این حقیقت به خوبی به دست می‌آید و این جمله عالی و راقی شرح و تفصیلش نیاز به کتاب‌هائی دارد.

آن کتاب اصلی همان موجودات است اعم از موجودات ملکی یا ملکوتی که ظهور و بروز حقایق اعمال انسان باشد؛ و اما خصوص نتیجه اعمالی را که مردم در قیامت مشاهده می‌کنند که کتاب و نامه عمل خود آنهاست از روی همان کتاب اصل نسخه‌برداری می‌شود **إِنَّا كُنَّا نَسْتَسْمِعُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ**.

بنابراین از آن کتاب مبین که در تحت سیطره روح ولایت کلیه است نسبت به اصحاب یمین نسخه برداشته می‌شود یعنی اعمال آنها از آن کتاب مبین که راجع به آنهاست مشخص می‌گردد، و نسبت به اصحاب‌الشمال و اشقیاء نیز نسخه برداشته می‌شود؛ یعنی از همه کتاب مبین آن مقداری که راجع به هر یک از آنهاست مشخص می‌گردد؛ اشقیاء به سوی کتاب خود خوانده می‌شوند و سعادت نیز به سوی کتاب خود خوانده می‌شوند.

---

۱- یعنی علی تقسیم کننده بهشت و دوزخ است؛ و ما در جلد اول «امام شناسی» راجع به سند و دلالت این حدیث بیاناتی آورده‌ایم.

و این دعوت به وسیله امامشان صورت می‌گیرد که همان امام حق است و یا امام باطل که باید به آنها ملحق شوند و به بهشت و جهنم بروند؛ و همه آن ائمه حق و ائمه باطل که موجب دعوت بهشتی‌ها و جهنمی‌ها هستند مندک و منطوی در آن کتاب مبین و همه فانی در آن ولایت کلیه هستند.

پس خوب روشن شد که معنای هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ چیست؟ و آن مقام امامت و ولایت کلیه چه مقامی است؟

تمام پیشوایان و مقتدایان جزئیّه در تحت آن مقام ولایت قرار می‌گیرند؛ و هر کدام موضع خود را معین می‌کنند؛ و انشاءالله به خواست خداوند در بحث اعراف که وارد می‌شویم موقعیت و مکان و منزلت افرادی که در اعرافند و هیمنه بر بهشت و جهنم هر دو دارند در آنجا بیان می‌شود.

در بسیاری از آیات قرآن می‌بینیم که مصداقاً امامت و ولایت را فی‌الجمله متحد شمرده است یعنی امام را ولی شمرده است ولی هر ولی را امام نشمرده است؛ مثلاً در آیه شریفه:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (آیه ۵۵ از سوره ۵ مائده)

«حقاً این است و جز این نیست که ولی و صاحب اختیار شما خدا و پیغمبر خدا و آن کسانی که اقامه نماز می‌کنند و در حال رکوع زکوة می‌دهند هستند؛ این آیه درباره ولایت رسول‌الله و امیرالمؤمنین



وآوردشده است در اینجا از امامت آنها تعبیر به ولایت شده است ؛  
ولیکن در هیچ جا خداوند تعبیر از ولایت خود به امامت نکرده است ؛  
و در قرآن کریم نداریم که خداوند خود را امام خوانده باشد .

هُنَا لِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ ( آیه ۴۴ از سوره ۱۸ کهف )

«در آنجا ولایت اختصاص به خداوند دارد که حق است» ؛ در

جائی نداریم که امامت مال خدا باشد .

سَرِّش اینست که بین امام و مأموم باید سَنَخِیَّتْ باشد ؛ از نقطه  
نظر مفهوم ، چون امام به معنای پیشدار و جلودار و پیشوا و رهبر است و  
مأموم باید او را اُسُوّه خود قرار دهد و تمام کارهای خود را با او منطبق  
کند لذا در امامت و مأمومیّت و ایتمام سنخه و مشابهت بین امام و مأموم  
لازم است .

یعنی تمام افرادی که از امام پیروی می کنند بشر هستند ، پیغمبر  
و امام هم بشر بوده اند ؛ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ ( آیه ۱۱۱ از سوره ۱۸  
کهف ) و بنابراین تعبیر از مقامات آنها به امامت اشکال ندارد و با اینکه  
ولایت هم دارند امامت هم دارند ؛ ولی ذات اقدس حقّ متعال مسانخت  
با مخلوق ندارد ؛ لذا به خدا امام نمی گویند ؛ و از مقامات خدا امامت  
نیست و از صفات خدا و اسماء خدا امام نیست ؛ ولی ولی هست ؛ چون  
ولایت برداشته شدن حجاب است بین دو چیز به طوری که بین آن دو چیز  
هیچ شیئی غیر مُسَانِخ نبوده باشد ؛ و از مقامات قرب بین دو چیز ، بدین  
عنایت تعبیر به ولایت کرده اند .

و برداشته شدن حجاب بین بنده و بین خدا به طوریکه از بنده هیچ

نماند و مُندک و فانی محض گردد و به مقام عبودیت مطلقه برسد ، موجب صدق معنای ولایت می باشد ؛ و کنایه از قرب بین دو چیز تعبیر به ولایت می کنند ؛ مثل ولایت ولی و مؤلّی عَلَیْهِ ؛ ولایت بر صغیر، ولایت بر اموال و اعراض ؛ ولایت خداوند بر تمام موجودات به ولایت تکوینیّه ؛ و به عباد مقربین خود به ولایت تشریحیه .

در روز قیامت مردم مؤمن ملحق می شوند به ائمه خود و در تحت ولایت آنها قرار می گیرند ؛ و مردم کافر نیز ملحق می گردند به پیشوایان خود ؛ و در تحت ولایت آنها قرار می گیرند ؛ و معنای تبعیت و در تحت ولایت در آمدن این نیست که آن اولیاء با آنان به دلخواه خود و به اختیار خود هر کاری که بخواهند انجام دهند ؛ آنها را به بهشت ببرند و یا به جهنم ؛ بلکه معنایش اینست که همانطوری که در دنیا در تحت اوامر و نواهی آنها بودند در آنجا هم ظهور و بروز همین ولایت به این صورت می باشد که آنها در تحت تبعیت و ولایت آنها هستند ؛ بدون اینکه از آن محدوده اعمال و عکس العمل خود بتوانند تجاوز کنند ؛ و روی این معنی بسیاری از اخباری را که داریم که کافران و پیشوایانشان در روز بازپسین با همدیگر چکار می کنند همه روشن می شود که معنایش این نیست که گریهی را بتوانند از دست مؤلّی علیه خود باز کنند و آنها را به بعضی از درجات و مقامات رهبری نمایند .

ولایت آنها به این معناست که در آن محدوده ای که این افراد را در دنیا به آن سمت کشانیده اند الآن هم در همان محدوده ، آن کشانده شدن و آن کشاندن به آن صورت عذابهای برزخی و تبعیت های برزخی

جلوه می‌کند؛ فرعون جلو می‌افتد و بقیه از تابعین از دنبال رفته و همه به رویهم داخل در جهنم می‌شوند؛ ولی فرعون که در این نشئه جلودار بوده است در آن نشئه هم جلودار است؛ همین طوری که در اینجا جلودار مردم بود برای دعوت مردم به بت پرستی و فحشاء و منکرات، همچنین در آنجا هم جلودار است برای چشیدن از آتش و عذاب.

باری بحثی را که در اینجا کردیم و آن عبارت از این بود که ائمه حق که دارای مقام ولایت کبری هستند بر تمام پیشوایان و ائمه حق و پیشوایان و ائمه باطل تسلط و هیمنه دارند منافات ندارد با آنچه که سابقاً ذکر شد که دعوت به سوی کتاب غیر از دعوت به امام است؛ زیرا که گفتیم که **كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا** به سبب امامان به حق یا باطل، و علت عدم منافات اینست که امام مبین که جان و روح کتاب مبین است، از آن برای اعمال افراد نسخه برداشته می‌شود.

**هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** (آیه ۲۹ از سوره ۴۵ جائیه)

اصل آن کتابی که سخن به حق می‌گوید همان لوح محفوظ است که از آن نسخه اعمال برداشته می‌شود و همان اصل متبوع و امام مبین و مقتدای بشر است که مدار امور عالم بر اوست؛ و بهشتی‌ها و جهنمی‌ها به سبب این امام و این کتاب نامه اعمال به دستشان می‌رسد؛ ولی آن کتابی که به سوی آن خوانده می‌شوند این کتاب نیست بلکه آن نسخه نوشته شده از روی این کتاب است؛ و همان است که مانند طائر ملازم گردن انسان قرار می‌گیرد و آیه شریفه **وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ**

طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ دلالت بر آن دارد ؛ پس مردم به واسطه کتاب اصل که روحش امام مبین است خوانده می شوند به سوی نامه عمل و این نکته بسیار شایان دقت است .

و محصل از کلام چنین شد که اصحاب یمینی داریم ، واصحاب شمالی ؛ و معنای اصحاب یمین این نیست که نامه عمل به دست راست آنها می رسد ؛ و اصحاب شمال هم این نیست که نامه عمل به دست چپ آنان می رسد بلکه مراد اینست که نامه از جانب سعادت و رحمت و عافیت و نیز از جانب شقاوت و شؤم و لؤم به انسان داده می شود و نامه عمل نفس کتاب و عمل انسان است که استنساخ شده ؛ و انسان را مواجه می کند با تمام اعمالی که در دنیا انجام داده است .

در تمام قرآن کریم آیاتی که وارد شده است همین است که فقط از دو ناحیه خیر و رحمت که تعبیر به یمین شده است و از ناحیه ذلت و نکبت که تعبیر به شمال و یا پشت سر شده است نامه به افرادی که در قیامت حضور پیدا کرده اند داده می شود ؛ با اینکه می دانیم در بعضی از آیات قرآن مردم را به سه قسمت تقسیم کرده است و غیر از این دودسته دسته دیگری موجود است :

وَ كُنْتُمْ اَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَاَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا اَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ  
وَ اَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا اَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ  
اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ( آیه ۷ تا ۱۱ از سوره ۵۶ واقعه )

«و شما گروه خلایق در روز قیامت به سه دسته مختلف منقسم می شوید : دسته ای گروه راستان هستند که اصحاب الیمینند و چقدر

حالشان خوب است ؛ و دسته‌ای گروه کجروان و منحرفان هستند که اصحاب الشَّمالند و چقدر حالشان وخیم است ؛ و دستۀ سوّم کسانی هستند که در ایمان و درجات یقین بر همه سبقت گرفته‌اند و در اطاعت خدا و اعمال صالحه مقام تقدّم را یافتند ؛ ایشان از مقربان درگاه حضرت ربوبی هستند که در بهشت‌های جاودانی پیوسته به نعمت‌های سبحانی متنعمند» .

مقربین کسانی هستند که از همه قوافل جلو افتادند و گوی سبقت را ربودند آنان افراد مقرب حریم حضرت حقند ؛ به اصحاب یمین نامه از طرف راست می‌رسد و به اصحاب شمال از طرف چپ و یا از پشت سر و امّا سابقون اصلاً نامه عمل ندارند ؛ با اینکه از اصحاب الیمین هم سبقت گرفته‌اند و به مقامات عالیۀ قرب فائز آمده‌اند به آنها نامه عمل داده نمی‌شود ؛ و این بسیار مورد شگفت است که به اصحاب- الیمین نتیجه و پاداش عملشان داده می‌شود ؛ تمام اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند به آنها توفیه می‌شود ؛ خورانده می‌شود و اشباع می‌گردد و خودشان را در دوران تمام ملکات و صفاتی که داشتند می‌بینند ؛ و امّا در مقربین این خبرها نیست ؛ نامه عمل به آنها داده نمی‌شود ؛ و در قرآن کریم هم جایی نداریم که به مقربین نامه عمل داده می‌شود .

پس این افراد شریف که گوی پیشی را از همه جهانیان ربوده‌اند پاداش عملشان چه خواهد بود؟

ما در قرآن کریم آیاتی داریم که مقربین را که همان مخلصین (بفتح لام) هستند استثنا کرده است .

همانطوری که در بعضی از مباحث سابقه مفصلاً آورده‌ایم آنان عده افرادی هستند که از بسیاری از چیزها استثناء شده و حکم عمومی جزا و پاداش و ثواب، و قلم خوبی که بر نیکان جاری می‌شود از برای آنان نیست.

و اینک در اینجا بطور اجمال و اختصار می‌آوریم: در آیه کریمه قرآن داریم:

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَنْ فَرَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ  
إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ (آیه ۸۷ از سوره نمل ۲۷)

«و روزی که در صور دمیده می‌شوند و به دهشت و وحشت می‌افتند تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند مگر کسانی را که خدا بخواهد. و آیه:

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا مَنْ  
شَاءَ اللَّهُ (آیه ۶۸ از سوره زمر ۳۹)

«و در صور دمیده شد پس هلاک شدند کسانی که در آسمانها و زمین هستند مگر کسانی را که خدا بخواهد» و چون در آیه مبارکه:

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ  
وَ الْإِكْرَامِ (آیه ۲۷ از سوره ۵۵ رحمن).

داریم که تمام افراد روی زمین می‌میرند و فقط وجه‌الله باقی می‌ماند پس معلوم می‌شود که افرادی که از فرع و هلاکت به واسطه نفخ در صور دراماند همان افراد وجه‌الله هستند.

در جای دیگر داریم: فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا

عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ( آیه ۴۰ از سوره ۱۵ حجر )

«شیطان سوگند یاد می کند که ای پروردگار؟ به عزت تو قسم که من یکایک از افراد بشر را اغواء و گمراه می کنم مگر آن بندگان تو را که مخلص و پاکیزه شده باشند.»

یعنی بندگانی که دوره اخلاص را گذرانیده اند و از مقام مخلصین (به کسر لام) فراتر رفته و از مجاهدات نفسانیّه بیرون و پاک و پاکیزه خارج شده اند ، شیطان به آنها دسترسی ندارد .  
و دیگر آنکه مخلصین ، حمد و ثنای حضرت حق را چنانکه شایسته اوست به جای می آورند :

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ

( آیه ۱۶۰ از سوره ۳۷ صافات )

پاک و منزّه و مقدّس است خداوند از آنچه او را توصیف می کنند مگر بندگان مخلص پروردگار (که آنچه او را توصیف می کنند سزاوار اوست) پس تمام افراد نمی توانند خدا را حمد و ثنا گویند و تمجید و تقدیس کنند مگر این دسته .»

و دیگر آنکه : فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ

( آیه ۱۲۸ از سوره ۳۷ صافات ) .

«همه مردم در روز قیامت برای حساب و کتاب و عرض در پیشگاه حضرت حق حاضر گردیده می شوند مگر بندگان مخلص خداوند.»  
اصولاً آن وحشت های روز قیامت و طول کشیدن پنجاه هزار سال برای حساب و کتاب و سایر موافق قیامت و آن دستگاه عریض و طویل برای

مخلصین و مقربین نیست .

اصولاً بندگان مخلصین خدا در مواقع قیامت و محشر حضور پیدا نمی کنند و بنابراین روشن است که نامه عمل هم ندارند ؛ وقتی در قیامت نیستند ، طرف یمین و شمالی هم نیست ؛ حساب و کتابی هم نیست . چرا ؟ چون نامه عمل متعلق به اعمال است ، حساب و کتاب برای اعمال است ؛ افرادی که عملی انجام داده اند برای آنست که به نتیجه و مقصود و غرض حاصل از آن عمل برسند ؛ نتیجه خوب باشد یا بد باشد ؛ آن نامه عمل به آنها داده می شود ؛ و آنان را از حقیقت ملکوتی آن اعمال توفیه و اشباع می کند .

امّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ، در دنیا برای غرض و مقصودی و منظوری کار انجام نداده اند ؛ فقط و فقط خالصاً لوجه الله الکریم اعمالشان بوده است - زیرا کلام ما در خصوص مقربین و مخلصین است - هر کاری را که انجام داده اند خود آنها انجام نداده اند ؛ خدا انجام داده است . مگر خدا نامه عمل دارد؟

چون کسی از مرحله اخلاص گذشت و فانی در ذات خدا شد و وجودش و سیرش از شوائب دوگانگی خلاص شد ، وبه عالم توحید مطلق پیوست ، دیگر برای او تعین و هستی و وجودی نیست تا آثار وجود و از جمله آن نامه عمل بوده باشد .

الْمُخْلِصِينَ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الْمُخْلِصِينَ أَنهَا قَوْسٌ صَعُودِهَا رَاجِعٌ  
به معرفت ذات حقّ و طیّ درجات قرب به پایان رسیده محو در ذات حضرت احدیّت گردیده اند . بدء حرکت آنها در حال نزول و طیّ



قوس نزول مراتب مادون از ذات نبوده ، تا به همان جا بازگشت کند و برگردد ، و در همان مرتبه فانی شود ؛ بلکه بدء حرکت آنها از ذات بوده و سپس از عالم ادنی که عالم طبع است شروع به پیمودن قوس صعود نموده و بعد از عبور از اسماء و صفات الهیّه و فناء در آنها فانی در ذات حق شدند .

مُخْلِصِین در حرم خدا هستند ؛ خود خدا جلیس و همنشین و انیس آنهاست ؛ خودش ولی آنهاست . نامه عمل از کدام سمت به آنان داده شود؟ در حرم خدا که زمان نیست ؛ مکان نیست ؛ سمت و جهت نیست ؛ راست و چپ و شمال و جنوب و فوق و تحت نیست ؛ وانگهی نامه عمل چه باشد؟

اگر نامه عمل تفصیل حقیقت ملکوتی اعمال باشد لازم می آید که در صقع ربوبی و در ناحیه ذات احدیت حقایق اعمال ظهور پیدا کند ؛ اما در خانه خود خدا که صورت و شکل و ماده و معنی نیست در آنجا تفصیل و تجزیه نیست ؛ پس در آنجا نامه عمل نیست و مقربون به طور کلی نامه عمل ندارند ؛ و قرآن هم برای آنها نامه عملی بیان نکرده است .

مخلصین از بندگان حضرت حق در طی راه سلوک به جایی رسیدند که فانی در ذات حق شدند ؛ و اسم و رسم آنها فانی شد ؛ و از آنها هیچ باقی نماند ؛ صفات آنها در صفات حق و ذات آنان در ذات حق فانی شد ؛ آنان از خود اراده و اختیاری و فعلی و عملی ندارند ؛ خداست که در وجود آنان صاحب اراده و اختیار و فعل است ؛ موجودیت

خود را به خدا سپردند ؛ و خداوند در وجود آنان موجودیت دارد .  
 آنها از وجود خود در برابر وجود حضرت حق تعالی گذشتند ؛  
 و خود را به خدا دادند ؛ جزای آنان خداست ؛ خون بهای آنان خداست ؛  
 چه خوب در این چند بیت راجع به حضرت سیدالشهداء علیه السلام این  
 حقیقت را مجسم نموده است :

شاهان همه به خاک فکندند تاجها

تا زیب نیزه شد سر شاه جهان عشق

بر پای دوست سر نتوان سود جز کسی

کو را بلند گشت سر اندر سنان عشق

ازلامکان گذشت به یک لحظه بی براق

این مصطفی که رفت سوی آسمان عشق

شاه جهان عشق که جانانش از آگست

گفت ای جهان حسن فدای تو جان عشق

تو کشته منی و منم خونبهای تو

بادا فدای تو کون و مکان عشق<sup>(۱)</sup>

این از اختصاصات مقربین است ؛ پس مقربین نامه عمل  
 ندارند ؛ پس زحماتی که در دنیا کشیده اند : نمازها ، روزه ها ، جهادها ،  
 مصائب و شدائد چه می شود؟ این حوریّه هائی را که خداوند متعال  
 آفریده است ، این بهشت ها ، این نسیم ها ، این نهرهای جاری ، این انهار  
 اربعه : نهر عسل مصفی نهر شراب و باده ای که موجب لذت خوردندگان

۱- «دمع السجوم» پاورقی ص ۱۹۶

است ، نهر شیری که طعمش تغییر نکرده ، و نهر آبی که بدبو نگردیده است ؛ و دیگر نهر زنجبیل و آبی که در آن کافور است و چشمهٔ سلسبیل و آب کوثر برای کیست؟

اینها برای آنهاست ؛ نه در حال فنا ، بلکه در حال بقاء بعد از فناء و مقام جمع‌الجمع یعنی در عین فناء و استغراق در ذات احدیت از این نعم الهیه بهره‌مند می‌شوند و به جمال خدا از آنها متمتع می‌گردند .  
و دیگر برای اصحاب‌الیمین است که از آنها بدون استغراق در ذات احدیت لذت می‌برند .

باری این نعمت‌ها جزای حرکت و سلوک است ؛ نه آن کسی که در حرم است ؛ در عرفان عشق و شور نیست ؛ عشق و شور و حرکت در سلوک است ؛ بعد از سلوک کسی که عارف بالله شد و از مقربین و مخلصین شد دیگر حرکتی ندارد آنجا نه در دسر است ، و نه سرور ، نه خوف است ، و نه امید ، نه احساس علم است ، و نه قدرت ، و نه احساس وجود ؛ راجع به بعضی از حالات مخلصین در حال فنا «ابن فارض» چقدر عالی آورده است :

أَمَمْتُ إِمَامِي فِي الْحَقِيقَةِ فَأَلْوَرِي

وَرَأَيْتُ وَكَأَنَّ حَيْثُ وَجَّهْتُ وَجْهَتِي ١

يَرَاهَا إِمَامِي فِي صَلَاتِي نَاطِرِي

وَيَشْهَدُ فِي قَلْبِي إِمَامَ أُمَّتِي ٢

وَلَا غَرَوَ لَنْ صَلَّى الْإِمَامُ إِلَيَّ أَنْ

تَوَتُّ فِي فُؤَادِي وَهِيَ قِبْلَةُ قِبْلَتِي ٣

وَ كُلُّ الْجَهَاتِ السَّتِ نَحْوِي تَوَجَّهَتْ

بِمَا تَمَّ مِنْ نُسْكِ وَ حَجِّ وَ عُمْرَةٍ ٤

لَهَا صَلَوَاتِي بِالْمَقَامِ أُقِيمُهَا

وَ أَشْهَدُ فِيهَا أَنَّهَا لِي صَلَّتِ ٥

كِلَانَا مُصَلِّ وَ أَحَدٌ سَاجِدٌ إِلَيَّ

حَقِيقَتِهِ بِالْجَمْعِ فِي كُلِّ سَجْدَةٍ ٦

مُنِحْتُ وَ لَا هَا يَوْمَ لَا يَوْمَ قَبْلَ أَنْ

بَدَتْ عِنْدَ أَخْذِ الْعَهْدِ فِي أَوْلِيَّتِي ٧

وَ هِمْتُ بِهَا فِي عَالَمِ الْأَمْرِ حَيْثُ لَا

ظُهُورٌ وَ كَانَتْ نَشْوَتِي قَبْلَ نَشَاتِي ٨

فَأَفْتَى الْهَوَى مَا لَمْ يَكُنْ تَمَّ بَاقِيًا

هُنَا مِنْ صِفَاتِ بَيْنَنَا فَأَضْمَحَلَّتِ ٩

فَأَلْفَيْتُ مَا أَلْقَيْتُ عَنِّي صَادِرًا

إِلَيَّ وَ مَنِّي وَ أَرْدَا بِمَزِيدَةٍ ١٠

وَ شَاهَدْتُ نَفْسِي بِالصِّفَاتِ الَّتِي بِهَا

تَحَجَّبَتْ عَنِّي فِي شُهُودِي وَ حَجَبْتِي ١١

وَ أَلَى الَّتِي أَحْبَبْتُهَا لَا مَحَالَةَ

وَ كَانَتْ لَهَا نَفْسِي عَلَيَّ مُحِيلَتِي ١٢

فَهَامَتْ بِهَا مِنْ حَيْثُ لَمْ تَدْرُ وَ هِيَ فِي

شُهُودِي بِنَفْسِ الْأَمْرِ غَيْرُ جَهُولَةٍ ١٣

جَلَّتْ فِي تَجَلِّيِّهَا الْوُجُودَ لِنَاظِرِي

فَقِي كُلِّ مَرِيٍّ أَرَاهَا بِرُؤْيَةٍ<sup>(۱)</sup> ۱۴

۱ «چون وجود من مستغرق در وجود مطلق و ذات حضرت احدیت

شد ؛ و بین من و بین خدای من رسم دوئیت از بین رفت ؛ بنابراین من درحقیقت به امام خودم که همان ذات حقّ باشد در نمازهایم اقتدا کردم ؛ و او را قصد کردم ؛ پس بنابراین تمام مخلوقات چه امام و چه مأموم پشت سر من هستند ؛ و چون او در دل من بود، لذا هر جا که وجه خود را متوجه نمودم همانجا وجه من بود .

۲ دیدگان من در موقع نماز او را جلوی من می بیند و قلب من گواهی می دهد که او امام ائمه من است .

۳ عجب نیست از اینکه در نماز، امام به سوی من نماز بخواند ؛ چون خدا در دل من جا گرفته و بنابراین ذات اقدس او جلّ و علا قبله قبله من است .

۴ و تمام جهات ششگانه از بالا و پائین و راست و چپ و جلو و پشت سر به طرف من توجه و اقبال کرده ، با تمام آثار و خصوصیات که در آن جهت ها از عبادت و حجّ و عمره موجود است .

۶۰۵ نمازی که من در مقام ابراهیم به جای می آورم برای اوست ؛ و در آن مقام گواهی می دهم که او برای من نماز می گذارد چون اشباح ظاهره سایه های ساجده برای ارواح باطنه هستند ؛ و محبّ به

۱- «دیوان ابن فارض» تائیه کبری ص ۶۰ به بعد ؛ بیت اول بیت ۱۴۸

از تائیه است .

اعتبار جمع ، عین محبوب است و به اعتبار تفرقه غیر اوست ؛ و توجه محب به سوی محبوب فرع توجه محبوب به سوی محب است ؛ پس می توان گفت که : هر دوی ما نمازگزار واحدی هستیم که به مقام حقیقت جمعی او در هر سجده ای سجود بجا می آوریم .

۷ مقام قرب و ولایت او به من عنایت شد ، در اوّلین نقطه ایجاد و پیدایش من ؛ در وقتی که اشیاء به طریق معلومیّت از ذات حقّ ظهور می کردند و عالم امر را قبل از عالم خلق تشکیل می دادند ؛ و هنوز روز را خدا نیافریده بود ؛ و در عالم میثاق عهدی بسته نشده بود .

۸ و من در محبت و عشق به او در عالم امر متحیر و واله شدم ؛ در آنجائی که هنوز ظهوری برای ذات من و برای صفات من در عالم خلق نبود ؛ و بنابراین سکر و مستی من در باره او قبل از پیدایش من در این عالم بود .

۹ پس آن محبتی که من در عالم امر به خدای خود پیدا کرده بودم ، فانی و نابود کرد آن صفاتی را که در این عالم خلق میان من و او حادث شد ؛ و در آن عالم امر ثابت نبود ؛ پس آن صفات مضمحلّ و نابود شد و من با آن ذات اقدس همان طور که در اول امر بودم همان طور شدم .

۱۰ پس از آنکه صفات من در عالم فناء مضمحلّ و نابود شد من به عالم بقاء بازگشتم و آن صفاتی را که به واسطه زیادتی القاء کرده و رها نموده بودم همه را چنین یافتم که از من صادر شده است به

من و وارد شده است بر من .

۱۱ و مشاهده کردم در حال شهودم نفس خود را با صفاتی که به واسطه آن صفات ، ذات اقدس احدیت ، در حال احتجاب من از من محجوب شد .

۱۲ و دیگر آنکه مشاهده کردم که نفس من یقیناً و ضرورتاً همان ذات است ؛ و در معرفت ذات ، نفس من مرا بر خود من حواله می کرد .

۱۳ و نفس من در جستجوی او ناخودآگاه مفتون و دیوانه او شد ؛ در حالی که درحقیقت و واقع در شهود من بود ؛ و نفس من به این امر جاهل نبود .

۱۴ آن ذات اقدس در حالی که تجلی می کرد در وجود مطلق ، در برابر دیدگان من پرده برگرفت ؛ به طوری که من با دیدار چشم خود ، در چیز دیدنی او را بالعیان مشاهده کردم .

مقربین و مخلصینی که غرق دریای انوار ذات احدیت هستند و سراپا مدهوش و مست تجلیات ذاتی می باشند کجا می توانند سرگرم آثار و تجلیات صفاتی گردند و به غیر ذات خود را مشغول کنند ؛ بعد از بقاء بالله اشتغال باینها عین اشتغال با ذات است ولی قبل از بقاء موجب محجوبیت از ذات ؛ و برای سالکی که سراپا عشق حضرتش در سراسر وجود او زبانه می کشد و چون شمع او را گذاخته می نماید و فریاد واجعل قلبی بحبک متیمای<sup>(۱)</sup> او بلند است جز سد راه وصول

۱ - «از فقرات دعای کمیل است که امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانده اند

چیز دیگری نیست عاشق راه خدا حوریّه چه می فهمد؟ جنّات تجری من تحتها الأنهار چه می داند؟ او با ندای إلهی مَا عَبْدتُكَ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعاً فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدتُكَ أَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدتُكَ<sup>(۱)</sup> پشت پا بر هر نیّت و منظوری جز لقاء ذات خدا می زند؛ و یگانه جهت عمل و اطاعت و عبادت را فقط واجدیّت ذات حقّ می فهمد؛ و در مضماری این میدان گوی سبقت از عالمیان می رباید. کسی که دیگر دوره تحصیل خود را کامل کرده؛ حال بیاید در صف اولین اطفال دبستانی ابجد

و به کمیل بن زیاد نخعی تعلیم کرده اند و مفادش اینست که: خدایا در عشق و محبت خودت دل مرا سرشار گردان به طوری که غیر از عشق تو چیزی نفهمم و سراپا مدهوش و متحیّر و سرگردان شوم.

۱- «بحار الانوار» ج ۹ کمپانی ص ۵۱۱ از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است که: «بار پروردگار من! من تو را عبادت نکردم به جهت ترسی که از آتش تو داشتم و نه به جهت دل بستگی که در بهشت تو در خود یافتیم! بلکه تو را سزاوار عبادت یافتیم؛ و بنابراین تو را عبادت کردم.»

این کلام را در «بحار» از ابن میثم در «شرح نهج البلاغه» آورده است آنجا که امیرالمؤمنین علیه السلام در باب حکم در حکمت ۲۳۷ فرموده است که: انّ قوماً عبدوا الله رغبةً فتلك عبادة التجار وانّ قوماً عبدوا الله رهبةً فتلك عبادة العبيد وانّ قوماً عبدوا الله شكراً فتلك عبادة الأحرار، در اینجا مجلسی (ره) از ابن میثم نقل می کند که فرموده است: ای لائمه مستحقّ للعبادة و سپس ابن میثم می فرماید: که علی علیه السلام در جای دیگر فرموده است که: إلهی ما عبدتك خوفاً من نارک - الخ.

و این مطلب در «شرح نهج» ابن میثم ج ۵ ص ۳۶۱ بعینه موجود است.



بخواند چه معنی دارد؟ عبادت و اطاعت از حق بر اساس ترس از دوزخ و یا طمع در بهشت عبادت حق نیست؛ عبادت نفس و قوای نفسانیّه است.

باری اگر کسی خدا را بر این نیتها عبادت کند، از همین نواحی نامه عمل به دستش می‌رسد؛ ولی کسی که خدا را از ناحیه ذات اقدس او عبادت کرده است، نامه عمل از کجا به او برسد؟ ذات اقدس که جهت ندارد، تعیین ندارد، نامه عمل او چه باشد؛ نامه عمل او نفس واقع الامر یعنی ذات اقدس حق است تبارک و تعالی. او خود را با خدا معاوضه کرده نه با آثار و نعمت‌ها؛ او از ذات به غیر ذات سر فرو نیاورده است؛ و بهشت و جنت او اندکاک در ذات اقدس و محو و نابودی در انوار قدسیّه و تجلیات ذاتیه بوده است؛ و طبق آیه شریفه:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ  
الْجَنَّةَ (آیه ۱۱۱ از سوره ۹ توبه)

«به درستی که خداوند از مؤمنان اموال آنها را و جان‌های آنها را می‌خرد در مقابل آنکه برای آنان بهشت باشد».

ذات اقدس حضرت حق بهشت برین او می‌باشد.

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود

وَعِدَّةٌ فَرْدَايَ زَاهِدٍ رَا چِرا باورِ كَنِم<sup>(۱)</sup>

من خودم را با خدا معاوضه کردم معنایش این نیست که صفات و اسماء او را برای خود گرفتم و ألوهیت او را به خود نسبت دادم، این

۱- «دیوان حافظ» شیرازی طبع پیرمان ص ۱۵۷.

غلط است ؛ یعنی تصدیق کردم و اقرار و اعتراف نمودم که در برابر نور تو هیچ نیست ؛ و تو پروردگار من هستی که اسماءت بزرگ است ، و صفات عظیم است ؛ و من تا به حال خودم را ذی اثر و ذی صفت می پنداشتم و از اسماء تو و صفات تو مقداری را دزدیده و به خود نسبت می دادم ؛ و چنین خیال می کردم که حقیقتاً وجودی دارم و اصلتی ؛ و اسمی دارم و صفتی ؛ اینک که به عشق تو و برای زیارت و دیدار تو راه را طی کرده ام ؛ و تو مرا پذیرفتی ، و سرافراز داشتی ! فهمیدم که هیچ نیستم و هیچ ندارم هیچ اندر هیچ و آن مقداری که برای خود وجود و هستی قائل بودم همه فرعونیت بود ؛ خدای من در عالم وجود تو هستی و بس .

نیست جز فقر در طیلسانم      نیست جز عجز طیلسانم  
سفله تر از همه ناکسانم      راست گویم خسی از خسانم  
برده زین سو بدان سو هوایم

من ز خود هست و بودی ندارم      من ز خود ربح و سودی ندارم  
من ز خود تار و پودی ندارم      من که از خود نمودی ندارم  
بیخودانه چسان خود نمایم

بنده را پادشاهی نیاید      از عدم کبریائی نیاید  
بندگی را خدائی نیاید      از گدا جز گدائی نیاید  
من گدا من گدا من گدایم

بنده ام گر بخویشم بخواند      رانده ام گر ز پیشم براند  
آستانم چو بر در نشاند      پاسبانم چو بر ره بماند  
هر چه گوید جز او را نشایم

گر بخواند بخویشم فقیرم      ور براند ز پیشم حقیرم  
 گر بگوید امیرم امیرم      ور بگوید بمیرم بمیرم  
 بنده حکم و تسخیر رأ یم  
 از عدم حرف هستی نشاید      دعوی کبر و مستی نشاید  
 خاک را جز که پستی نشاید      از فنا خود پرستی نشاید  
 من فنا من فنا من فنا یم  
 بنده ام ره به جائی ندارم      عقل و تدبیر و رائی ندارم  
 در سر از خود هوائی ندارم      ره به دولت سرائی ندارم  
 درگه دوست دولت سرایم  
 بنده ام با دو صدعیب و علت      عجز و خواری و زاری و ذلت  
 با همه شرمساری و خجالت      ای خداوند اقبال و دولت  
 نیست جز بر درت التجایم  
 من اگر با تو همراه باشم      از دل خویش آگاه باشم  
 در ره بندگی شاه باشم      در صف کان لله باشم  
 تو مرائی اگر من ترا یم  
 ای غمت مایه شادمانی      یاد روی تو روز جوانی  
 وصل تو دولت جاودانی      تار زلف تو سع المثنانی  
 لعل دلجویت آب بقیام<sup>(۱)</sup>

---

۱- «دیوان حبیب» از مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب الله خراسانی

ص ۵۴ به بعد ؛ این اشعار منتخبی از اشعار اوست .

دسته‌ای دیگر هم غیر از مقربین و مخلصین هستند که آنان نیز نامه عمل ندارند؛ آنان چه کسانی؟

مقربین کسانی بودند که رفتند به بالا؛ و در مراتب صعود از مرتبه هم گذشتند؛ و از اسم و رسم هم عبور کردند؛ رفتند بفرز عمَل؛ آن دسته دیگر درست در مقابل اینها، پائین آمدند تا حدی که از بهائم هم پست تر شدند؛ تمام صفات و اسماء خدا را در وجود خویش ضایع و تباه کردند؛ و آن چنان در شهوات غوطه زدند و در غفلت و اعراض از خدا سماجت نمودند که از عمل گذشته و زشتیها و قبایح جزء ذاتشان شد. به واسطه انکار خدا و رسول خدا و عداوت با صالحان از بندگان خدا و پافشاری در انکار و دشمنی، سریره و باطن خود را خراب کردند، اینان کسانی هستند که زشتی‌ها از ظاهر به درونشان سرایت کرده و وجودشان منشاء پیدایش شرور و منبع تراوش منکرات و جنایات و خیانت‌های ظاهریه و باطنیه شده است.

آنان نیز نامه عمل ندارند؛ چون نامه عمل برای کسیست که قبایح او در حدود رتبه اعمال باشد نه در مرتبه ذات او و در درجه کینونت ماهیت و واقعیت او.

در آیات قرآن از این افراد تعبیر می‌شود به کسانی که اعمالشان حَبَط می‌شود یعنی خراب و فانی و هلاک **أُولَئِكَ حَبَطَتِ أَعْمَالُهُمْ** می‌باشند.

آنان آن چنان جهنمی‌هایی هستند که در حاق و حقیقت جهنم هستند و این جهنم بروز و ظهور آنهاست؛ و درکات و مراتب آنها

اشقیائی که به آنها نامه عمل داده نمی‌شود معاد شناسی ج/ ۷

عمیق‌تر است از این جهنم‌های معمولی یعنی از درکات معمولی جهنم؛ اگر سرهنگی خیانت کند او را به زندان یک سرباز عادی نمی‌برند؛ در زندانی متناسب با درجه جرم و جنایت او می‌برند.

بنابراین، این چنین افراد نیز نامه عمل ندارند و از ناحیه شقاوت به آنها نامه عمل داده نمی‌شود.

اصحاب الیمین کسانی هستند که اعمال خوب دارند ولی خوبی به ذات آنها و به سر آنها رخنه نکرده است؛ چون یکسره خودشان را به خدا فروختند؛ و الا از مقرّبین شده بودند؛ منتهی اگر توجّهشان به حقّ خیلی زیاد است و غفلتشان کم است؛ اینها اصحاب سعادتند.

اصحاب الشّمال کسانی هستند که در دنیا بیشتر دنبال معصیت و جرم و جنایت رفته‌اند، ولی احیاناً هم کارهای خوبی انجام داده‌اند، یا اهل خیری هستند که عشقشان به حقّ زیاده نبوده و در مقابل اعمال زشتی که انجام داده مستحقّ عقوبتند؛ و بلاخره باید گرچه برای مدتی هم شده باشد در دوزخ بسوزند برای تدارک.

اما آن کسی که از بیخ زده و انکار همه چیز کرده است، آن را به عملش مؤاخذه نمی‌کنند؛ بلکه به واقعیتش مؤاخذه می‌کنند؛ ما در روایاتی داریم که حَبْط بطور کلی صحیح نیست؛ حَبْط یعنی چه؟ یعنی هریک از اعمال نکوهیده اثر نیک اعمال نیکو را از بین نمی‌برد و ضایع و نابود نمی‌سازد؛ اگر مثلاً ما امروز نمازی خوانده‌ایم و ثوابی برده‌ایم، گناهی که به دنبال آن انجام دهیم، آن اثر نماز را تباه و خراب نمی‌کند؛ آن نماز با آن اثر خوب به جای خود هست؛ و این

گناه هم با آن اثر زشت به جای خود .

پس اعمال خوب و بد به طور کلی هریک بر روی یکدیگر اثر احباطی ندارند ؛ و در روز قیامت اعمال خوب به جای خود و اعمال بد هم به جای خود ؛ طبق اعمال خوب جزای نیک و طبق اعمال بد پاداش و گوشمالی خواهد بود ؛ از وارد کردن احوال و شدائد محشر و وقوف عرض و بالاخره مکث در دوزخ به مقدار اعمال بدی که انجام داده‌اند آنها را تطهیر و تزکیه می‌کنند و بعداً هم طبق اعمال خوبی که انجام داده‌اند وارد بهشت می‌کنند ؛ پس حق در این نیست که عملی را که انسان انجام می‌دهد اثر عمل دیگر را تباه و فاسد نماید ؛ لذا انسان نباید هیچگاه از رحمت خدا مأیوس باشد ؛ و اگر گناهی که کرد و به نظر او بزرگ بود ، بگوید : تمام کارهای نیکی را که بجا آورده‌ام ضایع و تباه شد ؛ این چنین نیست .

ولی در چند مورد از این قاعده کلیه استثناء شده است و حبط در اعمال واقع است . یعنی اگر انسان آن عمل خاص را به جای آورد تمام کارهایش بدون استثناء ضایع و تباه می‌گردد .

یکی از آنها شرک است یعنی به خدا شریک آوردن و غیر را در ذات و یا صفت و یا فعل او مؤثر دانستن .

وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أُشْرِكْتَ

لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آیه ۶۵ از سوره زمر ۳۹)

«ای پیامبر) و به تحقیق که به سوی تو و به سوی کسانی که قبل

از تو بوده‌اند چنین وحی شده است که اگر شرک بیاوری عمل تو حبط

می شود والبته از زیانکاران می باشی!»!

و عِلَّت حَبْط در این مورد اینست که اعمال حسنه موجودیت حُسْنش در عالم توحید است ، وقتی کسی به حقّ متعال به نظر وحدت نمی نگرد و غیر او را درعمل او انباز و شریک قرار می دهد ؛ و افعال و آثار او را که اصل است واصل است به غیر او که سایه است و ظلّ است و اعتبار است و فقیر وفانی است نسبت می دهد ؛ دیگر عمل او هرچه هم به صورت ظاهر چشمگیر و جالب باشد ، در عالم واقع دارای ارزش نیست .

مثّل چنین کسی مثّل غلامی است که بسیار در خدمت آقا و مولای خود می کوشد ؛ خانه راجاروب می زند ؛ درختان و گلها را آب می دهد ؛ صحن منزل را آب پاشی می نماید ؛ بر در و دیوار عود روشن می کند و عطر و گلاب می زند ؛ تمام این خدمات را برای خانه انجام می دهد ؛ ولی به صاحبخانه و آقای خود کینه ای دارد و در صدد است که در وقع انتهاز فرصت او را بکشد ؛ آیا خدمات او در نزد آقای خود قیمتی دارد ؟ جاروب کردن فرش ها و عطر آگین نمودن اطاقها برای این نتیجه دارد که آقا و مولایش روی آن فرش ها بنشیند ؛ و از هوای عطر آلود فضای اطاقها استشمام کند ؛ اما اگر بنا باشد که روی همین فرش ها و در فضای این اطاقها صاحبخانه را سر ببرد ، آیا این عملها در نزد آقا ارزش دارد ؟

بنابراین با وجود شرک که اعلان محاربه بامالک اصلی جهان است هر عمل خیری محکوم است .

دوم کُفر است یعنی کسی که بر خدا و رسول خدا کافر شود و به حَقَّانیت و رسالت رسول الله انکار ورزد اعمال او حبط می شود؛ چون انکار رسول الله که مُرسِل و فرستاده شده از طرف خداست به مثابه انکار مُرسِل و خود خداست.

وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبَطَ عَمَلُهُ (آیه ۵ از سوره ۵ مائده)

«وکسی که به مراتب ایمان کفر ورزد پس به تحقیق که عمل او حَبَط و نابود می شود.

و آیات دیگری نظیر این آیه در موارد کفر در قرآن کریم داریم.

سوم إرتداد یعنی از دین اسلام برگشتن و بعد از ایمان به کفر گردیدن.

وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (آیه ۲۱۷ از سوره ۲ بقره)

«وکسی که از دین خود مرتد شود و سپس در حال کفر بمیرد، پس اعمال ایشان حبط می شود در دنیا و آخرت و آنها یاران و اصحاب آتش هستند که پیوسته در آن بطور جاوید زیست می نمایند».

در اینجا مناسب است به طور اجمال بیان ارتداد و آثار آن ذکر شود؛ و آن اینکه:

مرتد کسی است که از اسلام برگردد؛ و دو حال دارد یا دو مرتبه به اسلام برمی گردد و یا به ارتداد خود باقی می ماند؛ اما در صورت اول



احکام مرتد و کسانی که عملشان حبط می‌شود معاد شناسی ج/ ۷

که به اسلام برمی‌گردد و این بازگشتش حقیقت توبه است ، توبه او قبول است ، و به بهشت می‌رود خواه حکم اسلام درباره او ظاهراً جاری شود و یا جاری نشود زیرا که اجراء حکم ارتداد ، ربطی به قبولی توبه واقعی ندارد ؛ هرکس فیما بین خود و خدا توبه کند توبه‌اش قبول است .

این از نقطه نظر واقع ، خواه مرد باشد و خواه زن ، خواه مرتد فطری باشد یا ملّی .

و اما از نقطه نظر ظاهر یعنی اجراء حکم ظاهری اسلام ، مرتد دو قسم است : اول : مرتد فطری و دوم : مرتد ملّی ؛ مرتد فطری آنست که در وقتی که پدر و مادرش نطفه او را منعقد کردند هر دوی آنان و یا یکی از آنان مسلمان بوده است ؛ و در این صورت انعقاد آن نطفه از فطرت اسلام و سرشت اسلام بوده است . چون طفل تابع اشرف والدین یعنی اشرف ابویں خود است ؛ و هر کدام از پدر و یا مادر که مسلمان باشند آن از دیگری شریف‌تر است ؛ و طفل در اسلام تابع او خواهد بود ، نه تابع آن دیگری که کافر است ؛ گر چه پدرش بوده باشد . بنابراین کسی که هنگام انعقاد نطفه او (نطفه‌ای که خود او از آن نطفه به وجود آمده است) پدر و یا مادرش مسلمان باشد این نطفه در اسلام منعقد شده و طفل متولّد چنانچه به سن بلوغ برسد و مسلمان باشد چنانچه بعداً از اسلام برگردد و مرتد شود ، از فطرت اسلام مرتد شده است ؛ یعنی از سرشتش که در حال اسلام بوده است ؛ و چنانچه ارتداد او در محکمه شرع یعنی در نزد حاکم اسلام به ثبوت رسد حکمش قتل است

یعنی باید کشته شود؛ البته این در صورتیست که مرد باشد.

ولی اگر زن باشد حاکم اسلام حکم به قتل او نمی‌دهد؛ بلکه او را حبس می‌کنند و در اوقات نماز او را می‌زنند تا اینکه از کفر به اسلام برگردد.

اما ارتداد مملی راجع به آن کسیست که چون نطفه‌اش منعقد شده است پدر و مادر هر دو کافر بوده‌اند این چنین شخص چون به سن بلوغ برسد و مسلمان باشد (بدین معنی که یا در زمان طفولیت پدر یا مادرش مسلمان شوند در این صورت طفل هم به تبع آنان مسلمان می‌شود؛ و یا اگر هر دو کافر ماندند و طفل هم به تبع آنان تا سن بلوغ کافر بماند بعد از بلوغ به اختیار خود مسلمان شود) و پس از ایمان کافر شود، مرتد شود؛ این را مرتد مملی گویند، یعنی بعد از بلوغ از ملت و شریعت اسلام مرتد شده است نه از سرشت و فطرت اسلام.

چنین شخص اگر به اسلام برگردد و توبه کند، در محکمه شرع حکمش قتل نیست؛ و حاکم اسلام حکم کشتن را درباره او اجراء نمی‌کند؛ خواه مرد باشد و خواه زن؛ و اما اگر توبه نکرد و به ارتداد و کفر خود باقی ماند، باز حکمش قتل نیست؛ بلکه او را حبس می‌کنند و احکام مرتد مملی را بر او جاری می‌کنند تا مسلمان شود؛ خواه مرد باشد و یا زن.

البته تمام این مسائل از نقطه نظر حکم ظاهر اسلام و اجراء حد و تأدیب از نقطه نظر قوانین جزائی اسلام است و اما از نقطه نظر باطن اگر توبه کند و به اسلام بازگشت کند توبه او مقبول و در حال به بهشت



اصلاح کند تکلم از بهشت و حوری کرد ، تا مردم به هوای آن نعمت‌ها و در امید آن لذت‌ها دست به تعدی و تجاوز زنند ؛ و به عبادت بزنند ؛ و سخن از آتش و جهنم به میان آورد تا مردم از آن بترسند ، و از صراط عدالت در جامعه بیرون نروند و الا خبری نیست . این‌ها اعمالشان حَبِط است گر چه کارهای عام المنفعه انجام دهند .

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ  
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا \*  
أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ  
أَعْمَالُهُمْ وَلَا تَقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا  
( آیه ۱۰۳ تا ۱۰۵ از سوره کهف )

«ای پیامبر به مردم بگو ! آیا من شما را آگاه کنم به آن کسانی که کردارشان از همه افراد زیانبخش‌تر و تهی‌تر و وبال آلوده‌تر باشد ؟ آن کسانی هستند که کوشش و جدیت آنان در حیات پست دنیوی و زندگی حیوانی گم شد و چنین می‌پنداشتند که کار خوبی انجام می‌دهند آنان کسانی هستند که آیات پرودگارشان و لقاءالله را دروغ شمردند پس اعمال آنها حبط می‌گردد ؛ و ما در روز بازپسین برای آنها وزنی و ارزشی اقامه نمی‌کنیم.»

و نظیر آیه شریفه آیتی دیگر در قرآن کریم داریم .  
وقتی که مشروطیت امضاء شد فکلی مآب‌ها و غرب زدگان به نام آزادی قلم و بیان داد سخن دادند و در روزنامه‌ها شروع کردند به هرزه‌گوئی ؛ اولین منطق آنان مسخره کردن پیغمبر و امام و دین و

ایمان و قرآن بود و هر روز یک فصل مشبعی در این زمینه می نوشتند ؛ روزنامه «ناهید» که نمی دانم هم اکنون نویسنده اش زنده است یا مرده است ؛ در روزنامه خود اشعاری علیه پیغمبر اکرم گفت ؛ از آن جمله این بیت است که :

جار زد آن جارچی مسخره      الدنیا مزرعة الاخرة

روزنامه «جبل المتین» کلکته منتشر می شد و در هر نوبت فصلی در ردّ دین و پیغمبر و ایمان و روضه خوانی و گریه و عزاداری بر سید مظلومان حضرت سیدالشهداء علیه السلام می آورد ؛ حجاب و عفت زن های مسلمان را به باد تمسخر می گرفتند این اشعار ایرج میرزا است ببینید چگونه شیفته مناظر فرنگ شده و لخت و عریان بودن زن را سمبل ترقی و تکامل و آزادی می داند ؛ علماء و فقها را مسخره کردند تا به جائی که مرحوم آخوند ملاً محمد کاظم خراسانی رحمة الله علیه که خود نیز از لواداران و امضاء کنندگان مشروطیت بود قصد کرد به ایران مسافرت کند و از نجف رهسپار این سرزمین گردد ؛ و یک تلگراف بسیار قوی که شامل تهدید و ارباب و حاوی دویست کلمه بود به ایران زد که عشاق مدینه عشق راه پاریس را در پیش گیرند و تبعید شوند و مراد از مدینه عشق عشق آباد است که محلّ فرق ضالّه بوده است ؛ و به واسطه همان تلگراف هم آزادیخواهان را برای اینکه سرو صدا بخوابد از ایران بیرون کردند ؛ و همه را تبعید کردند . که داستانش مفصل است .

و سپس چون خود آن مرحوم عازم ایران بود ؛ گویند : در شبی

که فردای آن ، عازم رحیل بود با قهوه او را مسموم کردند و از دنیا رفت . چرا ؟ بواسطه انحراف مغزها از محور اصلی خود .

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ و کردند آنچه کردند ؛ و هفتاد سال به نام آزادی همه را از حقوق و لایه خود محروم و با باطوم بر مغزها کوفتند تا از اصالت و حقیقت دست بردارند . با الفاظ حریت و آزادی همه را مشغول کردند ؛ با الفاظ بی محتوی و توخالی ، برای فریب دادن و گول زدن مردم ؛ اعمال آنها حَبِط است و در روز رستاخیز نامه عمل ندارند .

مثل یک دانه چوب کبریتی که شما به یک انبار از کاغذ و کتاب بزنید ! کافی است که همه را بسوزاند اگر شما عالم باشید ، و با سواد باشید ، و خیلی زحمت کشیده باشید ، و چندین کتاب نوشته باشید ، یک دانه چوب کبریت کوچک در یک لحظه کافی است همه را طعمه حریق قرار دهد . اگر تمام کتابهای خطی خود را در یک بقچه ببندید ؛ و در شط آب بیندازید ؛ کتابهایی که فرضاً در دویست سال نوشته شده است ، کافی است که در یک لحظه غرقاب شود ؛ اینست معنای حَبِط و کیفیت حَبِط ، پس نباید تعجب کرد که چگونه عمل مختصری چنین توانائی دارد که بتواند عمل دویست سال را نابود کند ! یک کلمه کفر بر زبان جاری کردن انسان را جهنمی و کافر می کند ، یک لغزش بر فراز کوه بلند ، و یک اهمال و بازیگری می تواند انسان را در قعر دره هولناک سقوط دهد و استخوانهای او را درهم شکند ، و برای همیشه مدفن و مقبره او را در تهِ دره قرار دهد .

نتیجه تکذیب آیات خدا حبط عمل است

معادشناسی ج/ ۷

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ  
يَحْسِبُونَ صُنْعًا

دستخالی‌ترین و زیان‌بارترین افراد کسانی هستند که تمام فعالیت‌ها و کوشش‌های آنها در زندگی پست دنیوی توأم با آمال و آرزوهای شخصی به پایان می‌رسد؛ و این مسکینان خود چنین معتقدند که پیوسته مشغول انجام کارهای خیر هستند؛ اینها دستشان خالی است؛ چون برای خدا کاری نکرده‌اند که به کار آید؛ برای مرضای پروردگار و پیمودن راه لقاء و زیارت او و تقرب به آستان او از خود، و خود - فروشی، و خودبینی، و خودنگری، و خودمحوری، تنازل نکرده‌اند؛ گرچه اعمالشان بسیار بزرگ و در توده‌ی عامه‌ی مردم پسندیده باشد؛ ولی چون این اعمال از نفوس مستکبرانه و شخصیت طلبانه آنان سرچشمه گرفته و زائیده شده است؛ در عالم حقایق و میزان واقعیت و اصالت به پیشیزی نمی‌ارزد و اعتبار ندارد.

کارهای اینان گم می‌شود و نابود می‌گردد؛ و بنابراین عملی ندارند تا در نامه عمل منعکس گردد.

انشاءالله تعالی در بحث میزان خواهیم گفت: که بعضی از مردم میزانشان سنگین و بعضی سبک است؛ اما اینها میزان ندارند و لَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا «چیزی ندارند تا در میزان بریزند و بسنجند».

چون در واقع به خدا و رسول خدا ایراد دارند؛ و همان غریزه شخصیت طلبی آنها را در تسلیم نسبت به امرحق بازداشته و دیده معنای آنان را از مشاهده حق کور کرده است؛ و لذا در لابلای سخنان آنها

مطالبی که حکایت از انکار می‌کند، دیده می‌شود؛ می‌گویند: ما قرآن را قبول داریم اما این آیه:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ<sup>(۱)</sup>

را نمی‌فهمیم دروغ می‌گویند؛ معنای آن را خوب می‌فهمند؛ این آیه از سایر آیات قرآن جدا نیست و به زبان دیگر نیز فرود نیامده است. در همین چند روزه اخیر طی چهار پنج روز، در روزنامه اطلاعات<sup>(۲)</sup> فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام را که به حضرت امام حسن علیه السلام در حَاضِرِیْن به عنوان وصیت انشاء فرموده و نوشته بودند؛ ترجمه بسیار سلیس و خوبی نموده بود ولی دزدی کرده بود مثلاً فقرات آخر آن را که در باره حجاب نسوان است و چنین است که ای حسن تا مقداری که می‌توانی در حجاب آنان کوشا باش و شدت حجاب شفقت و مهربانی بر آنان است و از آفت محفوظ می‌کند.

وَ اكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ ابْصَارِهِنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى

عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ<sup>(۳)</sup> را به کلی

در ترجمه حذف کرده بود. مترجم نام خود را ذکر نکرده بود.

این یک سرقت صریح و روشن است؛ اگر کلام امیرالمؤمنین

را ترجمه می‌کنی! بگو: من ترجمه می‌کنم ولی این فقرات را قبول

۱- (آیه ۳۴ از سوره ۴ نساء) «مردان عنوان قیمومت بر زنان دارند

به علت آنکه خداوند بعضی را بر بعضی تفضیل داده است»،

۲- روزنامه اطلاعات - شماره ۱۵۹۲۳-۱۶ مرداد ۵۸ ص ۹

۳- «نهج البلاغه»؛ مکتوب ۳۱؛ قسمت آخر.



ندارم و مفاد این فقرات به عهده من نیست به عهده امیرالمومنین است .  
 اما این وصیت را از اول تا به آخر ترجمه می کنی و آن مقداری  
 را که طبق ذوق و سلیقه تو نیست از آن برمی داری ! یک دزدی است ؛ و  
 تصرف در کلام غیر؛ اینها واقعاً غرب زدگی است که از پانصد فرسخ  
 بوی تعفن آن به مشام می رسد ، می گویند : آیه وَ لِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ<sup>(۱)</sup>  
 را هم نمی فهمیم ؛ شکی نیست که نمی فهمید ! نه تنها این آیه را  
 نمی فهمید بسیاری از آیات دیگر را نیز نمی فهمید ! زیرا اگر می فهمیدید  
 معتقد می شدید و عمل می کردید !

شما قرآن را مسّ نکرده اید ! و بویی از آن را استشمام نکرده اید  
 شما هر چه را که مقابل طبعتان باشد نمی فهمید !

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

(آیه ۱۹ از سوره ۳۳ احزاب)

«به علت اینکه مکروه و ناپسند دارند آنچه را که خداوند نازل  
 کرده است مخالفت می کنند و بنابراین خداوند اعمال آنها را حبط  
 می کند.»

و نظیر این آیه واقع در سوره محمد است :

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا اسَخَطَ اللَّهُ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ

أَعْمَالَهُمْ ( آیه ۲۸ از سوره ۴۷ محمد )

«علت اینکه ملائکه مرگ در وقت مردن معاندین و مخالفین

۱- (آیه ۲۲۸ از سوره ۲ بقره) «و از برای مردان نسبت به زنان یک درجه

فضیلت و برتری است.»

رسول‌الله صورت‌ها و پشت‌های آنان را می‌زند اینست که : آنها پیروی می‌کنند از آنچه خدا را به غضب درمی‌آورد و از مقام رضوان خدا ناخوشایند هستند پس خداوند اعمال آنان را حبط می‌کند».

پنجم از چیزهایی که موجب حبط می‌شود بی‌ادبی نسبت به پیامبر و نسبت به امام و نسبت به ولایت و ماشابههاست .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ \* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا

أصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ

بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

( آیه ۱ و ۲ از سوره ۴۹ حجرات )

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در مقابل خدا و رسول خدا پیشی نگیرید ! و از آنها مقدم نشوید ! و برای خدا پیشه کنید ، که حقاً خداوند شنوا و داناست - ای کسانی که ایمان آورده‌اید صداهای خود را بلندتر از صدای پیغمبر نکنید ! و در بلندی گفتار همچنان که بعضی از شما با بعضی دیگر سخن می‌گویند صدا و گفتار را جهراً نیاورید زیرا که در پاداش این عمل ، ناخودآگاه بدون اینکه بفهمید اعمال شما حبط می‌گردد .

مثلاً اگر رسول‌الله فرمود : این کار را بکن و آن کار را نکن ! داد زن و نگو : این درست نیست ! چون دو نفر در نزد رسول‌الله نشسته و رسول‌الله گوش به سخن آنها می‌دهد ، به عنوان وساطت دخالت مکن و نگو با لحن بلند و خشن : این درست می‌گوید ؛ و آن غلط می‌گوید !

بی ادبی در مقابل رسول الله وائمه از مورد حبط عمل است معاد شناسی ج/۷

نگو در برابر آن حضرت : این کار را می‌کنیم و آن کار را نمی‌کنیم !  
آخر رسول الله نشسته ، این پیغمبر خداست ؛ تقدّم جستن بر رأی و فکر و  
اراده و گفتار او تقدّم جستن بر حقّ است ؛ و آن تقدّم عین ضلال و  
گمراهی است ؛ و موجب حبط ثنوبات و اعمال شماست گرچه  
خودتان هم نفهیدم ! و این داد زدن و صدا بلند کردن و تقدیم رأی خود  
را نوعی از مقامات و شخصیت خود بدانید .

از شخص موثقی شنیدم که می‌گفت ؛ روزی یک شخص معمم  
برای عیادت مرحوم علامه امینی رحمه الله در منزل موقت ایشان که در  
طهران پیچ شمیران بود رفته بود ؛ و علامه : صاحب الغدیر سخت مریض  
وبه پشت خوابیده بودند ؛ و در ضمن سخنان گفته بود که آقا ! مثلاً  
اگر انسان به حضرت عباس علاقه و محبت نداشته باشد به کجای  
ایمان او صدمه می‌خورد !؟

علامه امینی متغیر شده و با آن حالت نقاهت نشست و گفت :  
به حضرت ابوالفضل که سهل است اگر به بند کفش من که نوکری از  
نوکران حضرت ابوالفضل علاقه نداشته باشد از این جهت که نوکرم  
والله به رو در آتش خواهد افتاد !

باری گفتار ما اینک در بحث نامه اعمال و تطایر کتب به پایان  
می‌رسد و انشاء الله در مجلس آینده از بحث شهادت گفتگو خواهیم  
داشت و در این بحث یک نکته درآیه طائر باقی ماند که با ذکر آن بحث  
را خاتمه می‌دهیم و آن اینکه در آیه کریمه :

وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (آیه ۱۳ از سوره ۱۷ اسراء)

«ما طائر هر انسانی را به گردن او ملازم قرار می‌دهیم و در روز قیامت برای او نامه عملی را خارج می‌کنیم که آنرا باز شده و گسترده می‌بیند و مشاهده می‌نماید».

آیه شریفه نمی‌فرماید: وَنَخْرِجُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا ما همان طائر و نامه عمل را بیرون می‌آوریم به صورت کتاب باز شده بلکه می‌فرماید: وَنَخْرِجُ لَهُ كِتَابًا ما برای این شخص نامه عمل و کتابی را بیرون می‌آوریم؛ و سرش اینست که اعمالی را که انسان هر روز و هر ساعت مرتباً انجام می‌دهد، یک صورت خارجی دارد و یک اثر نفسانی، آنچه ملازم و ملاصق با نفس انسان است همان اثر و نتیجه و حاصل نفسانی است نه نفس اعمال. مثلاً فرض کنید نجار که نجاری می‌کند و چوب را به صورت سریر و تخت و کرسی درمی‌آورد، آنچه برای نفس او می‌ماند، آن چیز است که در نفس او در اثر اینکار اثر می‌گذارد؛ و یا بافنده‌ای که پیوسته قالی‌هایی می‌بافد و بنایی که مسجدی می‌سازد، افعال خارجی آنها به صورت‌های خارجیّه در نفس نیست بلکه آن نتیجه جان و روح و حقیقت آن ملازم با نفس می‌گردد و طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ مراد همان نتیجه و حاصل نفسانی عمل است، ولی انسان خود عمل را در روز قیامت مشاهده می‌کند مشاهده او عین اعمال است که بجا آورده است؛ آنچه طائر انسان است همیشه با او هست در دنیا و در حال مرگ و در برزخ و در حشر و با همان نفس که چنین طائری ملازم است در روز قیامت عین عمل خود را گسترده و باز شده می‌بیند.

نتیجه اعمال ملازم نفس است و نامه اعمال عین عمل معاد شناسی ج/ ۷

و مفاد این آیه و تخریح له کتاباً همان مفاد آیه و إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ می باشد . (آیه ۱۰ از سوره ۸۱ کورت) و زمانی که نامه های عمل باز کرده می شود .

و از جمله اِقرءْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا استفاده می شود که این نامه عمل غیر از نامه ها و مکتوب های معمولی است که به دست مردم می دهند و می خوانند ؛ چون اگر چنین بود باید همه افراد مردم بتوانند بخوانند و هرکدام از دیگری حساب بکشند ولی از آنجا که می فرماید : بخوان این نامه عملت را و کافیت که خودت در امروز حسابگر خودت باشی معلوم می شود که مراد همان اطلاع و هیمنه بر اعمال و تسلط بر آنهاست که برای هر نفس نسبت بخصوص اعمال خود او می باشد ؛ پس مراد از «اقرء» قرائت نفس مناسب آن عالم است ؛ و آیه در ردیف آیه شریفه : يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ (آیه ۱۳ از سوره ۷۵ قیامت) می باشد یعنی انسان را در آن روز آگاه می کنند به آنچه در سابق فرستاده است و در پس فرستاده است .

خوشا به حال آنان که دل خود را به خدا سپردند و آن را دفتر ثبت تجلیات جمالیّه و جلالیّه حق نمودند و در کتاب آنان جز خدا و ذکر خدا و یاد خدا چیزی نبود خداوند به حق پاکان و راه یافتگان به حریم اقدسش همه ما را از غفلت و از حجاب های ظلمانی و نورانی عبور دهد و دل ما را مرکز حق قرار دهد و در دفتر ما جز آن محبوب ازلی و ابدی چیزی نوشته نشود .

رهی باشد از این ماتم به آن سور  
 نمی دانم که نزدیک است یا دور  
 بود دل منزل حقّ لیک ما را  
 بود تا دل حجابی سخت مستور  
 برو ویرانه کن دل را که چون دل  
 شود ویرانه گردد بیت معمور  
 طواف و سیر گرد خانه دل  
 بود حجّی که مقبول است و مشکور  
 گناهی جز خودی نبود چو خود را  
 رها کردی تو در ذنب تو مغفور  
 بخوان از دفتر دل هر چه خواهی  
 که دل را خوانده ایزد لوح مسطور  
 بدین دفتر شود اسرار حقّ ثبت  
 که خوانندش به مُصحف رقّ منشور  
 در این مُصحف که انسانست نامش  
 بخوان از سوره دل آیه نور  
 دل است آن وادی ایمن که گوید  
 اَنَا اللَّهُ ، حقّ در او، از آتش طور<sup>(۱)</sup>  
 بمحمّد وآله الطّاهرين و صلّى الله عليهم اجمعين و ارحمنا  
 برحمتک یا ارحم الراحمين

۱- از مرحوم حاج میرزا حبیب الله خراسانی دیوان حبیب ص ۱۹۹ .

مجلس چهل و چهارم

گواهی بر اعمال ، و گواهان و شرایط آنان





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(مجلس چهل و چهارم)

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم و صلى الله  
على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان  
الى يوم الدين .

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيئَ  
بِالتَّبَيِّنِ وَالتَّشْهَادِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا  
يُظْلَمُونَ ( آية ٦٩ از سوره ٣٩ زمر )

بحث ما درباره نامه عمل به پایان رسید و اینک بحث ما در یکی  
دیگر از مواظن قیامت و آن موطن شهادت است ؛ چون آیات قرآن کریم  
و روایات وارده از مصادر نبوت و امامت دلالت دارند بر اینکه در روز  
رستاخیز بر اعمال انسان گواهی می دهند .

اولاً باید دید که این گواهی معنایش چیست و چگونه است  
و ثانیاً در چه موضوعاتی گواهی می دهند و ثالثاً آن افرادی که گواهی  
می دهند چه کسانی هستند و در آنها که شهادت دهنده و گواه هستند چه  
شرائطی است ؟

در این آیه مبارکه خداوند می‌فرماید: «زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود و نامه عمل قرار داده می‌شود و پیامبران و شهداء را می‌آورند؛ و برای شهادت حاضر می‌کنند؛ و بین آنها به حق قضاوت می‌شود و ابداً انسان مورد ظلم و ستم قرار نمی‌گیرد.»

از این آیه استفاده می‌شود که وقتی که کتاب و نامه عمل را قرار می‌دهند پیغمبران و شهادت دهندگان را برای گواهی می‌آورند و در حالی که زمین هم از تیرگی بیرون آمده و مُشْرِق و منور شده است در بین مردم در حضور پیامبران و گواهان و با وجود نامه عمل بدون آنکه به کسی ستم گردد و حکم صادره از روی ظلم و تعدی باشد حکم خواهند نمود.

همانطور که سابقاً گفتیم: **يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ**  
(آیه ۴۸ از سوره ۱۴ ابراهیم).

زمین به صورت دیگری غیر از زمین در می‌آید؛ آن جان و حقیقت خود را نشان می‌دهد و روشن می‌کند و آن اعمالی را که انسان در زمین انجام داده و یکی پشت سر دیگری به نحو لَفّ پیچیده شده است و در زمان ماضی انسان چنین می‌پنداشته که از بین رفته است، در آنجا آن پیچیدگی نشر و باز می‌شود؛ و آن تاریکی و خفاء تبدیل به نور و روشنائی می‌شود؛ یعنی آن کتاب و نامه عمل و اعمالی را که انسان در روی زمین انجام داده است ظهور و بروز پیدا می‌کنند و روشن می‌شوند.

پیامبران و شهداء را برای گواهی می‌آورند و بر اعمال انسان گواهی می‌دهند و سپس قضاوت می‌شود؛ یعنی انسان را حکم می‌کنند

شهادت به معنای حضور، و دارای دو مرحله است معادشناسی ج/۷

به آن حکمی که نتیجه همان اعمالی است که انجام داده است ؛ و سپس به دنبال آن انسان را مورد جزا و پاداش متناسب با آن حکم قرار می دهند .

شهادت به معنای حضور است ؛ شهید و شاهد یک معنی دارد . و شهید در معرکه جنگ را که شهید می گویند چون حضور پیدا کرده ، و هنگامی که از دنیا رفته است در محضر حضرت حق زنده و پاینده حاضر شده است و یا اینکه به معنای اسم مفعول باشد ، چون قتیل به معنای مقتول ؛ یعنی ملائکه و فرشتگان در موت او حضور پیدا کرده اند و او مشهود و حاضر شده در برابر صفوف ملائکه رحمت قرار گرفته است ؛ این معنای شهادت است .

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ( آیه ۴۶ از سوره زمر ) «یعنی خداوندی که به پنهان و حضور اطلاع دارد ؛» به غیب و آشکارا عالم است ؛ و شهادت را شهادت گویند چون شخص شاهد حضور پیدا می کند و تحمّل شهادت می کند لذا به شخص شاهد شهید می گویند ؛ و شهادت دو مرحله دارد : مرحله تحمّل ، و مرحله اداء ؛ مثلاً اگر انسانی بخواهد در موضوعی گواهی دهد اول باید برود و آن موضوع را ببیند و خصوصیاتش را که در مورد گواهی لازم است بالعیان ادراک کند و مشاهده نماید ؛ و پس از آن باید نزد قاضی شهادت دهد ؛ آن رفتن و دیدن و اطلاع پیدا کردن بر آن قضیه را می گویند : تحمّل شهادت و سپس که نزد قاضی آن را بازگو می کند می گویند : اداء شهادت .

در موضوعات مختلف که انسان می‌خواهد شهادت بدهد باید به متن آن موضوع وارد باشد؛ مثلاً اگر انسان بخواهد نزد قاضی شهادت دهد که من زید را در فلان ساعت در فلان جا دیده‌ام؛ باید حتماً زید را در فلان ساعت در فلان جا دیده باشد همین قدر که برود و در آن محل و آن زمان زید را ببیند که آنجاست و همین که او را دید؛ دیدن او تحمّل است چون علم و اطلاع پیدا کرده است و بعد می‌آید نزد قاضی و شهادت می‌دهد که من دیدم چون مورد شهادت دیدن است.

یک وقت انسان می‌خواهد شهادت دهد که من زید را دیدم که نماز می‌خواند در اینجا یک قید به اصل دیدن اضافه می‌شود پس باید تحمّل شهادت کند به همین صورت، یعنی باید برود زید را ببیند که نماز می‌خواند و بعداً بیاید و گواهی دهد؛ اگر زید را بطور عادی یعنی در حال غیر نماز دیده باشد نمی‌تواند بیاید و شهادت بدهد که من زید را دیدم که نماز می‌خواند.

و اگر انسان بخواهد شهادت بدهد که من زید را در حال نماز دیدم که با آداب مستحبّه اقامه نماز می‌کرد مثلاً سجاده انداخته بود و انگشتری عقیدت ر دست راست داشت چشمانش در حال قیام به موضع سجده بود و عمامه بر سر بسته بود و غیرها و بخواهد نزد قاضی شهادت بر این امور بدهد باید برود و زید را در حال نماز با تمام این خصوصیات ببیند و به هر یک از خصوصیات که دیده از عطر زدن و انگشتری و غیرها می‌تواند شهادت دهد؛ و اگر هر یک از خصوصیات را نبیند، نمی‌تواند بر آن گواهی دهد.

و اگر مثلاً انسان بخواهد نزد قاضی شهادت دهد به اینکه زید نماز می‌خواند با تمام آداب مستحبه و خصوصیات مذکوره و با حضور قلب و توجه کامل به حق تعالی به طوری که فکرش و ذهنش متوجه خدا بوده و در نیت قصد تقرب داشته است نه روی ریا و خدعه و خود نمائی و سمعه، در حال نماز حضور قلب داشت و فکرش پریشان نبود بنابراین وقتی می‌رود و تحمل شهادت از نماز او می‌کند باید زید را در حال نماز و با آداب مستحبه ببیند و نیز ببیند که زید حضور قلب دارد و فکرش پریشان نیست و متوجه خداست و برای خداست تا بیاید نزد قاضی و شهادت دهد والا فایده ندارد؛ و البته معلوم است که اینگونه شهادت از عهده همه‌کس بر نمی‌آید که بیایند و شهادت دهند که زید با حضور قلب نماز می‌خواند.

از کجا می‌دانند که با حضور قلب نماز می‌خواند؛ زید نمازگزار خودش را جمع کرده و همینطور رو به قبله ایستاده و محل سجده را هم نگاه می‌کند اما این طور خود را جمع کردن که دلالت بر جمعیت حواس و حضور قلب ندارد؛ ممکن است بدن خیلی آرام و جمع باشد ولی ذهن پریشان باشد؛ پس کسی که می‌خواهد شهادت دهد از حضور دل زید در حال نماز؛ باید از دل زید و خاطرات وارده بر ذهن او مطلع باشد؛ و گرنه نمی‌تواند شهادت بدهد.

حال که این مطلب روشن شد، می‌رسیم بر شهادتی که انبیاء و شهداء در روز قیامت می‌خواهند شهادت دهند بر اعمال مردم؛ این از چه نوع شهادتی است؟ اینها می‌خواهند شهادت دهند که فقط زید رو به قبله

ایستاد و عملی را به جا آورد؟ یا اینکه می‌خواهند شهادت دهند که او نماز را درست و صحیح خواند و با حضور قلب خواند و با توجه و قصد تقرب به جای آورد؛ البته معلوم است که این قسم است؛ زیرا نفس خواندن نماز بدون آن شرائط معنوی و واقعی و جان و روح نماز که قیمت ندارد؛ نماز ریائی مردود است.

نمازی که در تمام حالات آن از حرکات و سکّات آن و از اقوال و افعال حتی تکبیرة الاحرام آن ذهن مشوّش و مضطرب و مرکز هجوم افکار پریشان و خاطرات گوناگون بوده باشد محکوم و مطرود است؛ پس خصوصیات واقعیّه این نماز یا روزه یا حجّ یا جهاد و بطور کلی هر عملی که انسان بجا می‌آورد باید مشهود شاهد باشد؛ و در وقتی که شاهد حضور پیدا کرده برای تحمّل، باید آن واقعه را با تمام خصوصیات تحمّل کند و سپس لاء شهادت نماید. آن کسانی که تحمّل شهادت می‌کنند برای اعمال انسان در روز قیامت باید چنین خصوصیتی داشته باشند.

و از طرفی می‌بینیم قرآن کریم می‌گوید: انبیاء و شهداء گواهی بر عمل انسان می‌دهند؛ البته باید حضور داشته باشند.

پیامبران و شهداء بر یک یک از افراد امت گواهی می‌دهند؛ معلوم می‌شود که با یکایک از آنها از حاضرین و غائبین، و از موجودین و معدومین، در خلوت و جلوت، و بیداری و خواب، و حرکت و سکون، و کسب و کار، و بیرون خانه و درون آن در هر لحظه با انسان هستند که با تمام خصوصیات از اعمال انسان آگاه باشند؛ آن هم نه

بایک نفر و دو نفر با تمام افراد امت چه غائب چه حاضر.  
ما می‌بینیم که همین افراد عادی نمی‌توانند از تمام جهات  
و خصوصیات حاضرین گواهی دهند فضلاً عن الغائبین؛ خصوصیات  
شهادت را از نیت قلبی و وجهه باطنی و حقیقی عمل، نسبت به زمان  
نزدیک و مکان نزدیک، تاچهرسد به زمان‌های دور و مکان‌های دور. پس  
آن شهادت انبیاء و شهداء بر اعمال امت خود اعم از اینکه حاضر  
باشند یا غائب، نزدیک و یا دور، آنهم شهادت بدهند بر حقیقت اعمالشان  
نه بر ظاهر اعمال، این شهادتی است که در دسترس همه نیست.  
باید کسانی باشد که غیب و حضور، و پنهان و آشکارا، قرب و بُعد  
برای آنها تفاوت نداشته باشد ظاهر و باطن برای آنها یکسان باشد تا  
بتوانند تحمل و سپس آدا نمایند، یعنی کسانی باشند که بر ضمائر و سرائر  
مردم و بر اسرار و افهام مثل خود انسان که از خودش خبر دارد اطلاع  
داشته باشند؛ ما چگونه بر خودمان مطلعیم بر اعمال و نیت خود؛  
چکار کرده‌ایم در فلان ساعت و فلان محل؟ و عمل ما از روی چه قصد  
و نیتی بوده است؟ ما خودمان می‌دانیم که نمازی را که خوانده‌ایم، در  
چه مقدار از آن حضور قلب داشتیم، و یا این سلامی را که به زید کرده‌ایم  
آیا برای خدا بوده و یا برای غرض دنیوی و یا تعظیم و تجلیل و تکریمی که  
نسبت به فلان کردیم از روی چه مقصد بوده است، گرچه اینکه دوستان  
و صاحبان ما مطلع نباشند؟

إِنَّ الْإِنْسَانَ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ

(آیه ۱۴ و ۱۵ از سوره ۷۵ قیامت)

«به درستی که حقاً انسان بر خودش آگاه است ؛ و اگر چه پیوسته عذرهای خودش را تحویل دهد».

آن گواهانی که در چنین قدرت و توانائی هستند که در روز قیامت شهادت دهند باید مثل خود انسان و بلکه بهتر و عالی تر ، از اعمال فرد فرد از افراد امت که مورد گواهی آنهاست با خبر باشند .

از مطالبی که سابقاً و لاحقاً در احوالات مقرّین و مخلصین ذکر کردیم که آنها از زمان و مکان خارجند و به مقام تجرّد رسیده‌اند و شیطان به آنها دسترسی ندارد و حساب و کتاب و عالم عرض و حضور را ندارند و سیطره علمیه و واقعیه نسبت به عالم امکان و جهان آفرینش پیدا می‌کنند ، این مسائل به خوبی خود به خود پاسخ روشن می‌شود .

یعنی آن افرادی می‌توانند شهادت دهند که از مضیق جهات و عالم طبع و گرایش به ماده و حبّ دنیا که نفس را محجوب می‌کند و مدرکات او را منحصر به ادراکاتی می‌کند که از راه حواسّ ظاهر ، انسان با خارج ارتباط پیدا می‌کند گذشته باشند و از این سطوح عبور نموده باشند ؛ و حواسّ آنها دیگر منحصر به حواسّ خمسۀ ظاهره نباشد ؛ حسّ ششم آنها زنده شده باشد ؛ و یا چشم قلب آنها باز شده و روح آنها سیطره پیدا کرده باشد .

و به عبارت دیگر موجوداتی باشند که در عین حال که در دنیا زندگی می‌کنند و یا از دنیا رفته‌اند ، احاطه علمیه نسبت به همه موجودات داشته باشند ؛ و اگر اینطور نباشد اینگونه شهادت برای آنان میسور



نیست .

و البتّه همینطور هم باید باشد ؛ چون در روز قیامت افرادی که شهادت می‌دهند باید منوط به اذن خدا باشد ؛ چون در آن روز هیچکس بدون اذن حق تعالی و تقدّس حقّ سخن گفتن را ندارد .

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ  
فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ  
خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ  
رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا  
فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا  
شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ (آیة ۱۰۵ تا ۱۰۸ از سوره ۱۱ هود)

«روزی می‌رسد که هیچ جانی قدرت سخن گفتن را بدون اذن خدا ندارد ؛ پس مردم در آن روز دو دسته خواهند بود : شقیّ و سعید ؛ اما آن کسانی که از اهل شقاوت هستند در آتش خواهند بود در حالی که ناله و آه و فریادشان بلند است ، آنان تا هنگامی که آسمان‌ها و زمین برپاست در جهنّم به طور جاودان می‌مانند مگر آنکه خداوند اراده کند و مشیت او اقتضا کند که خارج شوند که البتّه خداوند به هر چیزی که اراده‌اش تعلق گیرد تواناست و آنرا بجا آورنده است ؛ و اما آن کسانی که سعید و خوشوقت می‌باشند در بهشت برین سکنی می‌گزینند و در آن بهشت تا هنگامی که آسمان‌ها و زمین برپاست بطور جاودان می‌مانند ؛ مگر آنکه خدا بخواهد و البتّه عطا و بخششی است که مقطوع نخواهد بود .»

بنابراین آن گواهانی که می‌خواهند گواهی دهند مسلماً باید به اذن پروردگار باشد؛ این اذن فقط یک اذن تشریفاتی نیست؛ بلکه علاوه بر شرفی که مأذون پیدا می‌کند به اذن خدا، که او را اجازه بر تکلم می‌دهد؛ خود شخص مأذون باید بتواند تکلم کند یعنی در عالم تکوین و حقیقت باید قدرت بر تکلم داشته باشد و تکلم صحیح بکند؛ و آن اینست که وقتی می‌خواهد و شهادت دهد واقعاً تحمّل صحیح شهادت کرده باشد؛ اگر کسی تحمّل شهادت نکرده و اعمال بندگان را همین طوری که ذکر شد با تمام دقایق و خصوصیات و سرائر و بواطنش تحمّل ننموده باشد چگونه می‌تواند شهادت دهد؟

شهادت در آن عالم شهادت به حق است.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ

أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (آیه ۳۸ از سوره ۷۸ نبأ)

«در آن روز روح و فرشتگان همگی بطور صف کشیده در برابر پروردگار قیام دارند و هیچکس سخن نمی‌گوید مگر آنکه خداوند بخشاینده به او اذن داده باشد؛ و او سخن به راستی گوید.»

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ

بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْمَلُونَ (آیه ۸۶ از سوره ۴۳ زخرف)

«هیچکس از آن کسانی که غیر از خدا را می‌خوانند و عبادت می‌کنند در روز قیامت حق شفاعت را ندارند؛ مگر آن کسانی که شهادت بحق دهند و از روی علم و اطلاع باشد.»

و انشاء الله تعالی همانطور که در بحث شفاعت که در پیش داریم

و خواهد آمد ، کسانی حقّ شفاعت دارند که به حقّ شهادت دهند ؛ پس بنابراین شهادت به حقّ از روی علم باید باشد ؛ و لازم است که از روی علم باشد تا به دنبال آن شفاعت بیاید ؛ و بر اساس این کلام آن کسانی که در پیشگاه حقّ تعالی مالک شفاعتند آن کسانی هستند که مالک شهادتند ؛ یعنی گواهی به حقّ بدهند و علم و اطلاع داشته باشند بر حقیقت آنچه را که گواهی می دهند .

و این مطلب شاید در ابتدای امر تصوّرش مشکل باشد که چگونه می شود یک فردی بیاید و بر اعمال میلیونها فرد از افراد بشر گواهی دهد این چه دستگاہیست ؟ این چه ذهنیست ؟ آیا مگر ذهن انسان کامپیوتر می شود که مثلاً کسی بتواند از تمام اعمال بشر از زمان آدم تا روز قیامت در هر لحظه و هر مکان شهادت دهد ، آنهم با این خصوصیات . کامپیوترها هم چنین کاری نمی توانند بنمایند .

فقط کامپیوترها بعضی از مسائل ریاضی را حلّ می کنند و اما از بواطن و ضمائر که خبر نمی دهند کامپیوترها بطور کلی کار باطن نمی کنند ؛ چون یک ماشین مادّی هستند . با یک مثال این مسئله روشن می شود انشاءالله تعالی :

وقتی طفلی به مدرسه می رود شما به او یک کتاب می دهید و می گوئید : آن را بخوان ! وقتی هم که سواد آموخت و می خواهد کتابی را بخواند سطر به سطر با تائی و تأمل و درنگ نگاه می کند و می خواند و به جلو می آید ؛ سطر اول را نگاه می کند می خواند ؛ بعداً سطر دوّم و سوّم و چهارم ؛ و چه بسا سطر چهارم و پنجم را که می خواهد

بخواند مطالب سطر اول از یادش می‌رود؛ و ذهنش نمی‌تواند حاوی تمام مطالب باشد .

مثلاً بچه‌ای که می‌خواهد شعر حفظ کند بیت اول را که حفظ می‌کند به بیت دوم که می‌رسد پیونددش با بیت اول از بین می‌رود؛ بیت سوم را که حفظ می‌کند پیونددش با بیت دوم از بین می‌رود .

و از قرائن و اشباه و ردیف و غیرها باید شعر را در خاطر بیاورد مثلاً اگر بخواند سطر پنجم را بخواند باید از سطر اول از بر بخواند تا به سطر پنجم برسد ، و بنابر همین مطلب اطفالی که یک قصیده طولانی را حفظ می‌کنند نمی‌توانند آن معنی و مفهومی را که مجموعاً در این قصیده گنجانیده شده است در ذهن بگیرند ، و یکپارچه مطالب را جمع کنند و نتیجه را ادراک کنند .

اما بزرگان اینطور نیستند اگر یک قصیده هزار بیتی را مانند تائیه کبرای ابن فارض را بخوانند بعداً اگر از آنها پرسیم مفاد محصل آن چه بود بیان می‌کنند و می‌گویند : نتیجه این بوده است ، و این قصیده در اطراف این موضوع بحث می‌کند ؛ یا شما مثلاً یک کتاب را در یک شب می‌خوانید ! اگر پرسیم از محتویات آن ؛ همه را شرح می‌دهید یک صفحه نوشته در جلوی شما می‌گذارند ؛ یک نگاه از بالا به پائین می‌کنید و می‌گوئید : در این صفحه چه نوشته شده بود ، امشب در روزنامه چه بود ؟ همه را اجمالاً بازگو می‌کنید !

اینها همه به واسطه سبوعه و احاطه ذهن است که می‌تواند با

عمل به معلومات در راه خدا موجب روشنائی دل می‌شود معادشناسی ج/۷

سرعت مطالب پراکنده را جمع کند و روی آن حکم کند، ولی طفل چنین احاطه و سبب‌ای را ندارد؛ در علوم الهی هم همین‌طور است؛ آنجا هم احتیاج به کار دارد افرادی که در این مضمار قدم نهاده‌اند، علوم آنان منحصر است در همان حیطة مدرکات عادی نفس خود؛ ولی چون با حکمت عملیه آشنا شوند، و قدم در میدان ریاضات شرعیّه بنهند و به حول و قوه الهی در سیر و سلوک الی الله با قدمی راستین و عزمی استوار گام نهند، علوم آنان توأم با تقوی و نور می‌شود؛ و موجب پیدایش علوم خفیه و اسرار مخفیه می‌گردد؛ رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلْمٍ وَرَثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ «هر کس به همان مقداری که علم دارد طبق آن عمل کند خداوند علم آن چیزها را که نمی‌داند نصیب او می‌نماید.»

پس به واسطه عمل و تهذیب و تزکیه نفس و پاک کردن دل را از زنگار محبت دنیا و علایق و عوائق باز دارنده از درخشش و تابش نور احدیت بر دل، و صفای باطن و شستن صفحه ضمیر و ذهن را از آنچه غیر خداست نور خدا تجلی می‌کند.

در روایت است که: اَتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ

بُنُورِ اللَّهِ.

«از فراست و هوشیاری مرد مؤمن غافل نباشید چون مؤمن

پیوسته با نور خدا می‌نگرد.»

آیا چنانچه خدا بخواهد علم پیدا کند بر اعمال عباد و سرائرشان و ضمائرشان، کار مشکلی است؟ نه، بلکه خدا پیوسته عالم است بر خفیات

و مخفیّات هر موجودی از موجودات؛ افرادی که در رضای خدا قدم زدند و به مقام تقرّب رسیدند و از مقرّبین و پاکان و خالصان گشتند به نور خدا و به اذن خدا می‌بینند، علم آنها علم خداست؛ نه آنکه جدای از علم خدا؛ از نزد خود علم و آگاهی پیدا کرده‌اند؛ چنین نیست.

آنان دل‌های خود را آنقدر صیقل زده‌اند، و به نور ریاضت جان خود را روشن کرده‌اند که غلّ و غشّ و تاریکی در آن دل‌ها نیست؛ و چون نور خدا در آن اشراق کند هر صفحه از موجودات کاینات خفیه و آشکارا در آنها متجلی و متصوّر می‌گردد؛ همین طوری که در آئینه صاف و در شیشه و در آب صاف راکد و بدون موج، خورشید منعکس می‌گردد؛ و تو گوئی در آنها خورشیدی است که ابداً از نقطه نظر جمال و تلاء لؤ با خورشید واقعی تفاوت ندارد؛ و آثار آن خورشید هم از نور و حرارت پیدا می‌شود؛ قلب هم همین‌طور است چون جلاء پیدا می‌کند جمال و جلال و اسماء ملکیه و ملکوتیه الهیه در آن ظاهر می‌شود؛ پس مؤمن به نور می‌بیند و می‌نگرد و تحمل شهادت و اداء آن را می‌کند معنای مخلصین و مقرّبین که دارای این خصوصیات هستند از این قبیل است؛ و حتی کسانی که به مقام مخلصین هم نرسیده‌اند ولی در راه معرفت حق تبارک و تعالی قدمی برداشته‌اند و صفائی پیدا کرده‌اند بر حسب مقدار طی طریقی را که نموده و خلوصی را که واجد شده‌اند به همان مقدار و در آن محدوده می‌توانند تحمل و اداء شهادت کنند.

عمل به معلومات در راه خدا موجب روشنائی دل می شود معادشناسی ج/۷

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا عِلِّيُّونَ  
كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (آیه ۱۸ تا ۲۲ از سوره  
۸۳ مطفین .)

«چنین نیست که (شما کافران پنداشته‌اید) بلکه حَقّاً نامۀ عمل و کتاب نیکوکاران در مقامی بس مرتفع و عالی است که آن را عِلِّيُّون گویند؛ و چگونه به حقیقت عِلِّيِّین مطلع خواهی شد؟ نامۀ عمل و کتابیست نوشته شده که مقربان حریم پروردگار آن را مشاهده می کنند.»

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا سِجِّينٌ  
كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (آیه ۷ تا ۹ از همین سوره)

«چنین نیست که شما کافران پنداشته‌اید! بلکه حَقّاً نامۀ عمل و کتاب تبهکاران و منحرفان در درکات نازلۀ دوزخ است که آن را سِجِّین گویند؛ و چگونه به حقیقت سِجِّین مطلع خواهی شد؟! نامۀ عمل و کتابیست نوشته شده.»

ما بیان کرده‌ایم که نامۀ عمل عبارت از کاغذ نوشته شده‌ای نیست که به دست انسان داده شود؛ نامۀ عمل عبارت است از حقیقت اعمال انسان که در عالم گون بجا آورده و ناموس عالم آفرینش و کتاب تکوین آنرا ضبط و ثبت کرده است؛ آن مقداری که راجع به انسان است استنساخ می شود و آن اعمال اختصاصی هرکس برای او مشهود می گردد، خواه انسان مؤمن باشد یا کافر خوب باشد یا بد. و نامۀ عمل مؤمنان از طرف ائمه حقّ به آنها می رسد یعنی امامان به حقّ مؤمنان

را می‌خوانند به نامه عمل ؛ و نامه عمل فاجران و کافران از طرف ائمه باطل می‌رسد و آنان از ناحیه شقاوت ، مأمومان را به طرف نامه عمل خود می‌خوانند .

ولی ذکر شد که تمام اینها منظوری در امام مبین است ؛ و تمام نامه اعمالی که از طرف این ائمه حق می‌رسد ، و از طرف ائمه باطل می‌رسد همه در تحت نظر و سیطره مقام ولایت کبرای الهیه است .

باید دانست که مقام شهادت هم اختصاص به ائمه حق دارد و ائمه باطل قدرت بر شهادت ندارند . امامان باطل فقط می‌توانند امت خود را دعوت کنند به سوی نامه عملشان ؛ و علت آنکه قدرت بر گواهی ندارند اینست که در طرف امامان به حق نور است و اشراق ، و علم است و حیات .

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

( آیه ۲۵۷ از سوره ۲ بقره )

«خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند و آنان را از

تاریکی به نور داخل می‌کند.»

اما در ناحیه امامان باطل ظلمت است و کوری ؛ و جهل و ضیق و تنگی و گرفتاری .

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ

النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ (بقیه آیه ۲۵۷ از همین سوره)

«کسانی که کافر شده‌اند اولیای آنها مردم طغیانگر و سرکش



هستند که آنان را از نور به تاریکی‌ها داخل می‌کنند.»

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ  
سَبِيلًا (آیه ۷۲ از سوره ۱۷ اسراء)

«و کسی که در این عالم دنیا چشم بصیرت خود را نگشوده باشد و کور باشد، او در آن عالم آخرت نیز کور است و راهش گمنام‌تر و گم‌تر است.»

در جائی که خود امامان باطل کور باشند؛ چگونه گواهی می‌دهند بر اعمال پیروانشان؟ کوری می‌خواهد دست کوری دیگر را بگیرد و سوئی دست هر دو را و چهارمی دست هر سه را و همین‌طور بروند جلو.

ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا  
وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ نُورٌ (آیه ۴۰ از  
سوره ۲۴ نور)

صدر این آیه چنین است: أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ  
يَعِشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٍ .

یعنی: «مثل ظلماتی است در دریای متلاطم پر لجه که موجی او را فرا می‌گیرد و روی آن موج موجی دیگری می‌ریزد و از بالای آن آبر است.»

تاریکی‌هاییست که طبقات آن هر یک بر روی دیگری انباشته شده است به طوری که آن شخص گرفتار در ظلمت اگر دست خود را مثلاً از جیب خود بیرون آورد و در مقابل خود نگاه دارد از شدت

ظلمت هیچگاه امکان دیدن آن برای او نیست؛ آری کسی که خداوند برای او نور قرار نداده است او از پیش خود نور ندارد.

آن کسی که بر فراز آسمان است و با هواپیما از ابرها گذشته است و در زیر پایش مستقیم نور خورشید حرکت دارد؛ و عالم را نگاه می‌کند و مشرق و مغرب را می‌بیند؛ و از فضای روشن و زمین را در زیر مشاهده می‌کند؛ چقدر فرق دارد با کسی که در ده هزار متری زیر آب های دریا رفته؛ و لجه روی لجه او را گرفته و طوفان و موج بر سر او می‌ریزد؛ و ابرهای تاریک و انبوه آسمان دریا را پوشانیده است؛ زیر آن دریای ژرف و تاریک کجا را می‌بیند؟

ماهی‌های زیر دریا چشم ندارند؛ چون در آنجا نور نیست تا محتاج به چشم باشند؛ و اگر فرضاً ما یکی از ماهی‌های فراز آب را به اعماق دریا و فرض کنیم که بدنش تحمل آن مقدار از فشار آب را داشته باشد و مدتی در آنجا بماند چشمانش را از دست می‌دهد؛ اگر کسی را ششماه در جایی که ابداً روزه‌ای از نور نباشد زندانی کنند گویند: بعد از این مدت چشمان خود را به طور مسلم از دست می‌دهد و نابینا می‌گردد؛ آری اینها نتیجه و ره‌آوردهای ظلمات است قرآن می‌گوید: **إِذَا أُخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرِيهَا** چون دست خود را از آستین برون کند خود هم به هیچوجه قادر بر دیدن آن نیست.

ائمه باطل نور ندارند، امتشان هم نور ندارند، آن وقت بر چه شهادت دهند، راه علم و کسب اطلاع بر آنان مسدود است، هیچ، هیچ، از سر کسی از باطن کسی خبر ندارند، فقط ظلمت بر روی ظلمت

است .

آن کسی می تواند تحمل شهادت کند و سپس آن را ادا نماید که از مقربین باشد دارای نور و علم و درایت ، در آیه قرآن وارد است که :

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ  
وَسَتُرَدُّونَ اِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ  
تَعْمَلُونَ ( آیه ۱۰۵ از سوره ۹ توبه )

«بگو ای پیامبر : شما عمل کنید پس به طور حتم خداوند عمل شما را می بیند ؛ و رسول خدا و مؤمنین می بینند و بطور مسلم شما به سوی خداوندی که به پنهان و آشکارا داناست بازگردانیده می شوید ! و آن خداوند شما را به آنچه عمل نموده اید آگاه خواهد ساخت !»  
اعمال ما ز دیدار خدا مخفی نیست ؛ ولی عجیب اینست که از دیدار پیامبر و مؤمنان هم مخفی نیست ؛ چگونه با انسان ، پیامبر و مؤمنان همراه ، و همقدم و همزمان و هم مکانند که عمل انسان را می بینند و بر آن گواهی می دهند؟ آری مؤمنان واقعی به دنبال روش رسول الله و به پیروی و تبعیت از آن سنت و آئین راستین ، در غیب و شهود انسان را می بینند ؛ و از اعمال او باخبرند .

همه اصحاب رسول خدا که اهل صفا و وفا نبودند ؛ در میان آنان منافقین بوده اند و آنها از بسیاری از خراب کاری ها و فتنه تیزی ها و ابراز بسیاری از اسرار مخفیة نزد خود خودداری می کردند از ترس آنکه فردا وحی می رسد و رسول الله را خبر می دهد ؛ از ترس آنکه رسول الله

کارهایشان را فاش نکنند بسیاری از کارها را انجام نمی‌دادند؛ و چون وحی می‌رسید و از بعضی از کارهایشان پرده برمی‌داشت می‌گفتند یا رسول الله چه کسی به شما خبر داده است؟! رسول خدا می‌فرمود: **أَخْبَرَنِي رَبِّي أَنَّ نَبِيَّ رُبِّي!** خدای من به من خبر داده است؛ در سوره تحریم وارد است که بعضی از زن‌های رسول خدا بعضی از اسرار رسول الله را به خارج از منزل بردند و فاش کردند، با آنکه رسول الله از آنها عهد و پیمان گرفته بود که افشاء سرّ نکنند.

وَ إِذَا أَسْرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ  
وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا  
نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ  
الْخَبِيرُ (آیه ۳ از سوره ۶۶ تحریم)

«و در آن زمانی که پیامبر سخنی را در پنهان با بعضی از زن‌های خود به میان گذارد؛ و چون آن زن آن گفتار پنهانی را فاش ساخت و خداوند بر پیغمبرش از افشاء این سرّ توسط آن زن ظاهر ساخت پیغمبر بعضی از آن گفتار فاش شده را به میان آورد و گفت؛ و از بعضی از آن گفتار نیز اغماض کرد و چشم پوشید؛ و چون به آن زن گفت که این حدیث را فاش کردی (چون هیچکس غیر از آن زن و کسی که مطلب را به او گفته بود از این موضوع خبر نداشت) آن زن گفت: که تو را از این جریان آگاه کرده است؟! رسول خدا گفت: خداوند علیم و خبیر مرا آگاه نموده است!»

آن زن با یکی دیگر از زن‌های رسول خدا که هم‌دست و هم‌داستان

بودند در کشف سرّ رسول خدا کوشیدند؛ و سپس این آیه آمد:

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ  
فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلَ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ  
بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيْرٌ (آیه ۴ از همین سوره)

«اگر شما دو نفر زن به سوی خدا توبه کنید پس دل شما بر خلاف رضای رسول خدا میل به باطل کرده است! و اگر هر دو نفرتان بر آزار و نفاق اتفاق کنید بدانید (خداوند پیامبرش را تنها نمی‌گذارد) و ولیّ او خداست و جبرائیل و صالح‌المؤمنین (علی بن ابیطالب طبق روایت عامّه و شیعه) است و غیر از اینها فرشتگان خدا هم یار و مددکار هستند.»

زمخشری در تفسیر «کشاف» آورده است: إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ  
خِطَابٌ لِحَفْصَةَ وَعَائِشَةَ عَلَى طَرِيقَةِ الْإِلْتِفَاتِ لِيَكُونَ أَبْلَغَ  
فِي مُعَاتِبَتَيْهِمَا وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: لَمَّا زَلَّ حَرِيصًا عَلَى أَنْ  
أَسْأَلَ عُمَرَ عَنْهُمَا حَتَّى حَجَّ وَحَجَّجَتْ مَعَهُ فَلَمَّا كَانَ بِبَعْضِ  
الطَّرِيقِ عَدَلَ وَعَدَلَتْ مَعَهُ بِالْإِدَاوَةِ فَسَكَبَتْ الْمَاءَ عَلَى  
يَدَيْهِ فَتَوَضَّأَ فَقُلْتُ: مَنْ هُمَا؟  
فَقَالَ: عَجَبًا يَا ابْنَ عَبَّاسٍ كَأَنَّهُ كَرِهَ مَا سَأَلْتُهُ عَنْهُ ثُمَّ  
قَالَ: هُمَا حَفْصَةُ وَعَائِشَةُ. (۱)

۱- جلد دوم از «تفسیر کشاف» (طبع کلکته در سنه ۱۲۷۶ هجریه

که قدیمی‌ترین طبع کشاف است در مطبعه لیبسی ص ۱۵۰۱؛ و در اولین طبع ←

زمخسری در تفسیر آیه **إِنْ تُؤْتُوا إِلَى اللَّهِ** گفته است: این آیه به فن بیان التفات به حَفْصه و عائشه است برای آنکه در مؤاخذه و معاتبه آنها بلیغ تر و رساتر باشد؛ و از ابن عباس مرویست که او می گفت: من پیوسته حریص بودم از معنای این آیه درباره آن دو زن خودم از عُمر سؤال کنم؛ تا زمانی که عمر عازم حج شد و من هم با او عازم حج شدم؛ چون در میان راه می رفتیم عُمر از جاده برای قضاء حاجتی روی گردانید؛ و من هم با او رفتم؛ و ظرف کوچکی از آب که از پوست بود برداشتم و با خود بردم که برای وضو استفاده شود؛ چون من از آن ظرف آب روی دست عُمر می ریختم و او وضو می ساخت موقع را مغتنم شمرده و پرسیدم: آن دو زن کیانند؟

عمر گفت: عجا ای پسر عباس؛ و گویا از آنچه من از او پرسش کردم کراهت داشت و این سخن بر او ناگوار آمد و سپس گفت: آن دو زن حَفْصه و عائشه هستند.

مردم چنین می پندارند که پیغمبر می رود در منزلش در رختخوابش مثل ما یک آدم جامد چُدنّی به روی زمین در کناری می افتد و تمام حواس و ادراکاتش به همین بیداری و ملاقات و از نقطه نظر بدن مادی و تماس پیدا کردن با عالم خارج است؛ نه اینطور نیست؛ پیغمبر می فرماید: من وقتی می خوابم چشمم به خواب می رود ولی قلبم بیدار است؛ دل

↳

مطبعة شرفیه در ۱۳۰۷ هجریه ص ۴۷۱؛ و طبع دارالکتاب العربی . بیروت - لبنان طبع سنه ۱۳۶۶ هجریه ص ۵۶۶ و درذیلش ابن حجر عسقلانی در کتاب «الکافی الشاف فی تخریج احادیث کشاف» گفته است: این حدیث متفق علیه است.

رسول‌الله در خواب و بیداری بیدار است ؛ یعنی برای رسول خدا ، خواب و بیداری نیست ؛ غیب و شهادت نیست ؛ برای رسول خدا در منزل و مسجد بودن نیست ؛ موت و حیات نیست ؛ همه‌اش بیداری و شعور و علم و ادراک و حیات است ؛ **مَوْتَانَا لَمْ يَمُتْ وَ مَقْبُورُنَا لَمْ يُقْبَرْ** ، «مردگان ما نمی‌میرند و جان‌های ما را در میان قبرها دفن نمی‌کنند».

ای صاحب وحی و قلب آگاه	دارای مقام لسی مع‌الله
ای محرم بارگاه لاهوت	وی در ملکوت حق شهنشاه
ای بر شده از حضيض ناسوت	بر رفرع عزّ و شوکت و جاه
وانگه ز سُرادقات عزّت	بگذشتی و ماند امین درگاه
ای پایه قدر چاکرانت	بالا تر از این بلند خرگاه
از شرم تو زرد چهره مهر	وز بیم تو دل دو نیم شد ماه
این بوی بهشت عنبرین است	یا ذکر جمیل تو در افواه
از نیل تو پای وهم لنگ است	وز ذیل تو دست فهم کوتاه
فرموده به شأنت ایزد پاک	<b>لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَنْفَلَكَ<sup>۱</sup></b>

امام زنده و مرده ندارد ، امام موجود مادی نیست ، نه اینکه بشر نیست و ملائکه است ، مهمّ اینست که بشر است و به این مقام رسیده ، و اگر ملائکه بود خدا به ما می‌گفت : شما هم حسابتان جداست و ما هم حجّت را تمام می‌کردیم بر خدا در روز قیامت که پروردگارا تو

۱- «دیوان کمپانی» از مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی ص

افرادی را عالم غیب آفریدی! و آنها را ملکوتی خلق کردی! و ما هم بندگانیم هستیم گرفتار ماده و طعام و اهل و عیال و فرزند، و اصلاً نمی‌توانیم کار انبیاء و امامان را انجام دهیم! خدا می‌گوید: این پیامبران هم مانند شما از بشر بودند! بدن داشتند، حس داشتند، آنها هم آزار و اذیت را ادراک می‌کردند، و ایذاء امت را می‌فهمیدند، آنها هم فشار فقر و فاقه و طعم لذائذ را می‌فهمیدند!

از تمام این‌ها با نیروی توکل و صبر و تحمل گذشتند، و حرکت کردند و رفتند و به مقصود رسیدند، شما نشستید! و بر جای خود درجا زدید! و بَالِیتَ و لَعَلَّ و لِمَ و بِمَ و سَوْفَ و اِنَّ و امثالها روزگار را سپری نمودید! آنها اهل عمل و مجاهده بودند! شما اهل کسل و فِشَل و سستی و تکاهل و تنبلی!

خلاصه مطلب اینکه: **وَقُلِ اعْمَلُوا هِرْ كَارِي مِي خَوَاهِيْد بَكْنِيْد**، امروز کسی شما را مجبور به ترک آن نمی‌کند! و مختار هستید! ولی بدانید که **فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ** علاوه بر اینکه خدا از اعمال شما خبر دارد پیامبر خدا هم خبر دارد مؤمنان هم خبر دارند **وَسُرُّدُوْنَ اِلَى عَالِمِ الْعَيْبِ وَالشَّهَادَةِ** و شما را به سوی خداوند خبیر و بصیر و آگاه و عالم بر تمام پنهانی‌ها و آشکارها باز می‌گردانند **فَيَبْئُتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**.

و خداوند به دقایق اعمالی که به جای آورده‌اید شما را آگاه و متوجه و متنبه خواهد نمود!

توجه کنید! خداوند شما را آگاه می‌کند به اعمالتان! از چه



نقطه نظر؟ از نقطه نظر اینکه رسول خدا و مؤمنان بر اعمال شما مطلع می‌شوند؛ یعنی از راه‌های آگاه کردن خدا انسان را به عملش، تحمل شهادت‌هاییست که رسول‌الله و مؤمنین از انسان کرده‌اند، پس علم رسول خدا و علم مؤمنین مندرک شده است در علم خدا، و در اینجا لطائفی است که واقعاً اعجاز قرآن را در معارف الهیه می‌رساند که چگونه با جملات کوتاه یک کتاب حکمت و حقیقت را می‌آموزد.

در تابستان گذشته در مشهد مقدس برای زیارت مشرف شده بودیم یک روز با یکی از علماء حوزه علمیه قم که برای زیارت آمده بودند ملاقاتی دست داد و حقیر یک آیه از قرآن مجید را که راجع به تهدید از مودت و ولایت کفار بود برای ایشان قرائت کردم؛ و در آن لطیفه‌ای بود که عرض کردم؛ بسیار تعجب کردند و گفتند: عجب عجب قرآن معجزه است! ما صد مرتبه بلکه هزار مرتبه و بیشتر این آیه را خوانده‌ایم و رد شده‌ایم و اصلاً نفهمیده‌ایم! اتفاقاً همین نکته را خود من هم نمی‌دانستم در آن مسافرخانه‌هایی که وارد شده بودیم کتابی جیبی بود که من مطالعه می‌کردم این آیه قرآن در آن نوشته شده بود، و تا من چشمم به این آیه خورد دیدم عجب آیه‌ای است، و آن آیه اینست:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ مِمَّن دُونِ  
الْمُؤْمِنِينَ أَلِيبُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا

(آیه ۱۴۴ از سوره ۴ نساء)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید کفار را اولیاء خود مگیرید و

مؤمنین را رها کنید! آیا شما دوست دارید که برای خداوند بر خودتان قدرت و سلطه آشکاری قرار دهید؟!!

یعنی اگر شما کفار را اولیاء خود قرار دهید، آنها بر شما مسلط می‌شوند و صاحب قدرت می‌گردند، و جان و مال و ناموس و عرض شما را دستخوش هلاک و بوار قرار می‌دهند، و شما را عبد و کنیز و بنده ذلیل خود می‌کنند، و به دیار عدم و نیستی می‌فرستند، و نکته جالب اینجاست که می‌فرماید: این قدرت و سلطه آنها قدرت خداست که بر شما وارد شده است! آیا شما می‌خواهید برای خدا نسبت به خودتان قدرت آشکاری قرار دهید؟! قدرت کفار و سلطه جوئی آنان عین قدرت و سلطه خداست، و شما آنها را از حول و قوه خودشان برخوردار نبینید! بلکه حول و قوه و قدرت اختصاص به خدا دارد، و با مودت و ولایت کفار، شما به دست خودتان قدرت و سلطه خدا را از این راه بر خود وارد ساخته، و به اختیار خود تحت ضربات قدرت جلالیه الهیه به دست کفار که آلتی بیش نیستند خود را منکوب و مخذول نموده اید!

در آیه مورد بحث نیز شبیه همین لطیفه آمده است، و آن اینکه رسول خدا و مؤمنان که تحمل شهادت از مردم می‌کنند، و سپس که مردم را به سوی خدا می‌برند، و خداوند به وسیله شهادت این گواهان مردم را به اعمالشان آگاه می‌کند عین آگاه کردن خود خداست تحمل و اداء شهادت رسول خدا و مؤمنین عین شهادت خود خداست.

علی بن ابراهیم قمی در «تفسیر» ش از حضرت صادق علیه السلام روایت

می کند که :

إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ تُعْرَضُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلَّ صَبَاحٍ  
وَمَسَاءٍ أُبْرَارَهَا وَفُجَّارَهَا فَاخْذَرُوا وَلَيْسَتْحَى أَحَدُكُمْ أَنْ  
يَعْرِضَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَمَلَ الْقَبِيحَ<sup>(۱)</sup>

علی بن ابراهیم که مقدم بر محمد بن یعقوب کلینی است در «تفسیر» خود که از نفائس تفاسیر است از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود : اعمال بندگان هر صبح و شامی به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشته می شود ، چه اعمال نیکوکاران از مردم ، و چه اعمال بدکرداران از آنها ، پس هان ای مردم ! در حذر باشید ! و باید یکایک از شما از اینکه عمل زشت او را بر پیغمبرش عرضه دارند در شرم و حیا و خجالت فرو رود !

عیاشی در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام آورده است که از آن حضرت درباره تفسیر آیه : وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ سَأَلُوا شَدَّ كَمَا مَرَادُ مِنْ مُؤْمِنُونَ چَه كَسَانِي هَسْتَنْد؟ حضرت فرمودند : هُمُ الْأَيْمَةُ<sup>(۲)</sup> .

اخبار وارده در این موضوع فوق حد استفاضه است و در کتب حدیث و تفسیر همه جا به چشم می خورد .

تصور نکنید : هر کسی شهادتین بر زبان جاری کرد و دنبال هر فسق و فجوری هم رفت به همین نام ایمان می تواند از بواطن اعمال خبر

۱ - «تفسیر قمی» ص ۲۷۹

۲ - «تفسیر عیاشی» ج ۲ ص ۱۰۹

دهد، مراد از مؤمنون در اینجا کسانی هستند که به مقام ایمان واقعی رسیدند، به مقام یقین نائل آمده‌اند، معارج و مدارج انسانیت را پیموده‌اند، و به مقام کمال نائل آمده‌اند. آنان از مقرّبین هستند. روایات بسیاری داریم که اعمال را در هر هفته خدمت امام زمان عَجَلُ اللّهُ تَعَالَى فرَجَه عرضه می‌دارند، و حضرت نسبت به اعمال خوبی که انسان انجام داده است خوشحال می‌شوند و نسبت به اعمال بد محزون و غمگین می‌گردند.

البته در مؤمنین متقی و خدانشناس نیز کم و بیش از اطلاع بر غیوب و ضمائر و اسرار دیده شده است. البته نه به آن درجه‌ای که در امام علیه السلام موجود است بلکه به مراتب نازل‌تر و پائین‌تر.

دوستی داشتم به نام حاج عبدالزّهراء گرعاولی نجفی، از اهالی اطراف نجف اشرف، از قبیلۀ گرعاولی، و از معیده‌های آنجا، ولیکن از طفولیت در نجف اشرف بوده است، مردی بود بسیار با هوش و سریع-الانتقال و تندذهن، و در عین حال متدین و عاشق حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، دارای حال بکاء و گریه‌های طولانی و شوریده، و بدین جهت نیز از مکاشفات صوریه و مثالیّه نیز برخوردار بود.

شغلش در بغداد و منزلش در کاظمین علیه السلام، و خود نیز دارای ماشین سواری بود، و خودش راننده آن بود، و شب‌های جمعه برای زیارت به کربلا مشرف می‌شد، و غالباً برای صلۀ ارحام خود و زیارت قبر مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به نجف اشرف می‌آمد.

سابقۀ آشنائی و دوستی من با ایشان بیست و سه سال است، و یک

سال است که به رحمت خداوند رفته است ، خدایش رحمت کند ، در اوائل آشنائی حقیر با ایشان بود که در اوائل تابستان بنده با تمام عیالات و دو فرزند عازم زیارت دوره شدیم ، و چند روزه به سامراء مشرف شده ، و سپس به کاظمین آمدیم ، در این وقت آقای حاج عبدالزهره ، با ماشین خود برای زیارت به نجف رفته بود و در کاظمین نبود .

فردای آن روز آفتاب طلوع کرده بود ، که حسب العاده به حرم مطهر کاظمین مشرف شدیم ، و در مراجعت از حرم ، طفل اکبر اینجانب که در آن وقت چهار سال داشت ، چون چشمش در راه به خیار نوبر افتاد طلب کرد و گریه کرد ؛ و اتفاقاً چون قدری حالت اسهال و تردد داشت ، و برای او خوب نبود ؛ ما از خریدن امتناع کردیم ، و او هم اصرار داشت تا بالاخره من اعتنائی به گریه او ننمودم ؛ و روی دست او زدم ؛ و از مقابل خیارها گذشتیم .

نزدیک غروب آفتاب بود که یکی از دوستان کربلائی ما به مسافرخانه آمد ، و گفت حاج عبدالزهره امروز از زیارت نجف اشرف مراجعت کرده است ! می آیی به دیدنش برویم ، و نماز را هم همانجا بخوانیم؟!

من گفتم ضرری ندارد ! لذا با هم از مسافرخانه حرکت کردیم ؛ و تا منزل او که در آن وقت در خارج کاظمین و متصل به آن و از نواحی جدید الاحداث است ، قدری راه بود ؛ پیاده روان شدیم .

در راه من دیدم جماعتی گرد آمده اند ؛ و مشغول تماشای چیزی هستند . از همراهم پرسیدم : این چیست که تماشا می کنند؟!

گفت: تلویزیون است؛ تازه در کاظمین آورده‌اند، و مردم برای تماشا جمع شده‌اند، من از دور نگاه کردم؛ دیدم عکس‌ها و صورت‌های متحرکی بر روی صفحه می‌گذرد. بسیار در شگفت آمدم که خدایا صنعت بشر به کجا کشیده است، که صدا و سیمای افرادی را از راه دور می‌آورد و در همان لحظه در مقابل دیدگان قرار می‌دهد، و این حدیث نفسی بود که با خود کردم.

باری گذشتیم؛ و به منزل او رسیدیم؛ چون وارد شدیم، دیدیم: سجاده خود را پهلوی حدیقه‌اش (باغچه) انداخته و مشغول نماز است ما نیز نماز را خواندیم؛ و پس از اتمام نماز و احوال‌پرسی و تعارفات عادی، گفت: حقّ با باطل مخلوط نمی‌شود و بالاخره حقّ به کناری، و باطل نیز به کناری می‌رود! گفتم صحیح است!

گفت: حقّ و باطل، مانند روغن و آب هستند، اگر آنها را برویهم بریزی، و تکان هم بدهی؛ باز روغن در رو، و آب در زیر می‌ایستد! گفتم: همین‌طور است!

گفت: سید محمدحسین! می‌دانی که انسان به تمام مقامات و مناصب با نقشه و تدبیر و مکر می‌تواند برسد: تاجر شود؛ مالدار شود؛ عالم و مرجع شود؛ سلطان و رئیس‌جمهور شود؛ ولی راه خدا نقشه و حيله بردار نیست!

گفتم: آری همین‌طور است!

گفت: من امروز صبح از نجف خارج شدم؛ و با سیاره (ماشین) به سوی کاظمین می‌آمدم، ناگاه دیدم که ممکن است انسان در طبقه دهم

از یک عمارتی باشد و به واسطه مختصر غفلتی ، یک مرتبه به طبقه پائین سقوط کند !

من فهمیدم که این همه گفتارها و سؤالها و خطابها به جهت اینست که به من بفهماند : زدن روی دست طفل که خیار می خواسته است صحیح نیست ؛ و طفل را باید با صبر و تحمل آرام کرد ، و او در همان وقتی که ما از نزد خیار فروش عبور می کردیم ، در ماشین خود نشسته ، و در بیابان حله به سوی بغداد در حرکت است ؛ از حال ما ، و کیفیت درخواست بچه ، و ضرب ما مطلع بوده ؛ ولی نمی خواهد صریحاً بگوید : که تو چنین کرده ای ! در این حال بدون اختیار در درون خود ، با او گفتم : **وَ اللّٰهُ لَقِصَّتْكَ اَعْجَبُ** ، سوگند به خدا که داستان تو ، و دیدن تودر بیابان نجف، کاری را که من از فاصله قریب به یکصد کیلو- متر از دور انجام داده ام ، از داستان تلویزیون که برای من عجب آور بود؛ شگفت انگیزتر است .

وَجِيءَ بِالنَّبِيِّنَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يظْلَمُونَ وَوَفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُوَ اَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ (آیه ۶۹ و ۷۰ از سوره زمر)

از این آیه کریمه به دست می آید که چون پیامبران و شاهدان را در روز قیامت می آورند ، و آنها بر اعمال انسان گواهی می دهند ؛ بر اثر آن خداوند نفس عمل را جزای عمل قرار می دهد ، پس شهادت آنان بر اعمال شهادت زبانی نیست ؛ کاری می کنند که نفس عمل انسان بر او مشهود می گردد اینطور اداء شهادت می کنند ؛ و بنابراین تحمل شهادت

هم باید همین‌طور باشد، یعنی چنان نیست که آنها مطلبی را در ذهنشان می‌گیرند و تصوّر و تصدیق می‌کنند بلکه نفس عمل را نه به صورت و نه به شکل و وصف و کتابت، بلکه حقیقت عمل را در وجودشان نگاه می‌دارند در مقام تحمّل؛ و همین امر تحمّل شده را در روز قیامت ارائه می‌دهند و اخراج می‌کنند و انسان را بر آن مطلع می‌نمایند، و جزائی هم که به انسان داده می‌شود نفس عمل اوست و وَفِيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ متتهی با صورت حقیقیّه ملکوتیّه خواه آن صورت بهشت باشد، رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ باشد، جَنّاتٌ تُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ باشد، لقاءالله باشد، و خواه آن صورت دوزخ باشد مار و عقرب و مناظر مخوفه و مَهْوَلَه و منازل مُدهشه باشد، وَ تُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْأَلُكُوهُ باشد، خلاصه مطلب: وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

در عالم تکوین به اندازه ذره‌ای ظلم نیست؛ هرکس به اعمال خودش می‌رسد و آنها را با جان و نفس خود خمیر شده و عجین می‌بیند، و آن عمل را در آغوش می‌گیرد، و یا به سوی بهشت و یا جهنّم رهسپار می‌شود.

خداوند به مقامات مقربین و صدیقین و باز یافتگان به حریمش ما را بیدار کند و قبل از آنکه وقت منقضی گردد متنّبّه و آگاه فرماید، چون انسان همیشه عیب خود را نمی‌بیند بلکه خود را محور کمال می‌داند و تمام واقعیت‌ها را با خود می‌سنجد و خود را مرکز واقعیت قرار داده، مقدار حقایق و واقعیت‌ها را با این میزان سنجش می‌کند، و این درست نیست. با التجاء به خدا و انابه و گریه و راز و نیاز خدا انسان را به عیوبش واقف می‌کند والسلام خیر ختام.



مجلس چهل و پنجم

شرط شهادت احاطه علمیه بر پنهانی هاست



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(مجلس چهل و پنجم)

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله  
على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان  
الى يوم الدين.

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم:

وَيَوْمَ تَبُعثُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لا يُؤَدُّنَ لِلَّذِينَ  
كَفَرُوا وَا لَهُمْ يَسْتَعْتَبُونَ . (آية ۸۴ از سوره ۱۶ نحل)

«و بیاد آور روز قیامت را که ما از هر گروه و امتی شاهد و گواهی  
برمی انگیزیم! و در آن روز به کافران نه اجازه سخن گفتن و عذر آوردن  
داده می شود، و نه توبه و عذر آنها مورد قبول واقع می شود.»

عُتِبَ به معنای رضاست اسْتَعْتَبَ یعنی طلب رضا کرد يُسْتَعْتَبُ  
یعنی طلب رضا گردیده می شود و لَأَهُمْ يُسْتَعْتَبُونَ یعنی طلب رضا  
از آنها مورد قبول واقع نمی شود، و اعتذار آنها شنیده نمی گردد،  
و توجهی و اعتنائی به گفتارشان نمی شود، این راجع است به کسانی  
که کافرند که اذن گفتار را ندارند .

امّا یک گروهی هستند که آنان شاهد و شهید بر اعمالند و دارای

مزایا و خصوصیت‌هایی هستند که با آنها تحمل و اداء شهادت می‌کند .

امت به معنای جماعت است و چون به چیزی اضافه نشود معنایش عام است ، ولی وقتی به چیزی اضافه شود چون شخص بزرگی ، یا زمانی ، و یا مکانی ، خصوص جماعت مضاف الیه مراد می‌باشد ، مثل امت محمد که بر جماعتی که به آن حضرت بستگی دارند دلالت دارد و مثل امت آخرالزمان و امت حجاز که دلالت بر خصوص این افراد می‌کند . وَ يَوْمَ نُبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ يَٰعَنِي از تمام طوائف و جماعت‌ها بدون استثناء در هر زمانی و مکانی و نسبت به امت هر پیغمبری ما از میان آنها یک گواه برای اعمال آنها برمی‌انگیزیم .

باید دید که آن گواه که از هر امتی خدا برمی‌انگیزد دارای چه مزایائی است ؟

در مجلس سابق بر این بیان شد ، که در شهادت علم و اطلاع لازم است ، و اگر کسی بدون علم و آگاهی بر امری شهادت دهد ، گواهی او باطل است . این شخص را شاهد زور گویند ، یعنی شاهد به باطل .

اگر به کسی که از او واقعه‌ای خبر ندارد بگویند : شما بیا و در این واقعه گواهی بده ! و او بیاید در نزد حاکم گواهی دهد ، شهادت به زور یعنی به باطل داده ، و گناه کبیره انجام داده است .

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا

(آیه ۷۳ از سوره ۲۵ فرقان)

«بندگان خداوند رحمن کسانی هستند که از جمله صفاتشان اینست که شهادت بر باطل نمی‌دهند و در محل باطل حضور به هم نمی‌رسانند و چون از لغوی عبور کنند بزرگوارانه می‌گذرند».

و اصل شهادت را شهادت می‌گویند چون مستلزم حضور است و معنای شهادت حضور است ، و شهادت بر اعمال در روز قیامت متوقف بر اینست که شاهد ، اعمال افراد را در دنیا تحمل کرده باشد ، رسیدگی کرده باشد علم و اطلاع پیدا کرده باشد ، و پس از آن در روز بازپسین آنچه را که تحمل کرده است تأدیه کند، خوب بودن و بد بودن عمل محتاج به علم و اطلاع بر کیفیت عمل از قصد قربت ، و قصد خیانت ، قصد خوبی و بدی ، برای خدا انجام دادن ، برای وصول به لذت نفسانی به جای آوردن ، برای افرادی عادی ممکن نیست که بتوانند در امور معلومه مشهوده خود گواهی دهند ، تا چه رسد به افراد دور دست و غائب .

پس حتماً باید شخص شاهد کسی باشد که غیبت و حضور و قرب و بعد و زمان و مکان برای او مطرح نباشد، و با نظر واحد بر ماضی و مستقبل و امکنه مختلف به طور علی السوئیه بنگرد و بتواند علاوه بر ظواهر اعمال ، بر بواطن و سرائر علم حاصل کند ، تا بتواند از عهده شهادت برآید والا شهادت از حیطة وجودی و سبعه علمی او خارج است.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ

وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا (آیه ۱۴۳ از سوره بقره ۲)

«و ما همچنان شما را امتّ وسط (گروه میانه‌رو و معتدل) قرار دادیم تا شما گواه بر مردم باشید و رسول‌الله نیز گواه بر شما باشد!»

مخاطب این آیه مسلمانان هستند که ما شما را جماعت معتدل و نیکو سیرت که جنبه افراط و تفریط در آنها نیست، تندی و کندی ندارند و کارهایشان همه بر اساس اعتدال و میانه‌روی و قسط و عدل است قرار دادیم! برای اینکه شما بر مردم مراقبت داشته باشید! و اعمال آنان را در زیر پوشش نظر خود و نظارت خود بگیرید، و گواه باشید! و نیز پیغمبر اکرم نیز مراقبت و نظارت بر اعمال شما داشته باشد! و پیوسته در زیر پوشش نظر خود بر اعمال شما راقب و ناظر و گواه باشد، و با اینکه ما مفصلاً بحث کردیم در اینکه در شهادت مزایا و خصوصیات لازم است که از شرایط شهادت است، پس چگونه می‌شود که خطاب این آیه به تمام امتّ اسلام و امتّ رسول‌الله بوده باشد؟ با وجود آنکه می‌دانیم در میان این امتّ افرادی که علم و اطلاع بر حقایق اعمال و سرائر و ضمائر داشته باشند بسیار اندک‌اند، و غالب امتّ از اینگونه امور مطلع نیستند، و علاوه در میان این امتّ افراد فاجر و فاسق هستند چگونه خداوند به آنها می‌گوید: ما شما را امتّ معتدل و میانه‌رو و نیک سیرت و نیکو روش قرار دادیم و شما را رقیب و حسیب اعمال مردم گرفتیم؟

در میان این امت مردم ضالّ و مضلّ و منافق بوده‌اند، یزید بن معاویه و پدرش معاویه بن ابی‌سفیان خودشان را جزء این امتّ می‌دانند آیا خداوند به امتّی که در میان آنها چنین افرادی بوده‌اند خطاب نموده

و آنان را به عنوان اُمَّت و سَط ستوده است؟ آنها را گواه و شهید بر اعمال مردم و رقیب و حسیب نهاده است؟ آیا چنین مطلبی را می‌توان پذیرفت؟  
ابداً قابل قبول نیست؟

عنوان ظاهر خطاب گرچه عام است؛ ولی ملاک خطاب که بر آن اصل حکم و انشاء صورت تحقق می‌گیرد خاص است. بدان ملاک و به واسطه آن خصوصیت و به مناط خصوص آن افرادی که واجد شرائط شهادت هستند و آنان در میان اُمَّت واقع و با آنها محشور و مجتمعند خطاب عمومی تعلق گرفته است.

و نظیر اینگونه خطاب‌ها در قرآن کریم بسیار است؛ در عرف ادب و محاورات اجتماعیّه نزد بلغاء و فصحاء رایج است. مثلاً فرض کنید: حاکمی از بعضی از افراد رعیت خود دلگیر و متأثر می‌شود؛ او در خطابه خود می‌گوید: رعیت من به من اعتنا نمی‌کنند و سخن مرا وقتی نمی‌نهند؛ با اینکه تک تک از افراد رعیت که نافرمانی نکرده‌اند، بعضی نافرمانی کرده‌اند، اما خطاب را به عنوان عموم آورده و همه را مورد سؤال و مؤاخذه قرار می‌دهد. و یا مثلاً در حزبی و مکتبی و جمعیتی که دارای عنوان خاصی هستند به جهت بعضی از افرادی که دارای خصوصیتی هستند خطاب را به تمام آن عنوان متوجه می‌کنند، و همه را مورد تحسین و تحمید و تمجید و مؤاخذه و سؤال قرار می‌دهند در حالی که ملاک خطاب اختصاص به همان افراد خاص دارد.

این مطلب در فن بلاغت و فصاحت در ادبیات عنوان دارد و بلغاء و فصحاء در تمام زبان‌ها در هر مرزوبوم با اینگونه خطاب‌ها سروکار دارند؛

مثلاً در قرآن کریم داریم :

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ  
بَيْنَهُمْ تَرَأْيَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا  
سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي  
التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ  
فَاسْتَعْظَمَ فَاسْتَوَى عَلَى سَوْقِهِ يُعْجَبُ الزَّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ  
الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ  
مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (آیه ۲۷ از سوره ۴۸ فتح)

«محمد فرستاده خداست ؛ و کسانی که با او هستند نسبت به کافران بسیار سخت دل و در میان خود نسبت به یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند ؛ آنها را می بینی که بسیار رکوع و سجود به جا می آورند؛ و پیوسته از فضل و رضوان خدا می جویند .

در سیمای چهره آنان از آثار سجده علامت هائیت ؛ اینست مثال حال و اوصاف آنها در تورات و انجیل که چون دانه های زراعت و کشت می باشند که وقتی که سر از خاک بیرون آرند ضعیف و ناتوانند ؛ پس کم کم قوت گیرند و محکم و سطر می گردند ، و بر ساقه های خود استوار و متین می ایستند؛ به طوری که دهقانان را به شگفت درآورد تا به سر خدی که کافران را از صولت و قدرت خودبه خشم و غیظ و غضب درآورد ؛ خداوند به کسانی از آنها که ایمان آورده اند و اعمال نیکو انجام می دهند وعده مغفرت و پاداش بزرگی را داده است .»

همانطوری که ملاحظه می شود در این آیه شریفه ، قرآن کریم



اصحاب پیغمبر را بسیار ستوده است، که اینها آنقدر مردمان صادق و صحیح و متینی هستند که از حدود مأموریت خود هیچ تجاوز ندارند و در مقابل امر خدا کوتاهی نمی‌ورزند؛ با دشمنان خدا سخت و با دوستان خدا شفیق و مهربانند، دائماً در حال رکوع و سجود، و نماز خدا را به جا می‌آورند. و به دنبال گمشده خود: لقاء خدا و فضل و رضوان خدا می‌گردند، به طوری که حتی داستان اوصاف آنان را حضرت موسی و عیسی علی نبینا و آله و علیهما السلام در تورات و انجیل ذکر کرده‌اند.

آیا تمام اصحاب پیغمبر چنین بوده‌اند؟ و یکایک آنها دارای این ستایش و تمجید و قابل این تحسین و تحمید هستند؟ این سوره در مدینه نازل شده و بعد از واقعه حنین یعنی بعد از سال ششم از هجرت نازل شده است، و در آن وقت در مدینه در میان اصحاب رسول الله منافقین بوده‌اند که صفّ معظمی از اصحاب را تشکیل می‌داده‌اند و در قرآن مجید بسیاری از آیات درباره آنها فرود آمده است.

منافقین به حسب ظاهر از مسلمانان بوده‌اند، و خطابات عامّه قرآن به مسلمانان شامل آنها می‌شده است، نماز می‌خوانده‌اند، روزه می‌گرفته‌اند، ولی کار شکنی می‌کردند، و جلوی نفوذ اسلام رامی‌گرفتند، در جنگی که پیش می‌آمد با کفّار در باطن همدست می‌شدند، و برای تضعیف اسلام می‌کوشیدند، و مسلمانان را از مقابله دشمنان در ترس و دهشت می‌انداختند، در قرآن سوره‌ای به نام مُنافقین داریم، و آنقدر که رسول خدا از مُنافقان امت آزار دید و مصیبت‌ها را تحمّل کرد، از کفّار و مشرکین آزار و اذیت ندید، یا آنکه در بسیاری از غزوات

مانند غزوه احزاب تمام مشرکین و کفار بر علیه رسول خدا و کفار بر علیه رسول خدا و مسلمانان متعهد شده بودند، و جنگ بین‌المللی راه انداخته بودند، و تمام طوایف و گروه‌ها برای شکست صولت اسلام در پای میز گرد مجتمع شده، و برای قلع و قمع ریشه اسلام تشریک مساعی نموده بودند، ولی معذک ضرر منافقان و آزار آنان برای اسلام و پیامبر اسلام بیشتر از آنها بود، شواهد تاریخی و آنچه از اخبار و روایات در این باب آمده است، بسیار است، و لحن آیات قرآن نسبت به منافقین بسیار شدید است، و داستان منافقین و قصه آنها فصل بزرگی را در تاریخ زندگانی رسول الله باز کرده است.

باری منافقین جزء اصحاب شمرده می‌شدند، آیا قرآن مجید آنان را تعریف می‌کند؟ نه، ابداً چنین نیست. زیرا گذشته از آنچه ذکر شد، در همین آیه شواهد و قرائنی است که دلالت می‌کند بر آنکه مراد همه اصحاب رسول الله نیستند.

قرآن می‌فرماید: **وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ.**

معلوم است که این صفات در منافقان نبود، آنان **أَشِدَّاءُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ رُحَمَاءُ بَيْنَ الْكُفَّارِ** بودند.

قرآن می‌گوید: **تَرِيَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا** پیوسته آنها در رکوع و سجودند، و دنبال رحمت خدا و پی جوئی از رضوان و فضل خدا، منافقان چنین نبودند، در تورات و انجیل هم نامی از منافقان و صفات آنها برده نشده، از ابوسفیان و عبدالله بن

سَلَام و نظائرهما سخنی به میان نیامده است .

و شاهد بر این در آخر آیه دارد که خداوند به آن کسانی که از اصحاب پیغمبر ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند (نه همه آنها) وعده مغفرت و مزد بزرگ را داده است .

باری آیه وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ با این بیان که ذکر شد نتیجه می‌دهد که مراد از امّت وسط در ملاک و معیار خصوص کسانی هستند که دارای آن خواصّ بوده باشند یعنی اشداء علی الکفار رحماء بینهم مانند حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و مانند عثمان بن مظعون و سلمان و ابوذر غفاری و مقداد و یاران دیگر رسول الله که در جنگ بدر شهید شدند چون عبیده بن حارث بن عبدالمطلب پسر عموی رسول خدا یا در جنگ احد چون حمزه سیدالشهدا عموی رسول خدا و امثال و نظایر این ارواح مقدّسه و طائران بلند پرواز سدره المنتهی.

اینها اصحاب پیغمبر بوده‌اند، و به ملاحظه شرافت آنها خطاب عمومی به امّت و مسلمین تعلق می‌گیرد و به وَ الَّذِينَ مَعَهُ مورد تمجید واقع می‌شوند، این راجع به آیه وارد در سوره فتح، حال بیائیم سر بحث آیه مورد نظر:

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا «ما شما را امّت وسط قرار دادیم برای اینکه شما گواه باشید بر اعمال مردم، و اینقدر به شما شرافت دادیم که خود رسول الله را بلا واسطه مراقب و گواه بر شما داشتیم! شما گواه بر مردم، و رسول خدا گواه بر شما! پس بسیار درجه و مقام شریفی است

که انسان را گواه بر عامه مردم قرار دهند و رسول الله را گواه بر انسان و کسی که دارای این درجه نباشد از عهده تحمل و اداء شهادت بر نمی آید، و بنابر این مراد از امت وسط تمام افراد امت نیستند که گواه بر اعمال مردم باشند، بلکه افراد خاصی هستند که واجد همان مزایا و خصوصیات هستند که در معنای شهادت ذکر شد.

حالا باید دید که آن افراد چه کسانی هستند؟ آیه ای دیگر در قرآن کریم داریم که شبیه این آیه است:

هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ  
 أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي  
 هَذَا لِيُكُونَ الرَّسُولَ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى  
 النَّاسِ (آیه ۷۸ از سوره حج ۲۲)

خداوند تبارک و تعالی، «اوست که شما را اختیار و انتخاب نموده است و برای شما در دین سختی و مشکلی قرار نداده است، این همان آئین و ملت پدر شما ابراهیم است که از زمان پیشین شما را مسلمان نام نهاد و این امر به جهت اینست که رسول خدا حاضر و رقیب و گواه بر شما باشد، و شما نیز حاضر و رقیب و گواه بر مردم باشید.»

و شاید مفاد این آیه از آیه قبل هم روشن تر بوده باشد، چون در اینجا می فرماید: هُوَ اجْتَبَاكُمْ در آنجا داشت: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ما شما را قرار دادیم! اما در اینجا می فرماید: برگزیدیم، و سوا کردیم و انتخاب نمودیم، چون چیزی را بخواهند از چیزهای دیگر سوا کنند مثل دانه های سیب را از درخت سیب و یا از صندوق

سیب ، آن را در لغت عربی إجتَبَاءً گویند : و إِسْتِثْفَاءً نیز گویند . یعنی برگزیدن و سوا کردن و پاک و طاهر نمودن .

و این لفظ اجتباء بسیار دلالت بر شرافت می کند ، چون خدا سوا کرده و انتخاب کرده است پس این افراد مجتبی و مُتَّخَب خدا هستند .  
و دیگر آنکه در این آیه وارد است: مَلَّةً أَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ .

«این آئین آئین پدر شما ابراهیم است، آنکه شما را از قبل مسلمان نامید ! و این عنوان اسلام را او به شما داد ! و شما دارای چنین شخصیت و مزیت‌تی شدید . این کارها را برای چه کرد ، برای اینکه پیغمبرشاهد بر شما باشد ، شما هم شاهد بر مردم . حال باید دید این گواهان که خدا آنان را برگزیده و حضرت ابراهیم هم که پدر آنان است آنها را مسلمان نامیده است و دارای چنین خصوصیات‌تی هستند برای تحمل و اداء شهادت ، چه کسانی هستند؟ و کجا آنها را مسلمان نامیده است؟ حضرت ابراهیم در هنگام بنای کعبه بیت الله الحرام دعا می فرماید که:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً  
لَكَ وَأَرْنَا مَنَاسِكَتَنَا وَثُبُّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ  
رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ  
وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ  
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (آیه ۱۲۸ و ۱۲۹ از سوره بقره)

«بار پروردگارا ! ما دو نفر را دو نفر مسلمان (از اسلام و تسلیم آورندگان) برای خودت قرار ده ! و از ذُرِّيَّةً ما امتی را نسبت به خودت

مسلمان قرارده! و دستورات دینی را برای عبادت و مقام تسلیم به ما نشان بده! و توبه و عطف رحمت خود را شامل حال ما بگردان زیرا که تو البته دارای مقام رحمت و عطوفت و گذشت می باشی! بار پروردگار ما! برانگیز در میان ذریه ما پیامبری را از خود ایشان که آیات ترا بر آنها تلاوت کند؛ و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، و آنان را رشد و نمو دهد، و بارور و پر بهره گرداند، به درستی که حقاً تو تنها دارای مقام عزت و حکمت می باشی!»

یعنی عزیزی و استقلال داری و بر ذات خودت تکیه داری، و همه کارهایت از روی استحکام و متانت و اتقان است! تقاضا داریم این دعاها را ما را اجابت کنی! این دعای حضرت ابراهیم است که عرض می کند:

رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ از ذریه ما جماعتی را مسلم قرار بده! که دعایش مستجاب شد، و حاجتش روا گشت و خداوند از ذریه او جماعتی را مسلم قرار داد، چنانکه در آیه سابق: هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ (پدر شما ابراهیم از زمان پیشین شما را مسلم نامید) ابراهیم حکایت از اسلام ذریه می کند. یعنی همین ذریه ای که از او به وجود آمدند، و در آن دعا از خدا خواست که آنها را مسلم قرار دهد.

دعای حضرت ابراهیم راجع به کیست که وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ. این دعا را حضرت ابراهیم در هنگامی کرد که با حضرت اسمعیل مشغول بنای کعبه بود، سنگ می آوردند و می چیدند، و به روی هم قرار داده و خانه کعبه را که اسم او را بیت الله گذارد، در همین محلی

که فعلاً ملاحظه می‌کنید بنا می‌کردند ، حقیقاً این دعا درباره ذریه حضرت ابراهیم و اسمعیل که در مکه بودند می‌باشد ، زیرا سیاق آیات قبل از این آیه :

وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ لَنْ طَهِّرًا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ  
وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (آیه ۱۲۵)

«و ما به ابراهیم و اسمعیل عهدنموده و پیمان بستیم که شما دونفر باید خانه مرا برای طواف کنندگان و اقامت گزیدگان و رکوع و سجود کنندگان پاک و پاکیزه کنید!»

و بعد می‌فرماید ؛ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا  
آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ  
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ (آیه ۱۲۶)

«و یاد بیاور آن زمانی را که ابراهیم در دعای خود می‌گفت : بار پروردگار من ! این مکان را شهر امن و آمانی قرار بده ! و ساکنان آنرا از ثمرات و فوائد بهره‌مند ساز! آن ساکنانی که به خدا و روز قیامت ایمان آوردند» و سپس پروردگار شرحی بیان می‌کند ، تا می‌رسد به این آیه :

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا  
تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (آیه ۱۲۷)

«و یاد بیاور آن زمانی را که ابراهیم پایه‌های بیت الله را می‌چید ، و دیوارها را بالا می‌آورد ، و اسمعیل با او همکار بود ، چنین می‌گفتند : ای پروردگار ما ! از ما بپذیر و قبول فرما به درستی که حقیقاً تو شنوا و دانا هستی !»

و در این بین که این پدر و پسر مشغول ساختن کعبه بودند ، و پایه‌ها را بالا می‌آوردند و با یکدیگر دعا می‌کردند ، و چه حالات مناجات و ربط با خدای خود داشتند ، و چه التذاتی در گفت و شنود داشتند ، خدا می‌داند ، لیکن قرآن آن مقداری که از آنان بیان می‌کند همین جملات است تا می‌رسد به این آیه:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً  
لَكَ (آیه ۱۲۸).

«خدایا ما دونفر را دو نفر مسلم برای خودت قرار بده ! دو نفری که همه چیز خودرا تسلیم تو کرده باشند ، و از ذریه ما جماعتی را مسلم قرار بده .»

اولاً باید دانست که اسلامی را که حضرت ابراهیم در اینجا تقاضا می‌کند کدام اسلام است؟ همین اسلامی است که مردم عادی دارند و به مجرد به زبان آوردن شهادتین مسلمان می‌شوند؟ آیا حضرت ابراهیم این اسلام را می‌خواهد و تمنی می‌کند؟ در حالی که پیغمبراً و لوالعزم است ، و صاحب شریعت و کتاب است؟ و این تقاضا را در زمان صباوت و طفولیت یا اول بلوغ و یا اول رسالتش نکرده ، بلکه در زمانی این تمنی را از خدا کرده است که پیر شده است و صدسال و یا صد و هفده سال از عمرش می‌گذرد ، بیست و چهار امتحان داده و به درجه امامت رسیده است که بالاتر از درجه نبوت است و از جمله بیست و چهار امتحان ذبح فرزندش اسمعیل است ، و امتحاناتی که در ارض بابل داده و بت‌ها شکسته ، و با منجیق در آتش افتاده است و سپس



تبعید شده است به سرزمین **أُرْدُن و فلسطین** و در آنجا سالیان دراز تبلیغ توحید کرده است ، و برادرزاده یا خواهرزادهٔ خود حضرت **لوط** را به مأموریت فرستاده، و بعد تحمل شدائدی که از طرف حضرت ساره می‌نمود چون ساره اولادش نمی‌شد و **هاجر** دختری بود زیبا که ملک بابل به حضرت ساره بخشیده بود به عنوان کنیزی در بین مسافرت و حضرت ساره این کنیز را به شوهرش بخشید ، ولی حضرت ابراهیم به احترام ساره که دختر خالهٔ او نیز بود با آن کنیز آمیزش نمی‌نمود تا اولادی بیاورد ؛ ابراهیم پیر شده بود و اولاد نداشت.

حضرت ساره که دید شوهرش پیر شده و از او اولادی به هم نرسیده است ، به حضرت ابراهیم اجازه داد که از هاجر اولادی بهم برساند ، خداوند به ابراهیم از هاجر پسری عنایت کرد بنام **إِسْمَعِيل** که **جدّ اعلاّی ماست** .

چون این پسر به دنیا آمد ساره ناراحت شد ، و پیرزن هم بود ، موها سپید شده **قدّ خم** شده آنچه بین حضرت ساره و ابراهیم اتفاق افتاد همینقدر اثرش این بود که ابراهیم این مادر و طفل را برداشت و از فلسطین حرکت داد ، و در وسط بیابانهای حجاز گذاشت و مراجعت کرد ، یک زن و **بچّه** کوچک از فلسطین تا مکه ؛سالی یک بار و یا دو بار می‌آمد و به آنها رسیدگی می‌کرد و برمی‌گشت تا حضرت اسمعیل بزرگ شد و با یکدیگر شروع کردند به ساختن **کعبه خانهٔ خدا** .

خدا هم تفضّل کردوبه حضرت ساره باهمانحال پیری پسری عنایت

فرمود: و جبرائیل با فرشتگان در وقتی که برای عذاب قوم لوط می‌رفتند به خیمه ابراهیم آمدند، و او را بشارت دادند به پسری که از ساره بهم می‌رسد.

ساره چون قضیه را فهمید فریاد برداشت: ای وای چگونه من اولادی بهم می‌رسانم، من که عقیم هستم؟ پشتم خمیده، مویم سپید شده، شوهر من هم که پیر شده است و اجاق کور است، دیگر از او کاری ساخته نیست، فرشتگان گفتند: کار به دست خداست و بس، شما مشغول باشید، خداوند کریم و رحیم است. خداوند حضرت إسْحَاق را از ساره به حضرت ابراهیم عنایت کرد.

همه این امتحانات و نظائرش مال حضرت ابراهیم بود و تا آمد مکه و قضیه حجّ و قضیه منی و ذبح حضرت و ساختمان خانه خدا، در این موقع این پیامبر بزرگ دعا می‌کند: بار پروردگارا ما را مسلمان قرار بده! این چه اسلامی است؟ این اسلام اعظم است؛ یعنی تمام شرایش وجود ما و هستی ما، همه تسلیم مقام جلال و عظمت و کبریائیّت باشد یعنی نه تنها افعال ما بلکه روحیات ما اخلاق ما، دین ما، ایمان ما، عمر ما، وجود ما، مرگ و حیات ما، فقط و فقط از آن تو باشد!

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

لَا شَرِيكَ لَهُ (آیه ۱۲۶ از سوره ۶ انعام)

«همه چیز را ابراهیم به خدا سپرد بعد می‌گوید: خداوندا یک چیز مانده و آن اصل وجود است؛ آن را هم باید بگیری و مابه تو تفویض کنیم؛ که در مقابل تو، هیچ نباشد، هیچ!»

این معنای اسلام است که ابراهیم از خدا تمنی دارد؛ واز خداوند خواسته که پیغمبر ما را هم که از ذریّه‌اوست ا و ذریّه‌اش را به این اسلام مشرف گرداند .

پس معلوم شد که مراد از ذریّه و اسلام ذریّه در آیه شریفه وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ چيست؛ دعای حضرت ابراهیم که می‌فرماید: هُوَ اجْتَبَاكُمْ خدا شما را برگزید و انتخاب کرد مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ یعنی چنین درجه و مرتبه از اسلام را برای شما درخواست نمود و چنین مَهْرِي را بر شما زد؛ و به صبغه و رنگ چنین اسلامی شما را مصبوغ کرد؛ و نام نهاد؛ و دربارهٔ شما دعا نمود؛ حال باید پیدا کرد که این افراد از ذریّه حضرت ابراهیم چه کسانی هستند، که این درجه از اسلام را دارند؛ و آن مقدار از طهارت باطن را حائز می باشند؟

و علاوه بر طهارت باطنی و اسلام واقعی که اعظم است و أَرِنَا مَنَاسِكَنَا محالّ عبادت و کیفیت نُسْک و نیایش و طریق عبودیت را به ما نشان بده! علاوه بر آن طهارت باطنی و تسلیم حقیقی در برابر ذات با عزّت و جلال و جمال و کبریائیّت و عظمتی که دارای، مناسک و آداب بندگی و نیایش را به ما بنما، و فُؤَيْهَ ما را به اسلام واقعی و طریق عبودیت رهبری فرما و در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که کتاب و حکمت بدانها بیاموزد؛ و آیات ترا بر آنها تلاوت نماید، و آنان را رشد و ترقی و تکامل دهد إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و البته مقام عزّت و حکمت خدا اقتضا دارد که این دعاها را مستجاب گرداند

و جمیع مطالب فوق را می توان بدین گونه در چند جمله خلاصه نمود که نتیجه بحث است :

چون آن حضرت اولاً برای اسلام ذریه دعا نموده و سپس دعا برای ارائه مناسک و دعا برای قبولی توبه آنها نموده است و پس از آن دعا برای بعثت پیغمبری در میان آنها نموده که آیات خدا را بر آنها تلاوت کند و تعلیم کتاب و حکمت نماید و رشد و نمو دهد، معلوم می شود که دعا برای جماعتی از قریش بوده که جمع بین طهارت ذاتی خود به اسلام واقعی و تسلیم محض بودن در مقابل خدا را داشته باشند ؛ چون اسلام در اینجا همان معنای اسلام در رِبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ را دارد، و این دعا در زمانی بود که آن حضرت به مقام پیغمبری رسیده و امتحانات را داده بود ، و با فرزندش اسمعیل به ساختمان کعبه مشغول بود ، پس طلب اسلام او در این حال معنای بسیار راقی و لطیف و دقیق خواهد بود که همان مقام تسلیم و فنا در ذات خدا و سپردن جمیع امور و شرشر وجود به دست اوست .

و جمع بین طهارت مکتسبه صفاتیّه از ارائه مناسک ، و قبولی توبه در تمام مراحل و وفای به عهد نموده و علاوه مورد لطف خدا به بعثت رسول الله قرار گرفته و از تلاوت آیات خدا بر آنها و تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه به حدّ اعلا تا رسیدن به مقام کمال انسانی برخوردارند .  
ومی دانیم که جمله لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَجَمَلَةٌ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ تعلیل برای هُوَ اجْتَبَاكُمْ است یعنی علست برگزیدگی و انتخاب شما برای آن بوده که شما گواه و شاهد بر اعمال مردم باش !

و رسول الله شاهد بر اعمال شما باشد!

حال که این نتیجه به دست آمد که از قرار کلی و عنوان عامّ این ذریّه دارای چه خصوصیات هستند وقت آن رسیده که از سنت صحیح و روایات وارده، مصداق آن را روشن کنیم، و چنین استفاد می شود که این گواهان در میان قریش که دارای چنین خصائصی باشند غیر از ائمه اهل بیت افراد دیگری نخواهند بود.

در «کافی» و «تفسیر عیاشی» از حضرت باقر روایت است

که فرموده اند:

نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطُ وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتُهُ  
فِي أَرْضِهِ وَسَمَائِهِ (۱).

«آن امت وسط ما هستیم که گواهان شما بر مخلوقاتش

می باشیم و حجّت های خدا هستیم در زمین خدا و در آسمان خدا!»

یعنی در عالم ظاهر و باطن، در عالم غیب و شهادت، در عالم

تحمل و اداء فقط ما هستیم که دارای این خصائص می باشیم.

در «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی با سلسله سند متصل خود

روایت کرده است از سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین قال:

إِنَّ اللَّهَ إِيَّانَا عَنِّي بِقَوْلِهِ تَعَالَى: لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَيَّ النَّاسِ

فَرَسُولُ اللَّهِ شَاهِدٌ عَلَيْنَا وَنَحْنُ شُهَدَاءُ عَلَيَّ النَّاسِ (عَلَيَّ

خَلْقِهِ خ ل) وَحُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ؛ وَنَحْنُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ جَلَّ

۱- این حدیث از معاویة بن برید عجللی روایت است و در «کافی»

اصول ج ۱ ص ۱۹۰ حدیث دوم؛ و در «تفسیر عیاشی» ج ۱ ص ۶۲ می باشد.

اسْمُهُ (فِيهِمْ) : وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا. (۱)

حضرت فرمودند: خداوند تعالی در گفتار خود فرموده است: باید شما گواه بر مردم باشید، رسول خدا گواه بر ماست؛ و ما گواهان بر مردم هستیم (بر خلائق خدا) و حجت خدا بر روی زمین خدا و ما هستیم که خداوند جل اسمۀ درباره آنها فرموده است: و این چنین ما شما را امت وسط قرار دادیم!

و در «مناقب» ابن شهر آشوب ضمن حدیث طولی روایت کرده است از حضرت باقر که فرمودند:

وَلَا يَكُونُ شَهِدًا عَلَى النَّاسِ إِلَّا الْأَئِمَّةُ وَالرُّسُلُ فَأَمَّا  
الْأُمَّةُ فَإِنَّهُ غَيْرُ جَائِزٍ أَنْ يَسْتَشْهَدَهَا اللَّهُ وَفِيهِمْ مَنْ لَا  
تَجُوزُ شَهَادَتُهُ فِي الدُّنْيَا عَلَى حُزْمَةٍ بَقُلِّ (۲)

گواهان بر مردم منحصرند در ائمه و پیامبران، و اما امت پس جایز نیست که خداوند آنان را گواه بر اعمال مردم قرار دهد، در حالی که می بینیم در بین آنها کسانی هستند که شهادت و گواهی آنها در باره یک دسته سبزی پذیرفته نمی شود.

مگر در بین امت افراد فاسق نیستند؟ اگر یکی از آنها نزد قاضی شرع آید و شهادت دهد بر اینکه من دیدم یک دسته سبزی را زید از عمرو دزدید و برد، آیا شهادت او قبول است؟

۱- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۹۲

۲- «معاد» (رسالة الانسان بعد الدنيا) علامة طباطبائی مدظله، خطی

چون فاسق است قبول نیست ؛ این شهادت بر یک دسته تره بر یک دسته پیازچه بر یک دسته برگ چغندر قبول نیست ، آن وقت در روز قیامت خداوند چگونه او را گواه بر اعمال مردم قرار می دهد؟

در «تفسیر عیاشی» از ابی عمرو الزبیری از حضرت صادق وارد است که :

قَالَ : قَالَ اللَّهُ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ؛ فَإِنْ ظَنَنْتَ أَنَّ اللَّهَ عَنَى بِهَذِهِ الْآيَةِ جَمِيعَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ مِنَ الْمُوحِدِينَ ؛ أَفْتَرَى أَنْ مَنْ لَا يَجُوزُ شَهَادَتُهُ فِي الدُّنْيَا عَلَى صَاحٍ مِنْ تَمْرٍ يَطْلُبُ اللَّهُ شَهَادَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَقْبَلُهَا مِنْهُ بِحَضْرَةِ جَمِيعِ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ كَلَّا لَمْ يَعْنِ اللَّهُ مِثْلَ هَذَا مِنْ خَلْقِهِ يَعْنِي الْأُمَّةَ الَّتِي وَجَبَتْ لَهَا دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ وَهُمْ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى وَهُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ. <sup>(۱)</sup>

در تفسیر آیه و کَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا حضرت صادق

فرمودند :

پس اگر چنین پنداری که از این آیه ، جمیع اهل قبله را از اهل توحید خداوند اراده کرده است ، گمان خطائی نموده ای! چگونه حکم می کنی و می پنداری که کسی که شهادت او در دنیا بر یک من از خرما قبول نمی شود، خداوند شهادت او را در روز قیامت می طلبد و

۱- «تفسیر عیاشی» ج ۱ ص ۶۳

می پذیرد در حضور تمام امت‌های گذشته؟ ابداً چنین نیست. این معنی را خداوند از مخلوقاتش قصد نکرده است مراد از امت وسط که گواهی آنان مورد قبول است همان امتی است که دعای ابراهیم دربارهٔ آنان لازم شد؛ و آنان بودند که بهترین مردمی هستند که برای مردم، خداوند برانگیخته است؛ و آنان هستند امت وسط، و آنان بهترین جماعت‌هایی می‌باشند که برای مردم انگیخته شده‌اند.

حقاً مطلب همینطور است که فرموده‌اند، چطور می‌شود خداوند در روز قیامت افراد فاسقی را از این امت بی‌آورد، و در مقابل حضرت لوط و حضرت شعیب و حضرت یونس و حضرت دانیال و همه امت‌ها و بگوید: اینها گواهان امت پیغمبر آخرالزمانند؟

مراد از امت در اینجا ائمه هستند، اما نه اینکه لفظ امت درائمه استعمال شده باشد، امت به معنای امت است، ولی مصداق و مراد واقعی از آن منطبق بر خصوص ائمه می‌باشد، و به ملاک این مصداق، خطاب به صورت عام آمده است؛ ولیکن حق ورود خطاب که دارای این خصوصیات هست اختصاص به آن افرادی دارد که دارای این مزایا باشند؛ و آن عبارت است از ائمه اهل‌البیت سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین. اخبار وارده در این موضوع فوق حد استفاضه است؛ و روی

این بیانی که نمودیم معنای این آیه شریفه نیز روشن می‌شود:

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ ثُمَّ جِئْنَاكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ

شَهِيدًا \* يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ

وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا. (آیه ۴۱ و ۴۲ ارسورهٔ ۴ نساء)



«پس چگونه است در آن وقتی که ما از هر امتی گواهی بر اعمال آنها می آوریم؛ و سپس تو را ای پیغمبر گواه بر اعمال آن گواهان می آوریم! در آن روز کافران از شدت خجلت و سرافکندگی و ذلت و شدت عذاب دوست دارند که در زمین فرو روند و با زمین یکسان شوند، و در آن روز هیچ گفتاری را نمی‌توانند از خدا پنهان دارند.»

و از این آیه روشن‌تر آیه ذیل است :

وَيَوْمَ نُبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ

شَهِيدًا عَلَيَّ هَؤُلَاءِ (آیه ۸۹ از سوره ۱۷ نحل)

« و روزی که از هر امتی یک گواه از خود آنان برمی‌انگیزیم

وای پیغمبر تو را گواه بر اعمال آن گواهان می‌آوریم.»

این آیه صراحتش از آیه قبل بیشتر است، زیرا می‌فرماید: يَوْمَ نُبْعَثُ مَا برمی‌انگیزیم و دیگر می‌فرماید: مِنْ أَنْفُسِهِمْ از میان خود مردمان؛ و آن افراد امامان هستند که برگزیدگان خداوند می‌باشند که خدا آنها را برانگیخته از میان خود مردم به جهت گواهی بر اعمال آنان.

علی بن ابراهیم قمی در «تفسیر» خود می‌گوید: يَعْنِي عَلِيَّ

الْأئِمَّةِ فَرَسُولُ اللَّهِ شَهِيدٌ عَلَى الْأُمَّةِ وَهُمْ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ. (۱)

مراد از کلمه شهیداً علی هؤلاء ائمه هستند پس رسول‌الله گواه

بر ائمه می‌باشد و ائمه گواهان بر مردم می‌باشند.

و در «احتجاج» شیخ طبرسی (ره) از امیرالمومنین در ضمن حدیثی که احوال اهل موقف را بیان می کند وارد است که :

قَالَ: فَيَقَامُ الرَّسُلُ فَيُسْأَلُونَ عَنْ تَأْدِيَةِ الرَّسَالَةِ الَّتِي حَمَلُوهَا إِلَى أُمَّهِمْ وَلَا تُسْأَلُ الْأُمَّمُ فَتَحْجَدُ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَلْتَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلْتَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ فَيَقُولُونَ: مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَتُشْهَدُ الرَّسُلُ رَسُولَ اللَّهِ فَيُشْهَدُ بِصِدْقِ الرَّسُلِ وَتَكْذِيبِ مَنْ جَحَدَهَا مِنَ الْأُمَّمِ فَيَقُولُ- لِكُلِّ أُمَّةٍ مِنْهُمْ- بَلَى قَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَيْ مُقْتَدِرٌ عَلَى شَهَادَةِ جَوَارِحِكُمْ عَلَيْكُمْ بِتَبْلِيغِ الرَّسُلِ إِلَيْكُمْ رَسُولَاتِهِمْ ، وَلِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً<sup>(۱)</sup>

امیرالمؤمنین در ضمن گفتار طویل خود که در جواب زندیقی که می گفت اگر در قرآن اختلاف و تناقص نبود من در دین شما داخل می شدم حضرت فرمودند: پس در محشر پیغمبران بر پا می شوند و از آنها راجع به تأدیة و تبلیغ رسالتی که آنها به امت هایشان داشتند پرسش می شود؛

۱- «احتجاج» طبع نجف ج ۱ ص ۳۶۰ و ۳۶۱ در احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام با زندیقی که ادعا می کرد در قرآن آیات متناقضه وجود دارد .

رسول خدا گواه بر پیامبران و پیامبران نیز گواه بر امت هستند معادشناسی ج/ ۷

و از خود امت‌ها نیز پرسش می‌شود لیکن آنان انکار می‌کنند همچنانکه خداوند تعالی فرموده است :

هر آینه حَقّاً از امت‌هایی که پیامبران را به سوی آنها فرستادیم پرسش می‌کنیم ، و حَقّاً از خود پیغمبران نیز پرسش خواهیم کرد؛ امت‌ها می‌گویند : ابداً به سوی ما پیامبری که بترساند و بشارت دهد نیامده است .

در این حال آن پیامبران، از حضرت رسول‌الله، گواهی بر اعمال خود نسبت به تبلیغ امت‌هایشان می‌خواهند .

رسول الله گواهی می‌دهد، که خداوند این رسولان راست می‌گویند! و این امت‌های منکر دروغ می‌گویند . و رسول الله به یکایک از این امت‌ها می‌گوید : آری به سوی شما پیامبران با بشارت و انذار آمد ؛ و تبلیغ رسالت خود را نمود ؛ و خداوند بر هر کاری تواناست ؛ یعنی مقتدر است که جوارح و اعضاء شما را به سخن درآورد ؛ و آنان گواهی دهند که پیامبرانتان به سوی شما آمدند ؛ و ابلاغ مراتب رسالت خود را نمودند .

و همچنین خداوند خطاب به رسول الله نموده و می‌فرماید : ای رسول اکرم ! پس چگونه است در آن زمانی که ما از هر امت و جماعت پیامبری را به عنوان گواهی و شهادت می‌آوریم ؛ و تو را نیز برای گواهی و شهادت عمل آن پیامبران می‌آوریم !

در «تفسیر عیاشی» از ابی معمر سعدی آورده است که :

قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي صِفَةِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ

يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ يُسْتَنْطَقُ فِيهِ جَمِيعُ الْخَلْقِ فَلَا  
يَتَكَلَّمُ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ أَدِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا فَيَقَامُ  
الرُّسُلُ فَيَسْتَلُّ فَذَلِكَ قَوْلُهُ لِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْفَ  
إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجَنَابِكَ عَلَيَّ هُوَ لَأَشْهَدُ  
وَهُوَ الشَّهِيدُ عَلَيَّ الشُّهَدَاءِ وَالشُّهَدَاءُ هُمُ الرُّسُلُ<sup>(۱)</sup>.

حضرت امیرالمؤمنین در وصف روز قیامت چنین فرموده‌اند که تمام خلائق جمع می‌شوند در محلی که باید در آنجا جمیع افراد بشر بازپرسی شوند؛ و هیچکس حق سخن گفتن را ندارد مگر کسانی که خداوند به آنها اجازه دهد و سخن به راستی گویند؛ در آن موطن و محل، پیامبران بر پا می‌شوند و مورد سؤال و بازپرسی قرار می‌گیرند؛ و این مفاد همان گفتاری است که خدا در قرآن به محمد دارد:

پس چگونه است در وقتی که از هر امت و جماعتی، ما گواهی از خود آنان بیاوریم! و ای محمد ما تو را گواه بر اعمال آن گواهان بیاوریم! پس بنابراین رسول الله گواه بر پیامبران است؛ و پیامبران گواهان بر امت‌های خود می‌باشند.

و در کتاب «فضائل الشیعه» شیخ صدوق رضوان الله علیه وارد است که: با سند متصل خود از ثمالی روایت می‌کند که:

قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى شِيعَتِنَا

۱- «تفسیر عیاشی» ج ۱ ص ۲۴۲.

وَشَيْعَتُنَا شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ وَبِشَهَادَةِ شَيْعَتِنَا يُجْزَوْنَ  
وَيُعَاقَبُونَ (۱).

ثُمَالی گوید: که حضرت صادق فرمودند: ما گواهان بر شیعیان خود هستیم و شیعیان ما گواهان بر مردم هستند و به واسطه گواهی شیعیان ما، سایر افراد مردم مورد رحمت و جزای خوب و یا مورد پاداش سخت و عذاب خدا قرار می گیرند.

باری شهادتی که رسول الله برای انبیاء و ائمه می دهد بر اساس درجات و مقاماتی است که باید مراعات شود؛ چون درجه و مقام رسول الله بسیار درخشان و عالی است و مقامات پیامبران و امامان پائین تر است و امامان از امت شفاعت می کنند و به اعمال آنها شهادت می دهند؛ چون مردم عادی تاب مقاومت و ایستادگی در برابر آن نور جلال را بدون واسطه و حجاب ندارند؛ و بنابراین با لحاظ مراتب و درجات و مقامات آن نور تنازل می کند؛ و هر کس بهره خود را از آن می برد؛ و لذا از راه توسل به امام انسان می تواند به درجات و مقامات رضا و تسلیم در ذات حق برسد؛ وگرنه تا آخر عمر حیاری و سرگردان می ماند.

فَيَارَبَّ بِالْخَلِّ الْحَبِيبِ بَيْنَنَا

رَسُوكَ وَهُوَ السَّيِّدُ الْمُتَوَضِّعُ ۱

أَنْلَنَا مَعَ الْأَحْبَابِ رُؤْيُكَ الَّتِي

إِلَيْهَا قُلُوبُ الْأَوْلِيَاءِ تُسَارِعُ ۲

۱- جلد «معاد» علامه مجلسی (ره) ص ۳۲۵ «ازبحار الانوار» طبع

حروفی ج ۷.

فَبَا بُكَ مَقْصُودٌ وَ فَضْلُكَ زَائِدٌ

وَ جُودُكَ مَوْجُودٌ وَ عَفْوُكَ وَاسِعٌ<sup>(۱)</sup> ۳

۱ پس ای پروردگار من به حق پیامبر ما که خلیل و حبیب  
توست و فرستاده از جانب توست و او آقائی و سیدی بزرگوار  
و متواضع است.

۲ به ما روزی کن که با احباب به زیارت و لقاء و دیدار تو نائل  
آئیم! آن چنان دیداری که دلهای اولیاء و مشتاقان تو به سوی آن مسارعت  
می گیرد و شتاب می ورزد.

۳ چون در رحمت تو مقصود ماست و فضل تو ریزش دارد؛ وجود  
و کرم تو موجود است و عفو تو واسع.

خیال روی تو در هر طریق همره ماست

نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست

بِرَغْمِ مَدْعِيَانِي كِه مَنَعِ عَشْقِ كَنَنْد

جمال چهره تو حجت موجه ماست

بین که سبب زرخدان تو چه می گوید

هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد

گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست

به حاجب در خلوت سرای خاص بگو

فلان ز گوشه نشینان خاک درگه ماست

۱- «دیوان ابن فارض» ص ۲۱۳.

به صورت از نظر ما اگر چه محبوب است  
همیشه در نظر خاطر مرقّه ماست  
اگر به سالی حافظ دری زند بگشای  
که سالهاست که مشتاق روی چون مه ماست<sup>(۱)</sup>

---

۱- «دیوان حافظ» طبع «پژمان» ص ۳۹ ،





مجلس چهل و ششم

شهادت ملائکه بر انسان در روز قیامت



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(مجلس چهل و ششم)

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله  
على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان  
الى يوم الدين.

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا  
تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ  
وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي  
السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

(آیه ۶۱ از سوره ۱۰ یونس)

یک دسته از کسانی که بر اعمال انسان گواهند و روز قیامت برای  
اداء شهادت حاضر می شوند، ملائکه هستند. در مجلس قبل پیرامون  
کیفیت شهادت رسول خدا و ائمه طاهرين عليهم السلام بحث شد؛ و این  
مجلس در کیفیت شهادت ملائکه است؛ این آیه مبارکه قرآن  
می فرماید :

«در هیچ شأنی و حالی نمی باشی ، و هیچ آیه ای را از قرآن تلاوت

نمی‌کنی و هیچ عملی را انجام نمی‌دهی مگر آنکه در آن هنگامی که وارد آن عمل می‌شوید، ما بر شما و فعل شما حضور داریم و مشاهده آن فعل را می‌نمائیم! و به اندازه سنگینی و وزن یک ذره از پروردگار تو در زمین و در آسمان پنهان نیست؛ و نه کوچکتر از وزن ذره و نه بزرگتر از آن مگر آنکه همه در کتاب آشکار پروردگار که لوح محفوظ و علم خداست می‌باشند.»

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسَّسُ بِهِ نَفْسُهُ  
 وَتُحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ \* إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ  
 عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ \* مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ  
 إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ \* وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ  
 ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدٌ \* وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ  
 يَوْمَ الْوَعِيدِ \* وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ \*  
 لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَ كَ  
 فَبَصَرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (آیه ۱۶ تا ۲۲ از سوره ۵۰ ق)

«ما به تحقیق که انسان را آفریدیم؛ و بر تمام خاطرات و افکاری که بر او وارد می‌شود؛ و وساوسی که نفس او می‌کند و خواطری که بر ذهن او خطور می‌کند، اطلاع داریم؛ و ما از رگ گردن و رگ حیاتی او به او نزدیکتر هستیم؛ در آن وقتی که آن دو ملک گیرنده و متلقی که از یمن و شمال او نشسته‌اند؛ آن اعمال و الفاظ و افکار را که از او صادر می‌شود و از خود خارج می‌کند، می‌گیرند و حفظ می‌نمایند آن دو فرشته‌ای که در طرف راست و چپ، در طرف سعادت و شقاوت،

که کنایه از اعمال و رفتار خیر و از اعمال و رفتار شرّ است که انسان را به اصحاب الیمین میرساند و یا به اصحاب الشّمال می رساند ، نشسته و هر کرداری که انجام دهد ، و هر گفتاری که پرتاب کند، گر چه یک کلمه خوب و یا زشت بوده باشد، آن را می گیرند ؛ و فرشتگان عتید و رقیب آن را ضبط و ثبت می نمایند . و سَكَرَاتِ مرگ و حالات بی خودی و مدهوشی و اضطراب و پریشانی موت به حقّ می رسد؛ و این همانست که تو از آن فرار می کردی و دور می شدی ! و در صور دمیده می شود ؛ و این همان وعده روز میعاد است که به لقاء پروردگار و زیارت حقّ می شتابی و سرعت می کنی ؛ و تمام نفوس و جانها در حالی که با آنها سوق دهنده و شهادت دهنده ایست به پیشگاه خدا و مقام و موقف عدل او رهسپار می شوند ؛ برای هرنفس یک سائقی است؛ یعنی راننده و سوق دهنده که بر اساس حرکت و هدایت او نفوس به آن سمت می روند ؛ و برای هرنفس یک شهید و گواهی است که بر تمام اعمال و افکار او نه تنها اطلاع دارد، بلکه اعمال و رفتار او را گرفته و ضبط کرده و صورت و حقیقت عمل را به نحو تمام و تمام در خودنگاه داشته و حفظ کرده برای چنین موقف و موقعیتی بیاید و ادا کند ؛ و شهادت خود را در این معرض نشان دهد.»

«ای پیغمبر ما ! تو از این مطلب و حقیقتِ امر در غفلت بودی ! و ما پرده و حجاب معنی را از برابر دیدگان تو برداشتیم ! و بنابراین چشمان تو امروز تیز بین و حادّ شده ، و حقایق ماورای حجاب ماده و طبع را می نگری ، بلکه بر حقایق و بواطن و نیّات و ملکات و اخلاقیات و وجهه آنها از نقطه نظر خیر و شرّ، و سعادت و شقاوت ، و حقّ و باطل ، با خبر

می‌گردی و مطلع می‌شوی!

این آیات دلالت دارد بر اینکه انسان مَلْکِی دارد موکَل بر خود او و هر شخص ملائکه خاصی برای ثبت و ضبط اعمال خود دارد؛ البتّه فرشتگانی که پروردگار خلق فرموده دارای مأموریت‌های مختلف هستند؛ بعضی برای علمند بعضی برای حیات؛ این دسته از ملائکه‌ای که خداوند در این آیات یاد می‌کند، برای روزی که در قیامت ادای شهادت کنند در این دنیا تحمل می‌کنند؛ یعنی اعمال را می‌گیرند و در خود ضبط می‌کنند: **إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ**، چه اعمال خوب و چه اعمال بد را، این متلقیان همیشه با انسان ملازمند، و جدا نیستند؛ در خواب و بیداری در سکون و حرکت همیشه با انسان هستند و حتی اگر یک جمله از دهان انسان بیرون پرد فوراً آنرا می‌گیرند و هیچ برای آنها غفلت و فراموشی و فتور و سستی و تکاهل در انجام مأموریت نیست.

**مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ** بعضی از بزرگان چون صاحب «مجمع البیان» و علامه طباطبائی مدظله السّامی فرموده‌اند که رقیب و عتید دو ملک نیستند که عنوان رقیب و عتید علم برای آنها باشد؛ بلکه دو صفت هستند که به معنای مراقبت و حفظ و سرپرستی است؛ و به معنای حاضر و شاهد و مهیا و آماده می‌باشند.

و هر جمله‌ای که از دهان بیرون آید و صادر گردد؛ هر لفظی که خارج شود، خیر باشد یا شرّ آن فرشتگان مراقب و مهیا فوراً می‌گیرند؛ و در خودشان اخذ می‌کنند؛ کما اینکه بر این مفاد داریم:

وَإِنَّ عَلَيْنَكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ

(آیه ۱۱ تا ۱۳ از سوره ۸۲ انفطار)

«به درستی که مُسیطر و مُهیمن بر شما فرشتگانی هستند بزرگوار

که شما را محافظت می‌کنند و آنچه را که به جای آورید می‌دانند.»

ولی از آنجائی که سابقاً در بعضی از مباحث گفتیم که هر صنف از فرشتگان مأموریت خاصی دارند؛ فرشته علم و فرشته حیات و فرشته روزی و حکمت و حفظ و قوت و ضبط اعمال و غیرها؛ و هر صنف از آنها برای آن مأموریت آفریده شده‌اند و به هیچ وجه از مأموریت خود که همان خلقت آنهاست نمی‌توانند تجاوز کنند؛ اگر رقیب و عتید دو صفت مختلف باشد که به معنای مراقب و آماده می‌باشد؛ بنابراین این دو صفت دلالت بر دو ذات مختلف نموده و با علمیت نیز منطبق خواهند بود.

باری ما دیگر در امروزه با وجود همین آلاتی که اختراع شده است با آنکه مادی است نه معنوی و روحانی؛ می‌بینیم چگونه کلمات و صورت انسان را ضبط می‌کنند؛ و قرن‌ها می‌توانند در خود نگاهداری کنند؛ نباید شکی و تردیدی به خود راه دهیم در اینکه فرشتگان زنده الهی اعمال را و صور را ضبط می‌کنند.

در این عالم ماده که در مشتمت عالم ملکوت و معناست، این صور و الفاظ دیده می‌شود تا چه رسد به موجودات ملکوتیه و روحانیه که بر انسان و اعمال او مسیطر و مطلع هستند.

ولی این نکته قابل دقت است که آیا همانطور که انسان

دارای درجات و مراتب متفاوتی است آن فرشتگان هم دارای درجات و مراتب مختلفی هستند ، یا نه؟

آری آنها نیز دارای درجات مختلف می‌باشند بعضی از اصناف آنها از ملائکهٔ مقرّنهٔ مانند جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و بعضی زیر دست آنها هستند ؛ و جنود و لشگریان آنها به شمار می‌آیند؛ تا برسد به ملائکهٔ جزئیّه که هر شخص یک ملک مخصوص به خود دارد؛ فرشتگان رقیب و عتید موکل بر اعمال انسان هستند، ولی اعمال و کیفیت و درجهٔ آنها تفاوت دارد؛ از نقطه نظر صحّت و مقدار تقرّب و خلوص در نیّت متفاوت هستند؛ افراد عادی گناهشان همین معاصی است که انجام می‌دهند، زنا، دروغ، قمار، شرب خمر، تعدی به نوامیس و حقوق و اعراض مردم ، عامّهٔ افراد مردم از این قبیل گناهان انجام می‌دهند و اما مؤمنین چنین نیستند یعنی ملکهٔ عدالت در آنها پدید آمده است و آن ملکه نفس آنها را از ارتکاب اینگونه معاصی کبیره منع می‌کند . این اعمال از خواص مردمان می‌باشند ، ولی گناهایی که برای آنها است یک شکل دیگر است، اشتغال بغيرالله است. توجّه به غیر خدا برای آنان گناهست ؛ یعنی خواصّ در مرتبه و مقامی هستند که اگر در شبانه روز ساعتی از خدا غفلت کنند باید توبه کنند ، چون آن توجّه به غیر برای آنها گناه است .

وقتی که این صفت را در خود ملکه کردند ؛ و غرق در اسماء و صفات حقّ شدند ، و غفلت از حقّ پیدا نکردند خداوند آنان را به درجهٔ بالاتر و والاتری ترقی می‌دهد ؛ و از اصفیاء خود می‌گرداند .



و در این مرحله از آنان امتحاناتی به عمل می‌آورد و ابتلائاتی پیش می‌آورد تا آنکه از این درجه هم صعود دهد؛ و باید از عهده این آزمایش‌ها برآیند؛ بعضی از آن امتحان‌ها بسیار مشکل است. و چه بسا در کشاکش و گیر و قوس شدائد و مصائب، دعا می‌کنند: خدایا این مشکلات را از ما بردار خدایا ما خسته شدیم! و پیوسته در دل راه فراری می‌جویند؛ این برای آنها گناه است؛ یعنی چون وظیفه فعلیه ایشان اینست که وارده‌ای که بر آنها پیدا می‌شود چون از طرف حق است باید با کمال تحمل و صبر و شکیبائی و استقامت آن مرحله را بگذرانند و تقاضای رفع آنرا ننمایند، که از آن رنج و شدت رهائی پیدا کنند؛ و لذا اگر بگویند، خدایا ما را از این مرحله خارج کن، ما خسته شدیم! این برای آنان گناه است و بر همین اساس می‌گویند: توبه اصفیاء از تَنْفِيسٍ است یعنی غم زدائی یعنی غم و غصه را از ما بردار!

و چون در این مرحله نیز موفق شدند و مظفرانه و کامیاب بیرون آمدند خداوند آنها را به درجه اولیاء می‌رساند. و افرادی که بدین درجه فائز می‌گردند دیگر برای آنها گناه عام و گناه خاص و نه گناه اصفیاء معنی ندارد؛ و از همه این مراحل پاک شده و عبور کرده‌اند؛ و در این موقف و منزل، گناه آنان تَلْوِیْثِ خَاطِرِ است. یعنی چه؟

یعنی ذهن آنها، خاطرات آنها، صفحه تفکر و تذکر آنها پیوسته باید پاک باشد؛ و هیچ خاطره‌ای در ذهن خطور نکند؛ و پیوسته آن ذهن در پیشگاه و برابر حق چون آئینه درخشان، و هیچ چیز در او جز جمال حضرت حق ندرخشد؛ و اگر خاطره‌ای در ذهن خطور کند

برای آنها گناه است .

می‌دانیم که انسان در موقع نماز باید حضور قلب داشته باشد ؛ یعنی کاری کند تا توجهی به ذات پروردگار به هم رساند که برایش در حال نماز فکری و خاطره‌ای پیدا نشود ؛ و ذهن او مُلَوَّث نگردد و پاک باشد.

اولیای خدا کسانی هستند که نه تنها در حال نماز ، بلکه در تمام شبانه روز یک لحظه نباید خاطره برای آنها پیدا شود؛ و نه فکری و خیالی مگر آن فکری که به امر خدا باشد و صالح باشد و در این صورت ورود چنین خاطره‌ای به اذن قلب آنها پیدا می شود ؛ و اگر برای آنان در بعضی از اوقات تشویشی پیدا شود و ذهن مُلَوَّث گردد ، این برای آنان گناه است ؛ و باید از این گناه توبه کنند .

وَتَوْبَةُ الْأَوْلِيَاءِ مِنَ التَّلْوِيثِ . و از این به درجه بالاتر ارتقاء می‌یابند و به مقامی می‌رسند که دیگر هیچ خاطره‌ای نمی‌تواند در ذهن آنها خطور کند ؛ و طائر و پرنده خاطرات ابدأ در حول و حوش ذهن آنها اجازه ورود و نشستن را ندارد .

وَالَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ

مُبْصِرُونَ (آیه ۲۰۱ از سوره ۷ اعراف)

«مردمان با تقوی کسانی هستند که به مقام و درجه‌ای نائل آمده‌اند که هر وقت شیطان اراده کند در اطراف دل آنها گردشی بنماید ، و طوافی کند ؛ و به قول عامه چرخ می‌بزند ، و سپس در دل آنها فرود آید و بنشیند، و خاطره‌ای ایجاد نماید؛ آنان به حربه ذکر و یاد حضرت

حقّ جلّ و عزّ متذکّر می‌شوند؛ و با یاد خدا و ذکر حقّ شیطان را دفع می‌کنند».

هنگامی که ذهن در اینجا پاک شد؛ این درجه قوت پیدا می‌کند که دیگر هیچ خاطره‌ای از شیطان نمی‌تواند در آن راه یابد؛ ولی اگر در بعضی از آحیان، وجود او و حقیقت او اضطرابی پیدا کند این برای آنها گناه است؛ این را اضطراب سرّ گویند و آن از قبیل گناهان خارجی نیست از گناهان فکری و ذهنی نیست از گناهان قلبی نیست تنفیس و اشتغال به غیر خدا نیست؛ اینها هیچ کدام نیست؛ و اما در شدائد و امتحانات سخت و عجیب، باید نفوس آنان، چون آب دریای صاف و لطیف و آرام به هیچ وجه موجی در آن پیدا نشود؛ مضطرب و مشوش نگردد.

اگر احیاناً در اثر امتحانی، در اثر حادثه‌ای، این نفوس اضطراب و تشویشی پیدا کند، و مانند آب ساکن دریا تکانی بخورد، بادی بوزد؛ و جنبش و اضطرابی در آن ایجاد کند؛ این برای آنان گناه است؛ و باید از این گناه توبه نمایند؛ و این توبه از اضطراب سرّ است.

در «مصباح الشریعه» وارد است که؛ **تَوْبَةُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ إِضْطِرَابِ السَّرِّ؛ وَ تَوْبَةُ الْأَوْلِيَاءِ مِنْ تَلَوُّثِ الْخَطَرَاتِ؛ وَ تَوْبَةُ الْأَصْفِيَاءِ مِنَ التَّنْفِيسِ؛ وَ تَوْبَةُ الْخَاصِّ مِنَ الْإِشْتِغَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ وَ تَوْبَةُ الْعَامِّ مِنَ الذُّؤُوبِ.**

در ضمن روایتی که در این کتاب به حضرت صادق علیه السلام منسوب

است چنین وارد است که : «توبه پیامبران از اضطراب سیر آنهاست ؛ و توبه اولیاء از آلودگی نفس به واسطه خواطر؛ و توبه اصفیاء از غم و غصه زدائی ، و طلب راحتی کردن است ؛ و توبه خواص از اشتغال به غیر خدا ، و توبه عوام از گناهان است .»

باری از مرحله اضطراب سیر هم که می‌گذرد ، درجه خاصی است که اختصاص به مُخْلِصین دارد؛ در آن مرحله اضطراب سیر هم نیست آنجا آرامش محض و سکون مطلق است .

و از اینجا به دست می‌آید که آن فرشتگانی که گماشته بر انسان هستند ، آنان نیز دارای درجات و مقامات مختلفی هستند ؛ یک عده از فرشتگان جزئیة فقط می‌توانند اعمال را ثبت کنند ؛ یک عده بایستی که درجه‌شان کاملتر باشد و بفهمند که انسان چه موقع اشتغال به خدا دارد ؛ و چه موقع اشتغال به غیر خدا . و در آن مرحله خصوصیات مُدرکات ذهنی انسان را ثبت و ضبط می‌نمایند ؛ و یک عده مقامشان از این رفیع‌تر و آنان موکل بر اصفیاء هستند و تنفیس آنها را در مواقع گرفتاری و امتحان ثبت می‌کنند و حالات آنان را در امتحانات و ابتلائات و سایر شئون ثبت می‌کنند ؛ و یک عده مقامشان نیز عالی‌تر از اینست ، و تلویث خاطری اگر برایشان پیدا گردد ، در هر حال ضبط می‌کنند ؛ و بنابر آنچه گفته شد جمیع فرشتگان در یک درجه و یک مقام نیستند .

ولیکن انسان دارای مقامی است که در آن مقام هیچ یک از ملائکه قدرت ندارند که آن حال دقیق و مقام و موقف لطیف او را ضبط

کنند . چرا؟

برای اینکه انسان در مرحله صعود و در مقام قرب به جایی می‌رسد که هیچ موجودی از انسان بالاتر نمی‌تواند باشد ، حتی ملائکه مقرب . گویند : انسان اشرف مخلوقات است ؛ آن انسانی که در مقام تذکیه و تزکیه و تهذیب به جایی رسیده است که دیگر از حیطة علم و قدرت ملائکه مقرب بالاتر آمده ، و بین او و ذات اقدس پروردگار هیچ حجاب و فاصله‌ای نیست ، در آنجا فرشته‌ای توان ورود را ندارد ، اندیشه و خاطره ، علم و سعه قدرت ملکى راه ندارد که ثبت و ضبط آن دقیق خلوت مؤمن را با حضرت حق بکند.

در روایات داریم که معصومین علیهم السلام فرموده‌اند : لِي مَعَ اللَّهِ **حَالَاتٌ لَا يَسَعُهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ** برای هر یک از ما حالاتیست که آن حالت در سعه و گنجایش هیچ فرشته مقربى نیست و ادراک عالی و فکر بلند پرواز هیچ ملکى قدرت ندارد ، آن حالت را ادراک کند و دستش بدان برسد ؛ امیرالمومنین علیه السلام در دعائی که به کمیل بن زیاد نخعی تعلیم فرمودند ، به پروردگار عرض می‌کند :

وَكُلِّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتُ بِاثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ  
وَكَلَّتْهُمْ بِحِفْظٍ مَا يَكُونُ مِنِّي وَجَعَلْتَهُمْ شُهَدَاءَ عَلَيَّ مَعَ  
جَوَارِحِي وَكُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ رَأْيِهِمْ وَالشَّاهِدَ  
لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ.

«بیامر ای خدای من بر من هر کار زشتی را که انجام داده‌ام! آن کاری که فرشتگان بزرگوار و نویسندۀ خود را که برای حفظ و ثبت

وضبط آنچه درمن است گماشتی! و آنان را با اعضاء و جوارح من ، گواهانی بر عمل من قرار دادی! و خودت بر فراز آنها رقیب و محافظ و محاسب من بودی و شاهد بر آنچه از آنها پنهان می مانده است».

این فرموده حضرت اشاره به گناهانی است که راجع به انبیاء و اولیاء است که اطلاع بر آن گناهان برای ملائکه غیر مقدور است؛ و جز ذات اقدس حق تعالی شأنه کسی بر خصوص آن گناهان علم ندارد، و آمرزشش رفع اضطراب سراسر است؛ یعنی خداوند باید عنایت کند و بنده مؤمن را که به آن درجه رسیده است آن چنان در حرم خود نگاهداری کند؛ و پذیرائی کند، تا بطوری که در یک لحظه در تمام مدت عمرش از آن هنگام تا وقت مرگ برای او اضطراب سرّ حاصل نشود.

این هم راجع به آن افرادی که چنین گناهانی دارند؛ و ملائکه اعمال آنان را بدین طریق ثبت و ضبط می کنند؛ و اما راجع به آن افرادی که اهل معصیتند، ملائکه به همه کارهای آنها اطلاع دارند، بر گناهان خاصه و عامه ملائکه اطلاع دارند، و بر سایر کارهای آن مردم؛ ولی در اضطراب سرّ یا تلویث خاطر و یا تنفیس که اختصاص به متقیان دارد ملائکه بر بعضی از خصوصیات آنان اطلاع حاصل نمی کنند.

در روایات داریم که انسان در روز دو ملک دارد؛ و در شب نیز دو ملک دیگر دارد.

ملائکه روز از اوّل طلوع فجر صادق می آیند، و ملازم انسان هستند

و در شأنه راست و شأنه چپ قرار می‌گیرند ، مَلک موجودِ مادی نیست که محلّ بخواهد ؛ ولی چون تعلق به ماده می‌گیرد نسبت و اضافه‌ای با ماده پیدا می‌کند مثل روح ما که مادی نیست ولی به واسطه تعلق به بدن اضافه و نسبت خاصی با بدن حاصل می‌کند ؛ آمدن دو فرشته آسمانی و قرار گرفتن بر دو شانه هم نظیر تعلق نفس به بدن است؛ و راست و چپ کنایه از سعادت و شقاوت است؛ یعنی آن فرشتگان یکی اعمال خوب را ثبت می‌کند و انسان را به کارهای نیک دعوت می‌کند و الهام می‌بخشد؛ و دیگری اعمال بد را ضبط می‌نماید و انسان را از اعمال زشت باز می‌دارد و نهی می‌کند .

و ملائکه شب از اول غروب آفتاب می‌آیند و با انسان ملازمند تا سپیده صبح ؛ هر وقت اینها می‌آیند آنها می‌روند و هر وقت آنها می‌آیند اینها می‌روند .

این فرشتگان را ملائکه لیلیه و نهاریه گویند .

مرحوم آیه‌الله الاعظم آقای حاج میرزا جواد آقا مَلکی تبریزی اعلی الله تعالی مقامه الشریف که از اکابر علماء اتقیاء و افاضل اولیاء و اصفیاء بوده‌اند و دارای مقامات و درجات و کرامات‌اند در دو کتاب خود که بنام «اسرار الصلوة» و «أعمال السنه» یا «مراقبات» است می‌فرماید :

شب که انسان می‌خوابد ملائکه موکل بر انسان ، انسان را بیدار می‌کنند برای نماز شب و بعد چون انسان اعتنا نمی‌کند و دوباره می‌خوابد باز او را بیدار می‌کنند؛ دوباره می‌خوابد باز او را بیدار

می‌کنند؛ این بیداری‌ها از روی مصادفه و اتفاق نیست، بلکه بیداری‌های ملکوتی است که به وسیله فرشتگان انجام می‌گیرد؛ اگر انسان استفاده کرد و برخاست آنها تقویت و تأیید می‌کنند و روحانیت می‌دهند؛ و اگر نه متأثر می‌شوند و کسل می‌گردند؛ آن مرحوم می‌فرماید: اگر از خواب برخاستید آن ملائکه را که نمی‌بینید، اقبالاً به آنها سلام کنید و دعا کنید و تحیت و تکریم بگوئید و تشکر نمائید!

و دعائی در آن کتاب به عنوان سلام و تحیت برای آن فرشتگان نقل می‌کند که چون انسان از خواب بیدار می‌شود آن دعا را بخواند؛ و حمد خدا را بجا آورد که چنین موجودات ملکوتی را ملازم با او قرار داده، تا او را برای انس و خلوت و مناجات با پروردگار تأیید کنند؛ و از تعلقات عالم ماده و رذائل اخلاق و شهوات پاک کنند و توجه به خدا دهند.

یکی از برادران ایمانی نقل می‌کرد؛ شبی نزدیک اذان صبح در حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام بودم و همه مردم به عبادت مشغول و هرکس به کار خود بود: یکی از ارباب مکاشفه و صاحب حال که او را می‌شناختم او هم در بالای سر مطهر به تفکر و تعمق فرو رفته بود مردم منتظر بودند اذان بشود و نماز صبح را بخوانند؛ من آمدم نزد آن مرد و گفتم: آقا نماز صبح شده است؟! یک نگاه به من کرد و گفت: مگر تو کوری؟ ندیدی که ملائکه شب رفتند و ملائکه صبح آمدند!؟

آن شخص مراقب و متفکر راست می‌گوید؛ او می‌بیند؛ چون چشم ملکوتیش باز شده است اما دیگران نمی‌بینند؛ چشم منحصر به این دو



چشمی که در کاسه سر انسان است نیست؛ این چشم مُلکی است که انسان به واسطه آن می‌تواند با موجودات عالم طبع و ماده ارتباط پیدا کند؛ انسان چشم ملکوتی هم دارد که به واسطه آن می‌تواند با موجودات عالم معنی و فرشتگان ارتباط پیدا کند.

و علیّ کلّ تقدیر این ملائکه‌ای که اعمال انسان را ثبت و ضبط می‌کنند علمشان جدا از علم خدا نیست؛ و شهادتشان جدا از شهادت خدا نیست؛ در کتاب آسمانی ما قرآن مجید، فلسفه توحیدی الهی بر این اساس پایه‌گذاری و بیان شده است، که تمام موجوداتی که مصدر اعمال هستند کارشان عین کار خداست، نه جدای از کار خدا؛ مثلاً همین فرشتگانی که اعمال را ثبت و ضبط می‌نمایند کارشان عین کار خداست نه آنکه خدا یک اطلاع و علمی دارد و اینها یک اطلاع و علمی جدای از علم خدا.

نه این‌طور نیست که خدا گواه بر اعمال انسان است و اینها هم جدا از حکومت و سیطره پروردگار شهادت بر اعمال دهند؛ علم خدا بر موجودات علم حضوری است نه حصولی؛ و بنابراین نفس فرشتگان و عمل آنها در نزد خدای متعال حاضر است و این حضور همان علم خداست پس علم فرشتگان عین علم خداست شهادت فرشتگان چه از نقطه نظر تحمل و چه از نقطه نظر أداء، عین حضور در محضر حق متعال و عین احاطه و سیطره الهیه وجودیه و حضوریه به آنهاست؛ پس عین علم و شهادت حضرت حق است.

و به عبارت ساده‌تر: فرشتگان از خود استقلال ندارند؛ اینها آلت

محض هستند؛ آئینه و آیت محض هستند؛ و علم پروردگار در آنها تجلی کرده و ظهور نموده؛ و اینها به واسطه علم حق تعالی می بینند و تحمل می نمایند و سپس ادا می کنند؛ پس به نظر مقام کثرت انتساب این امور برای فرشتگان است؛ و به نظر مقام وحدت برای حق تبارک و تعالی؛ و به نظر مقام وحدت در کثرت برای حق است که در این آئینه ها ظهور نموده متجلی شده است؛ و به نظر مقام کثرت در وحدت برای فرشتگان است که به علت تحقق به حق پدید آمده است.

و به عبارت ساده تر از این: علم و اطلاع ملائکه و شهادت آنها عین علم و اطلاع خدا و شهادت خداست؛ و وسائط بطور کلی از خود استقلال ندارند؛ بلکه طلوع و ظهور علم خدا از آئینه وجود این وسائط است، بدون آنکه وسائط مختصر دخالته از خود در آن داشته باشند.

و اینست معنای حقیقی توحید؛ خداوند می فرماید:

وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي  
السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

(آیه ۶۱ از سوره ۱۰ یونس)

«ای پیغمبر! از پروردگار تو به قدر سنگینی یک ذره در زمین و در آسمانها؛ و نه کوچکتر از یک ذره و نه بزرگتر از آن پنهان نمی شود! بلکه همه آنها در کتاب آشکار خدا موجود است.»

یعنی چه؟ کتاب آشکار خدا که عالم تکوین و آفرینش است عین علم خداست؛ پس علم خدا جدای از عالم آفرینش و کتاب تکوین

و نفس عالم آفرینش نیست ؛ و عالم تکوین و شهادت نیز جدا از علم خدا نیست.

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَنَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا  
لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (آیه ۸۰ از سوره ۴۳ زخرف)

«آیا این مردم چنین می‌پندارند که ما رازها و پنهانی‌ها و آهسته سخن گفتن‌های آنان را نمی‌شنویم؟ آری ! و فرستادگان ما که نزد آنان هستند همه را می‌نویسند.»

در این آیه کریمه ملاحظه می‌شود که با آنکه ملائکه را نویسندۀ اعمال قلمداد می‌کند ، می‌فرماید : ما از سِرِّ و رازِ آنان اطلاع داریم ؛ و نیز می‌فرماید :

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسِسُ بِهِ نَفْسَهُ وَنَحْنُ  
أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ \* إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ  
الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ (آیه ۱۶ و ۱۷ از سوره ۵۰ ق)

«ما انسان را آفریدیم و از وساوس و خواطر نفس او آگاهیم ؛ و از حبل الوریثه او به او نزدیکتر هستیم!» در اینجا ملاحظه می‌شود که با آنکه این علم و اطلاع را حضرت حقّ به خود نسبت می‌دهد و بلکه از حبل الوریثه انسان خودش را به انسان نزدیکتر می‌بیند ؛ بلافاصله می‌فرماید : «آن وقتی که آن دو فرشته اعمال او را تلقّی نموده می‌گیرند و ثبت می‌کنند ؛ و از راست و چپ هر سخنی را که بیفکنند ، بلادرنگ رقیب و عتید آن را می‌گیرند و نگاهداری می‌نمایند ؛ یعنی کار فرشتگان کار ماست ؛ و اخذ و نگاهداری آنها علم ماست .»

علم کلی احاطی ما در این شبکه‌ها و قالب‌ها و آلات و آئینه‌ها تجلی کرده و ظهور نموده است؛ در هر فرشته‌ای به اندازه سعه خود از علم ما پیدا شده است؛ پس علم آنها عین علم ماست.

و جالب اینست که جمله *وَإِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ* در محلّ تعلیل آمده است؛ یعنی چرا ما از جبل الوریثه به انسان نزدیک‌تریم؟ و چرا علم و آگاهی به وساوس و افکار و نیات و خاطرات القاء شده از نفس او داریم؟ چون متلقیان ما زراست و چپ نشسته و تمام اقوال و افعال او را نگاهداری و حراست می‌کنند.

پس نفس حراست و نگاهداری آنها عین علم و اطلاع ماست.

و از همین قبیل است جمله *وَسْتَرْدُونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ*  
وَالشَّهَادَةَ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (آیه ۱۰۵ از سوره ۹ توبه)

پس آنکه فرموده است: خدا و رسول خدا و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند؛ در اینجا می‌فرماید؛ سپس به سوی خدا بازگشت می‌کنید و شما را به آنچه عمل کرده‌اید آگاه می‌سازد؛ یعنی دیدن رسول خدا و مؤمنان عین آگاهی حضرت حق است جلّ و عزّ.

نظیر این آیات کریمه که عمل موجودات و فرشتگان را خداوند تبارک و تعالی به خود نسبت می‌دهد در قرآن کریم بسیار است؛ و حقیقت توحید همین است و بس.

انسان باید ملاحظه کند در هر آن از ساعات شبانه روز متوجّه باشد که در عالم تکوین مَهْمَل خلق نشده.

انسان در آفرینش خود مُهْمَل و یله نیست

معادشناسی ج/ ۷

قرآن مجید می‌فرماید: **أَيُّحَسَبُ الْإِنْسَانُ لَنْ يُشْرَكَ سُدًى**

(آیه ۳۶ از سوره ۷۵ قیامت)

«آیا انسان چنین می‌پندارد که مُهْمَل آفریده شده است؟»

انسان می‌پندارد که رها شده و یله و واگذار شده است؟ نه اینطور نیست؛ انسان رها نشده انسان موجودیست از موجوداتی که پروردگار تبارک و تعالی او را از روی علم و حکمت ایجاد کرده؛ و هر ذره از موجوداتی که بدن انسان را تشکیل داده؛ روح انسان را ایجاد کرده؛ سرّ انسان را تحقق بخشیده است، ظاهر و باطن انسان را کامل نموده است؛ روی حساب و حکمت بوده؛ و انسان مسئول در پیشگاه حقّ متعال است.

اگر بر صراط حقّ، و بر مسیر عدالت، و صراط مستقیمی که باید طیّ کند طیّ کند بر طبق همان نظریه تشریحیه آفرینش راه را پیموده است.

انسان نباید چنین تصوّر کند که مُهْمَل و رها بوده یک ساعت به طریق راست حرکت کند و ساعت دیگر منحرف شود؛ در یک شب رو به خدا آرد؛ و در شب دیگر غفلت ورزد، ماه رمضان دروغ نگوید و بعد از ماه رمضان دست به معصیت بیالاید.

وی زبده عالم کون و مکان	ای مرکز دایره امکان
خورشید مظاهر لاهوتی	تو شاه جواهر ناسوتی
در چاه طبیعت خود مانی	تا کی ز علایق جسمانی
قانع به خرف ز در عدلی	تا چند به تربیت بدنی

صد مُلک زبهر تو چشم به راه  
تا والی مصر وجود شوی  
در روز آگست بَلْی گفتی  
تا کی زمعارف عقلی دور  
از موطن اصل نیاری یاد  
نه اشک روان نه رخ زردی  
یکدم به خود آ و بین چه کسی؟  
زین خواب گران بردار سری  
زین رنج عظیم خلاصی جوی  
یا رَبِّ یاربِّ به کریمی تو  
یاربِّ به نبی و وصی و بتول  
یا رَبِّ به عبادت زین العباد  
یا رَبِّ یا رَبِّ به حق صادق  
یا رَبِّ یاربِّ به رضا شه دین  
یا رَبِّ به حق تقی و مقاماتش  
یا رَبِّ به حسن شه بحر و بر  
کین بنده مُجرمِ عاصی را  
از قید علائق جسمانی  
لطفی بنما و خلاصش کن  
یاربِّ یاربِّ که بهائی را  
که بلهو و لعب شده عمرش صرف

ای یوسف مصر برآ از چاه  
سلطان سریر شهود شوی  
و امروز به بسترِ «لا» خفتی  
به زخارف عالمِ حسن مغرور  
پیوسته به لهُو و لَعِب دلشاد  
اللّه اللّه تو چه بی دردی  
به چه بسته دل و به که هم نفسی؟  
می پرس ز عالمِ دل خبری  
دستی به دعا بردار و بگوی  
به صفات و کمالِ رحیمی تو  
یا رَبِّ یا رَبِّ به دوسبطِ رسول  
به زهدات باقرِ علمِ رشاد  
به حق موسی به حق ناطق  
آن ثامن و ضامن اهل یقین  
یا رَبِّ به نقی و کراماتش  
به هدایت مَهدی دین پرور  
وین غرقه بحرِ معاصی را  
وز بند وساوس شیطانی  
وز اهل کرامت خاصش کن  
آن بیهده گردِ هوائی را  
ناخوانده ز لوح و فایک حرف

در دست هوی و هوس زار است	زین غم برهان که گرفتار است
مانده به هزار اَمَل مَفْتون	در شغل زخارف دنیی دون
بگشا ز کرم گیره از کارش	رحمی بنما به دل زارش
به سعادت ساحتِ قرب رسان	از پیش مَران ز ره احسان
سر حلقه اهل جنونش کن <sup>(۱)</sup>	وارسته ز دنیی دونش کن

حقاً اگر انسان با خدا باشد و برای رضای خدا عملی انجام دهد؛ به خوبی خواهد یافت که خداوند او را یله نگذارده؛ و در مواقع ضرورت به فریادش می‌رسد؛ و ارواح طیّبه حیّه، و جنود ملائکه برای کمک و صیانت او بسیج می‌شوند؛ چون عالم کون زنده و بیدار است.

وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ (آیه ۴ از سوره ۵۰ ق)

قضیه‌ای در همین یکی دو ساله اخیر در ایام حجّ اتّفاق افتاد که شایان دقّت است، این قضیه متعلّق به صبیّه شیخ الطائفة الاعلام آیه‌الله آقای آقا میرزا محمّد علی اراکی دامّ ظلّه العالی است که از علماء برجسته و طراز اول حوزه مقدّسه علمیه قم و از زهّاد و عبّاد و عدولی است که در متانت و شخصیت و تقوای ایشان در نزد خاصّه و عامّه جای تردید و گفتگو نیست.

ایشان می‌فرمودند: این صبیّه من از زنان صالحه و متدینه است؛ و من خودم مستقیماً از زمان صباوت متکفّل امور شرعیّه و تعلیم و آداب و تربیت او شده‌ام و همه کارهای او زیر نظر من بوده است و در صدق گفتار او هیچ گونه تردیدی نیست. در موسم حجّ عازم بیت الله الحرام

۱- کتاب «نان و حلوا» شیخ بهائی

شد تنها؛ و شوهرش با او نبود، و آنقدر غفیف و با حیا، و از برخورد با مردان تجنب دارد که این سفر به تنهایی برای او ایجاد نگرانی نموده بود. و پیوسته در تفکر بود که خدایا چگونه من تنها بروم؟ من که تا به حال به زیارت بیت الله مشرف نشده‌ام؟ و از مناسک و آداب حج عملاً چیزی نمی‌دانم؛ من چگونه طواف کنم و سعی کنم؟ تا اینکه در آستان سفر قرار گرفت؛ و من در موقع حرکت به او گفتم: این ذکر را پیوسته بگو و برو: **يَا عَلِيمُ يَا حَبِيرُ** خدا از تو دستگیری خواهد نمود؛ چون این سفر واجب است و البته خداوند از میهمانان خود که راه را نمی‌شناسند و آشنائی ندارند حمایت می‌نماید.

**صَبِيَّةٌ مَا بِحَمْدِ اللَّهِ وَالْمَنَّةِ** سفر خود را به خوبی و به سلامتی و موفقیت به پایان رسانید و مراجعت کرد؛ و برای ما واقعه خود را در مکه مکرمه هنگام ورود به بیت‌الله الحرام برای انجام طواف چنین تعریف کرد:

من پس از آنکه از میقات احرام بستم؛ و وارد مسجدالحرام شدم که طواف را به جای بیاورم، دیدم در اطراف کعبه آنقدر جمعیت متراکم است که ابدأً من قدرت ندارم طواف کنم؛ حجرالاسود را که نقطه ابتدای شروع طواف است پیدا کردم؛ و هر چه خواستم از آنجا شروع کنم و به گرد خانه کعبه طواف کنم، دیدم ابدأً مقدور نیست؛ بیچاره شدم گفتم خدایا من برای طواف خانه تو آمده‌ام، و می‌بینی که با این ازدحام و انبوه جمعیت قدرت ندارم؛ خدا چکنم نمی‌توانم!؟

در اینحال ناگهان دیدم از مکان مُحاذی حجرالاسود فضائی به



شکل استوانه باز شد و کسی به گوش من گفت : خودت را به امام زمانت بسپار و در این فضا با او طواف کن!

من وارد این محلّ خالی استوانه‌ای شدم ؛ و دیدم در جلو حضرت امام زمان مشغول طواف هستند و پشت سر آن حضرت کمی به طرف دست چپ شخص دیگری است ؛ و من وارد شدم و پشت سر آن دو مشغول طواف شدم ؛ و از حجر الاسود شروع کردم و تا هفت شوط را به همین منوال تمام کردم ؛ و در این مدّت نه تنها احساس جمعیت نمی‌کردم بلکه ابدأً حتّی انگشت کسی به دست یا به بدن من اصابت نکرد؛ و در تمام هفت شوط حال طواف متوسّل به آن حضرت بودم و دست روی شانه‌های آن حضرت می‌مالیدم و التماس و تضرّع داشتم؛ ولی چهره آن حضرت را نمی‌دیدم چون روی آن حضرت به طرف جلو و در حال اشتغال به طواف بودند.

و چون هفت شوط طواف به پایان رسید خود را خارج از آن حلقه نگریستم ؛ و دیگر ابدأً امام زمانی و شخص دیگری نبود و دیگر آن حضرت را ندیدم؛ و من از این قضیه فقط یک تأسّف دارم و آن اینکه من چرا به آن حضرت سلام نکردم تا جواب سلام آن حضرت را نیز دریافت کنم.

آیه الله اراکی مدظله السّامی می‌فرمودند : این نتیجه انقطاع به خداست؛ و خود را عاجز و فقیر دیدن و تبّتل و ابتهال به سوی اونمودن و من در سفر حجّ که مشرف شدم بسیار مشتاق بودم که حجرالاسود را استلام کنم؛ و یک روز با جمعی از دوستان همراه برای طواف رفتیم که

شاید به کمک و مساعدت آنان قدری جمعیت راه دهند و ما بتوانیم برای یکبار استلام حجر را بنمائیم؛ همینکه با آن همراهان و یاوران به نزدیک حجر رسیدیم؛ و نزدیک بود استلام کنیم که ناگهان یک فشار انبوه جمعیت چنان ما را از آنجا بر کنار زد که هر کدام به گوشه‌ای پرتاب شدیم! و این نتیجه عدم انقطاع به خدا و همان فی الجمله اعتماد و اتکائی بود که به آن همراهان داشتیم!

آیه‌الله اراکی هم اکنون در قید حیات هستند، پیرمردی نورانی و معمر و شاید قریب نود سال از عمرشان می‌گذرد؛ و در قم ساکن و بسیاری از مشتاقان این قضیه را از خود ایشان شنیده‌اند؛ و کسانی هم که مایل باشند می‌توانند در سفری که به قم مشرف می‌شوند به حضورشان رفته و بدون واسطه بشنوند؛ و صبیحه ایشان نیز در قید حیاتند و می‌توانند مخدرات از ایشان استماع و استفاده نمایند.

باری عالم تکوین و تحقق خارج بیدار است؛ و ولی کارخانه خدا زنده است؛ و انسان همیشه باید در صراط مستقیم و عدالت حرکت کند؛ یعنی تمام شراشر وجود انسان از اعمال خارجی و از افکار ذهنیه و خاطرات قلبیه تمام باید در صراط هدایت حق باشد؛ و خلاصه انسان باید به تمام معنی متحقق به حق باشد و از باطل اجتناب ورزد؛ و الا روزی می‌رسد که برای انسان حسرت و ندامت بسیار خواهد بود؛ و در روز بازپسین که اعمال انسان را می‌آورند و ملائکه نشان می‌دهند انسان فریاد برمی‌دارد:

وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ

يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً  
إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا  
(آیه ۴۹ از سوره ۱۸ کهف)

«ونامه عمل قرار داده می‌شود؛ و ای پیغمبر می‌بینی که مجرمین از آنچه در آنست سخت هراسناک و دهشت زده‌اند و می‌گویند: ای وای بر ما! به چه سبب این نامه عمل از شمارش هیچ عمل کوچک و یا عمل بزرگ دریغ نکرده است؟ و آنچه که در دنیا بجا آورده‌اند همه را حاضر می‌یابند، و البته ای پیامبر پروردگار تو به کسی ستم روا نمی‌دارد».

آن وقت وقت سرافکنندگی و خجالت است؛ و آن موقف موقفِ شرمساری و ذلت و مسکنت است.

انسان در این دنیا چون کبکی که در برف سر فرود آورد برای آنکه صیاد او را نبیند؛ هر عمل زشتی که بجا آورد چنین می‌پندارد که خدا نمی‌بیند؛ و اگر خود را به غفلت زند؛ عالم کون هم به غفلت می‌روند و اگر این جهان را کور و جاهل و عالم ماده و طبع را بدون شعور تصور کند، و ملائکه را مسیطر و مهیمن بر این جهان نبیند؛ می‌پندارد حقیقت امر هم چنین است غافل از اینکه این جز پنداری و توهمی بیش نیست؛ بلکه عالم زندگی و حیات دارد.

انشاءالله در مجلس آینده که در بحث معاد در پیرامون کیفیت شهادت جمادات گفتگو به عمل می‌آید روشن می‌شود که در و دیوار هم از اعمال ما خبر دارند؛ و آنها هم ثبت و ضبط می‌نمایند؛ و این خود داستانی است مفصل و مستقل بر اساس یک فلسفه و یک نگرش

دیگری.

و به هر حال **أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى** آیا انسان چنین گمان دارد که یله‌ورها واگذار شده است؟ امیرالمؤمنین **علیه السلام** که این آیه را قرائت می‌کرده‌اند، تکرار می‌نموده‌اند.

امیرالمؤمنین **علیه السلام** می‌بیند و می‌داند که چه خبرها هست؛ با آن چشم بصیرت می‌نگرد که تمام موجودات عالم مُلکی در تحت قیمومت موجودات عالم ملکوتی است، عالم جسم و طبع محکوم عالم روح است؛ عالم ظاهر محکوم عالم باطن است؛ عالم شهادت محکوم عالم غیب است؛ بدن محکوم نفس است؛ تمام جهان محکوم آن روح کلی و ولایت کلیه است که بر تمام موجودات سیطره دارد؛ بنابراین اگر با این خصوصیات انسان خود را به غفلت زند، فردا دچار حسرت و ندامت عمیق خواهد شد؛

**وَأَحْسَرْنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِي جَنْبِ اللَّهِ** او بلند می‌شود؛ می‌گوید: من در پیشگاه پروردگار غفلت کردم؛ من چنین مقامی را داشتم و خودم را نرساندم من به خدا خیانت کردم؛ خدائی که از هر جانب مراعات حال مرا کرد مرا به وجود آورد؛ مرا به مقام رشد رسانید. ما به مقام کمال و علم و قدرت رسیدیم و این دنیا را با نگاه کوچک نگریستیم؛ و به شهوات و غفلات خود را بازی دادیم تا عمر به سر آمد و از این عالم حرکت کردیم با دست خالی؛ اینجا موقف ندامت است.

امیرالمؤمنین **علیه السلام** امام ماست؛ معنای امام اینست که او جلودار است و ما به دنبال، لازمه امامت اینست که مأموم طبق حرکات و سکنات

او کارهای خود را تطبیق دهد و الا ایتمام صدق نمی‌کند؛ اگر کسی امام جماعت گردد؛ ولی چون امام به رکوع رود مأموم بایستد؛ و چون به سجده رود مأموم حمد و سوره بخواند؛ و چون قنوت بگیرد مأموم به سجده رود؛ و چون بایستد مأموم بنشیند؛ این را ایتمام نمی‌گویند؛ بلکه ایتمام پس از نیت صادق و قصد ایتمام برای خدا عبارت است از پیروی در تمام اعمال و افعال و اقوال. امیرالمؤمنین علیه السلام امام ماست و در آن شکی نیست، ولی باید دید چقدر ما مأموم او هستیم؟ در تمام حالات و لحظات: آیا فقط در افعال خارجی یا در خاطرات ذهنی ویا در معانی و جدائیات قلبی؟ آیا ما حاضر شده‌ایم چون آن حضرت خود را پاک کنیم؟

يَا نَدِيمِي ضَاعَ عُمْرِي وَ آتَقَضَى

قُمْ لِاسْتِذْرَاكِ وَ قَتِ قَدْ مَضَى

وَ اغْسِلِ الْأَدْنَسَ عَنِّي بِالْمُدَامِ

وَ امْلَأِ الْأَقْداحَ مِنْهَا يَا غِلامَ

أَعْطِنِي كَأَسْمَنِ الْخَمْرِ الطُّهُورِ

إِنَّهَا مِفْتَاحُ أَبْوَابِ السُّرُورِ

خَلِّصِ الْأَرْواحَ مِنْ قَيْدِ الْهُمُومِ

أَطْلِقِ الْأَشْباحَ مِنْ أَسْرِ الْعُمُومِ

کاندرین ویرانه پر و سوسه

دل گرفت از خانقاه و مدرسه

نه ز خلوت کام بردم نه ز سیر

نه ز مسجد طرف بستم نه ز دیر

عالمی خواهم از این عالم بدر

تا به کام دل کنم سیر دگر<sup>(۱)</sup>

---

۱- «نان و حلوا»ی شیخ بهاء الدین عاملی .

مجلس چهل و هفتم

شهادت اعضاء و جوارح در قیامت





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(مجلس چهل و هفتم)

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم و صلى الله  
على محمد و اله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان  
الى يوم الدين.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

أَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ  
أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (آية ٦٥ از سورهٔ ٣٦ يس)

«در امروز (که روز قیامت است) ما بر دهان‌های آنان مهر می‌زنیم  
و دست‌های آنها با ما سخن می‌گویند؛ و پاهاى آنان شهادت می‌دهند به  
آنچه آنها بجا آورده‌اند و کسب نموده‌اند.»

این آیه حالات افراد را از نقطه نظر شهادت در روز قیامت بیان  
می‌کند، یک دسته از شهداء در روز قیامت اعضاء و جوارح انسان است،  
دست و پا و گوش و چشم و پوست و بدن و غیرها شهادت می‌دهند بر  
اعمالی که دشمنان خدا در دنیا انجام داده‌اند؛ البته اینطور نیست که  
دست و پا و زبانی در بیاورد مثل زبان ما، و صدائی در آن ایجاد شود،  
بلکه شهادتشان همان اظهار وجود و به صحنه نمایش در آوردن آنهاست

برای نشان دادن اعمال در حالی که این اعضاء هم در آن وقت دارای حیات و زندگی هستند **الْيَوْمَ نَحْنُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ** ما در آن روز بر دهان‌های مشرکان و کافران و منافقان مُهر می‌زنیم که دیگر نتوانند تکلم کنند ولیکن و **تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ** دست‌های آنها با ما تکلم می‌کند و **تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** و پاهای آنها به آنچه انجام داده‌اند گواهی می‌دهند.

چرا حقّ تبارک و تعالی بر دهانهایشان مُهر می‌زند؟ و اما دست و پاها به اعمالشان گواهی می‌دهند؛ برای اینکه این زبان همین طوری که در اینجا دروغگوست؛ در آنجا هم گرچه عالم کشف حقایق است و کسی نمی‌تواند چیزی را مخفی کند؛ ولیکن آن ملکه کذب و دروغگوئی که در افراد پیدا شده است و با این ملکه از دنیا رفتند در آنجا هم ظهور و بروز این ملکه هست؛ آنجا هم می‌خواهند دروغ بگویند؛ با این که مطلب روشن است و حقیقت امر واضحست؛ عیناً مانند آن جیب بری که دست کرده توی جیب انسان و پولی درآورده و انسان در همان حال دستش را می‌گیرد؛ پول هم در دست اوست؛ ولی انکار می‌کند و می‌گوید: من این کار را نکردم، مطلب مثل آفتاب روشن است، ولی انکار می‌نماید.

یعنی از نقطه نظر واقع و حقیقت امر شبهه و تردیدی نداریم ولیکن ظهور و بروز ملکه دروغگوئی و دروغ پردازی که در افراد دروغ ساز هست ایجاب می‌کند که در آنجا هم دروغ بگویند؛ و بنابر این در روز قیامت که حاضر می‌شوند اگر بنا بشود به همان اعتراف لسانی

اکتفا شود، در آنجا هم انکار می‌کنند. و می‌گویند: ما چنین کاری نکرده‌ایم اصلاً چنین عملی از ما سر نزده است، و بعضی از اوقات بحث هم می‌کنند، و روی دروغ خود استدلال می‌کنند و شاهد و دلیل می‌آورند، و با خدا مباحثه دارند.

در یکی از روایات وارده در این مقام که شاید در این مجلس ذکر کنیم خیلی لطیف حالاتشان را بیان می‌کند، که می‌گویند: خدایا این فرشتگانی که گواهی می‌دهند اینها مال تو هستند! چرا این ملائکه را آورده‌ای که گواهی دهند؟ ما این عمل را انجام نداده‌ایم و این شاهد‌ها به درد نمی‌خورند؛ تو از نزد خودت آورده‌ای! و ما شاهد تو را قبول نداریم!

حالا با این موقعیت اگر بنا بشود خدا به انسان بگوید: خودت اعتراف کن، کیست که اعتراف کند؟ و لذا در آن موقع زبانهای مجرمین مَهر می‌گردد؛ یعنی انسان توانائی سخن گفتن را ندارد؛ قدرت گفتگو از او سلب می‌شود، وَ تَكَلَّمْنَا أَيْدِيَهُمْ أَمَا دَرَمِي آيند و سخن می‌گویند.

چگونه تکلّم می‌کنند؟ آیا دست زبان در می‌آورد؟ صدائی در دست ایجاد می‌شود و بیان می‌کند؟ نه، تکلّم دست عبارت است از بجا آوردن دست همان عملی را که در دنیا انجام داده است.

شما می‌گوئید: آن مریض را دیدم و چهره‌اش گفتگو می‌کرد که حالش خوب نیست؛ من زید را دیدم؛ صورتش حکایت می‌کرد که بسیار خوشحال و خندان است؛ من عمرو را دیدم و سیمایش بیانگر از شادی

و بهجت او بود .

گفتگو داشتن و بیانگر بودن و بیان کردن در اینجا یعنی چه؟ یعنی واقعاً صورت، زبان درمی‌آورد؟ نه؛ این چنین نیست؛ بلکه معنایش اینست که در حالی و کیفیتی است که خود را نمایش می‌دهد و ارائه می‌دهد که خوشحال است؛ از آن حقیقت که خوشحالی است یا حُزن و اندوه، و یا مرض و کسالت اوست پرده برمی‌دارد؛ و آن واقعیت را نشان می‌دهد؛ این را تکلم گویند.

اصولاً معنای حقیقی تکلم بنا بر مذهب صحیح که الفاظ برای معانی کلّیه وضع شده باشند، عبارت از اظهار و ابراز ما فی الضمیر است؛ معانی در ذهن است؛ و می‌خواهد آن معانی را به طرف مورد برخورد با خود القاء کند و بفهماند؛ یا باید با اشاره و کنایه و یا به کتابت و یا نصب علامت و غیرها آنچه را که در ذهن دارد ابراز کند و یا باید به زبان سخن گوید، و تکلم کند؛ و چون غیر از راه گفتگو بقیّه راهها مشکل است، لذا با طریق گفتار آن معانی را به قالب الفاظی در می‌آورد که بین او و بین شنونده قرار داده شده است این لفظ حکایت از این معنی می‌کند؛ و بنابراین ما آن معنای ذهنی را به قالب همین الفاظ مخصوصه درمی‌آوریم، و طرف شنونده ما هم این قالب را می‌شنود، یعنی این قالب را به او تحویل می‌دهیم. و او هم چون ربط بین این قالب و لفظ را با آن معنی می‌داند، از این لفظ پی به آن معنی می‌برد.

بنابراین تکلم عبارت از وسیله‌ای است که به سبب آن معانی از

ذهن گوینده به ذهن شنونده انتقال یابد مانند دو طرف پیل می ماند که یکی دارای برق مثبت و دیگری دارای برق منفی است و ما می خواهیم این دو را بهم متصل کنیم و سطحش را در سطح واحد بیاوریم؛ در این صورت به واسطه سیم رابطی این قطب را به آن قطب می بندیم برق مخالف این قطب از سیم رابط جاری می شود و هر دو پیل را در سطح واحد الکتریکی قرار می دهد.

فرض کنید الان معانی ئی در خاطره بنده هست؛ و در ذهن شما نیست و من می خواهم این معانی را به شما تحویل دهم و این سطح های فکری از نقطه نظر این معانی بخصوص که قصد تکلم بر آن قرار گرفته است در یک سطح واحد قرار گیرد؛ یک سیم رابط می بندیم بین این مغزو مغز های شنوندگان، آن سیم رابط چیست؟

با یکدیگر قرار می گذاریم که هر وقت بگوئیم: زید یعنی این آقا رفت، یعنی حرکت کرد و دور شد، شب یعنی وقتی که خورشید در افق پنهان می شود و هوا تاریک می گردد؛ روز، یعنی وقتی که خورشید سر از افق برمی آورد و هوا روشن می شود؛ اینها همه الفاظی است که معانی دارد تمام الفاظی که در لغت استعمال می شود، دلالت بر معانی خاصی دارد: و اهل زبان هم که یک قرار داد با همدیگر دارند .

مادر که به زبان مادری بومی خود، الفاظی بر زبان بچه خود می گذارد بر اساس همین قرارداد بومی و قومی است، بنابراین هر وقت ما بخواهیم این معانی را القاء کنیم سیم رابط می کشیم.

سیم رابط عبارتست از بیان کردن، و معانی را از ناحیه ذهن بر زبان

آوردن و از نقطه نظر تحویل شنونده دادن ؛ آن معنی را به لفظ درمی آوریم و لفظ را به شنونده می دهیم . و شنونده هم که ربط بین آن معنی و این لفظ را می داند ، از این لفظ پی به آن معنی می برد و می فهمد که ما مقصودمان چیست؟ تمام الفاظی که اهل جهان از متمدن و بومی از اول تا به آخر استعمال کرده اند و می کنند ، از این منوال خارج نیست ؛ و این طریق عالی ترین و سهل ترین راه ردّ و بدل شدن معانی و داد و ستد بین حقایق و معنویات است ، بین اذهان و نفوس عامه مردم ؛ اینست معنای تکلم .

پس تکلم یعنی نشان دهنده آنچه در اذهان است از معانی مخفی به طوری که آن خفا را بردارد و ظاهر کند ؛ به آن کلمه می گوئیم که جمعش کلمات است **تَكَلَّمُ يَتَكَلَّمُ تُكَلِّمُ تُكَلِّمُ** البته اصل لغت کلام؛ جرح زدن و جریحه وارد ساختن و زخم وارد کردن است و سپس در این معنایی که گفتیم استعمال شده است .

وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا . (آیه ۱۶۴ از سوره ۴ نساء)

خداوند با موسی سخن گفت .

یعنی چه ؟ یعنی واقعاً خداوند زبان درآورد؟ این چنین نیست ؛ خدا که جسم نیست . آیا صوتی ایجاد کرد ، صدائی در فضا ایجاد کرد و او گفت : **يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ** اگر چنین باشد دیگر آن تکلم خدا نیست ایجاد صوت را تکلم خدا نمی گویند ؛ نسبت با خدا ندارد .

وقتی شما متکلم هستید که کلمات را شما بیان کنید ! و دراین

صورت آن‌ها نسبت با شما دارد؛ اما اگر مثلاً شما یک ضبط صوت و یا دستگاهی درست کنید که او صحبت کند؛ آن را تکلم شما نمی‌گویند و در آن حال شما را متکلم نمی‌نامند. شما وقتی متکلم هستید که تکلم به نفس شما قائم باشد؛ و بنابراین معنای سخن گفتن حضرت حقّ متعال با حضرت موسی اینست که یک سلسله معانی از معارف و توحید و قوانین و احکام را حضرت حقّ تعالی به حضرت موسی فهمانید آن معانی را که موسی قبلاً نمی‌دانست؛ و به واسطه این وحی و القاء در قلب فهمید! یعنی پرده و حجاب را از برابر احساسات ذهنیه و ادراکات قلبیه و سریّه او برداشت؛ و عالم جهات و مضیق ماده دیگر برای او محدودیتی از نقطه نظر تجلیات اسماء کلیّه نداشت؛ و وجودش در یک گشایش و سعه‌ای قرار گرفت که می‌توانست آن اراده حضرت احدیت را در آئینه وجود خود بگیرد و بنگرد و ادراک کند.

این معنای تکلم خداست با حضرت موسی؛ و تکلم درخت که گفت *إِنِّي أَنَا اللَّهُ* یا سایر موجوداتی که در عالم هستند، و هر یک به نوبه خود از حقیقتی پرده برداری می‌کند، و اظهار و ابراز آن حقیقت را می‌نمایند همه از اینگونه است؛ آلت و وسیله تکلم در انسان به همین زبانست؛ در حیوان به صداهای مختلف اوست، در درخت به کیفیت دگری است، در جمادات به کیفیت دگری است به مقتضای نفوس متفاوت آنها؛ در فرشتگان به گونه دیگری است.

جبرائیل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد و سخن می‌گفت؛ مگر او بدن داشت؟ مگر زبان داشت؟ جبرائیل ملک مقرّبی است که مشرق

و مغرب عالم را احاطه کرده است ؛ او مادّی نیست ؛ یک قسم دیگری است .

دست انسان که تکلم می کند و یا در روز قیامت شهادت می دهد بر اعمالی که انجام داده است از این قبیل است ؛ یعنی دست می آید جلوی خود انسان ؛ و مشغول همان عملی می شود که در دنیا انجام داده ، هرچه بوده است ؛ به قنوت برداشته ، به دعا بلند کرد ، به فقیر اطعام کرده ، دزدی کرده ، خیانت کرده ، قمار نموده ، هرکاری که بجا آورده است ، دست در برابر دیدگان خود انسان آن کارها را انجام می دهد ؛ آن هم نه جدای از انسان ، بلکه خود انسان با دست هایش مشغول انجام این کارهاست ، این می شود سخن گفتن دست .

و بنابراین در توان چه کسی است که در این صورت اعمال مشاهده خود را منکر شود؟

و تَشْهَدُ رُجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و پاها هم به همین طریق و کیفیتی که ذکر شد ، به آنچه در دنیا کسب کرده است گواهی می دهند ؛ در آیه دیگر داریم :

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَ رُجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (آیه ۲۴ از سوره نور ۲۴ نور)

«روزی است که گواهی می دهند بر علیه آنها زبان های آنها و دست های آنها به آن اعمالی که در دنیا انجام داده اند».

در این آیه علاوه بر دست ها و پاها ؛ زبانها هم داخل شده است ؛ در آیه قبل که در سوره یس است خداوند بر زبانها قفل می زند که زبانها



سخن نگویند، در این آیه که در سوره نور است می‌گوید که زبانها هم سخن دارند؛ این اختلاف به حسب اختلاف موطن و موقف است.

از روی همین مقدمه‌ای که ذکر شد، شاید انسان بفهمد که آنجائی که قفل می‌زنند کجاست؟ و آنجائی که زبان شهادت می‌دهد کجاست. آنجا که مُهر می‌زنند آنجائیست که زبان بر خلاف آن عملی که انجام داده می‌خواهد اظهار و ابرازی کند؛ یعنی آنجا هم می‌خواهد تهمت بزند؛ دروغ گوید؛ و بدین سبب خود را تبرئه و خلاص کند؛ در این موقف بر زبان مُهر زده می‌شود که ساکت باش! او در آنجا که زبان گواهی می‌دهد معنایش این نیست که زبان اعتراف و اقرار لسانی می‌آورد بر این کار، بلکه اینست که آن عملی را که در دنیا انجام داده یعنی عین دروغ و سخن چینی و تهمت و افترائی را که بجا آورده است؛ مردم را گول زده و اغواء کرده است؛ در آنجا همین اعمال را انجام می‌دهد؛ و مشغول تهمت زدن و دروغ گفتن و اغواء کردن می‌گردد.

پس نفس عملی را که زبان در دنیا انجام داده است؛ در آنجا به صورت ملکوتی همین زبان انجام می‌دهد؛ عیناً مانند دست و پا. نه اینکه معنای *تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ* این باشد که زبان بیاید و بگوید، مانند همین گفتاری که انسان در دنیا دارد می‌گوید که من چنین و چنان کردم، نه آن راهها برای این قسم اعترافات و اعتراضها نسبت به زبان بسته است؛ و همان حَجْم شهادت زبان مانند شهادت دست و پا نفسِ عملی است که انجام داده می‌شود؛ این شهادت زبان است؛ آیاتی داریم در سوره سجده که شایان دَقَّت است:

و يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ \* حَتَّىٰ  
 إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَاَبْصَارُهُمْ وَاَجُلُودُهُمْ  
 بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* وَاَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا  
 قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ  
 أَوَّلَ مَرَّةٍ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ \* وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَيْرُونَ لَنْ  
 يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ  
 ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ \* وَذَلِكُمْ  
 ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ

(آیات ۱۹ تا ۲۳ از سوره ۴۱ سجده)

«روزی می رسد که دشمنان خدا همه در پیشگاه پروردگار حاضر می شوند؛ و حشر نسبت به آنها برقرار می گردد، و آنها همه در یک صف بسته می شوند؛ و آماده برای سؤال و جواب قرار می گیرند؛ و چون جملگی محشور شدند؛ و فرقه فرقه و دسته دسته گردیدند و هر صف و گروه و فرقه ای در محل خاص و مختص خود قرار گرفت؛ همه را برای بازپرسی و برای شهادت اعمال می آورند و چون در مقابل آتش قرار گرفتند بر علیه آنان شهادت می دهند، گوش های آنان و چشم های آنان و پوست های بدن آنان به آنچه آنان در دنیا کارشان این بود که به جای می آورند .

توجه کنید: در اینجا می فرماید: سمع و ابصار جلود شهادت می دهند یعنی گوش و چشمان و پوست ها گواهی می دهند که ما در دنیا چکار کرده ایم! یک یک اعمالی که انجام داده اند، گوش و چشم و پوست

بدن در آنجا گواهی بر عمل خود می‌دهند.

وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا این افراد به پوست‌های بدنشان می‌گویند: چرا شما علیه ما شهادت دادید؟! ما از شما آخر چنین انتظاری نداشتیم که بر علیه ما شهادت دهید! پوست بدن، بشره خود بدن است؛ و از همه چیز به انسان نزدیکتر است؛ و نباید شهادت بر علیه او بدهد. انسان در دنیا گذشته از خودش - افراد غریب را دوست می‌گیرد و باخود همدست و همداستان می‌کند، برای اینکه در مواقع گرفتاری و ضرورت به نفع اوکاری بکنند؛ حالا در یک موقعیت و وضعیتی قرار گرفته که پوست و بشره بدن بر ضرر او گواهی می‌دهند.

قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ «پوست‌های بدن در پاسخ می‌گویند: خداوند ما را گویا کرده است؛ آن خداوندی که همه چیز را به نطق درآورده است و گویا نموده است».

وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ «همان خدائی که شما را در بدو امر ایجاد کرد و بازگشت شما هم به سوی خداست؛ یعنی همان کسی است که بدء و نهایت، و مبدء و معاد شما به سوی اوست؛ بدء آفرینش و بازگشت شما در سیر حرکت تکاملی به طرف اوست؛ همان کس زبان ما را گویا کرد و ما را به سخن گفتن در آورد.»

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ لَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ  
وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا  
تَعْمَلُونَ .

«وشما این طور نبودید که بتوانید پنهان کنید و مستور نمائید که گوش شما و چشم‌های شما و پوست‌های بدن شما گواهی ندهند! بلکه شما چنین می‌پنداشتید که بیشتر از کارهایی را که انجام می‌داده‌اید خدا نمی‌داند و نمی‌فهمد.»

وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ  
مِنَ الْخَاسِرِينَ.

«این گمان بدی بود که شما می‌کرده‌اید! گمان زشتی بود که به خدا برده‌اید! و چنین پنداشتید که خداوند از کار شما خبر ندارد، وبدون اطلاع است! بنابراین خُسران و زیان به پاداش این سوءِ ظن به خدا برای شما پیدا شد! و بالتَّیجِه از خاسرین شدید! و اینک در کنار آتش و در شُرْفِ افتادن در آتش هستید!»

با دقت و تأمل در این آیات نتایج مهمی دستگیر می‌شود.

اولاً این آیات که دلالت بر گواهی دست و پا و گوش و چشم و پوست‌های بدن در روز قیامت دارند راجع به دشمنان خدا، اَعْدَاءُ اللَّهِ است؛ ما در آیه‌ای از آیات قرآن نداریم که در روز قیامت پوست بدن مؤمن یا دست و پای او شهادت دهند؛ شهادت جوارح و جلود اختصاص به کفّار و اعداءِ الله یعنی جماعت غیر مؤمنین دارد، و جوارح گواهی بر اهل معصیت از مومنین نمی‌دهند.

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ اَعْدَاءِ خِدا که محشور می‌گردند حالشان این چنین است.

و از اینجا استفاده می‌شود همانطوری که فقهاء ذکر می‌کنند که

کفار و مشرکین علاوه بر اصول در فروع دین هم مؤاخذه می شوند معاد شناسی ج/ ۷

خطابات قرآنیّه همانطوری که راجع به مؤمنین است راجع به کفار هم هست؛ چون بحثی داریم که احکام و تکالیف اختصاص به مسلمین دارد یا اعمّ از مومنین و کافرین است؟ حقّ اینست که برای همه هست؛ منتهی اگر کفار به جای آرند صحیح نیست، به جهت آنکه شرط قبول، اسلام و قصد تقرّب است؛ ولیکن چون اسلام و نیت قربت در تحت اختیار آنهاست می توانند شهادتین بر زبان جاری کنند و اسلام بیاورند، تا بتوانند قصد تقرّب کنند و آن اعمال را بجا آرند.

وَ الْإِجَابُ بِالِاخْتِيَارِ لَا يُنَا فِي الْإِخْتِيَارِ كَمَا أَنَّ الْإِمْتِنَاعَ  
بِالِاخْتِيَارِ لَا يُنَا فِي الْإِخْتِيَارِ<sup>(۱)</sup>.

و بنابراین همانطور که کفار در روز قیامت نسبت به اصول دین مؤاخذه می شوند و مورد عذاب واقع می گردند همین طور نسبت به فروع دین اینچنین است. و همانطور که از آنان سؤال می شود که چرا به خدا ایمان نیاوردی؟! توحید او را نپذیرفتی؟! به پیامبر اسلام نگروردی؟! معاد را قبول نکردی؟! همین طور علاوه بر اینها مورد سؤال قرار می گیرند که چرا نماز نخواندی؟! زکوة ندادی؟! چرا نکاحت طبق نکاح اسلام نبود!؟

---

۱- این دو قاعده اصولی است که در علم اصول از آنها بحث می شود و مفادش اینست که: چیزی که بر انسان به واسطه اختیار او لازم و واجب گردد و انسان در به جا آوردن آن مضطرّ شود، منافات با اختیار او ندارد و همین طور چیزی که به واسطه اختیار انسان ممتنع گردد منافات با اختیار ندارد.

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ  
وَجُلُودُهُمْ .

گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌های بدن شهادت می‌دهند؛ در اینجا ظاهر از پوست بدن آن پوست بدنی است که گناه می‌کند و این کنایه از فروج است؛ چون اگر دست گناه کند نمی‌گویند: پوست دست شهادت می‌دهد بلکه می‌گویند: دست شهادت می‌دهد. و یا اگر پا گناهی انجام دهد، نمی‌گویند: پوست پا گواهی می‌دهد؛ می‌گویند: پا گواهی می‌دهد؛ و همچنین درباره چشم و گوش و زبان؛ اما پوست بدن کنایه از آن اعمال زشتی است، مانند زنا و امثال آن که پوست بدن در حال مباشرت دارد. و این ادب قرآن است که نخواسته است صریحاً آلات رجولیت و انوثیت را بیان کند؛ و نام آنها را ببرد که گواهی می‌دهند و کنایه تعبیر از آنها به جلود کرده است یعنی پوست‌های بدن.

همچنانکه در بعضی از روایات وارد شده است که أفخاذ یعنی پوست‌های ران‌ها شهادت می‌دهند بر گناه.

باری ثانیاً این دشمنان خدا به پوست‌های خود می‌گویند؛ چرا شما بر علیه ما شهادت داده‌اید؟! به چشم و گوش نمی‌گویند؛ به پوست بدن می‌گویند؛ باینکه باید زودتر از آن به چشم و گوش گویند که دارای حیات و احساس هستند؛ شهادت چشم و گوش عجیب است: ولی شهادت پوست اعجب است از آن؛ چون پوست نه چشم دارد که ببیند، و نه گوش که بشنودنه حیات و شعور عقلانی دارد؛ پوست است و بس.

پوست چنانکه گواهی دهد بسیار شگفت‌انگیز است؛ و بنابراین علت، دشمنان خدا را خیلی ناراحت می‌کند و مضطرب می‌نماید که حتی پوست بدن که انسان در دنیا هیچ موقعیتی از فهم و شعور و ادراک قائل نبود حالا در این وضعیّت خطیر بر علیه او شهادت می‌دهد.

وَقَالُوا لَجُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا بِهِ پوست‌هایشان می‌گویند:

چرا بر ضرر ما گواهی می‌دهید؟!

آنها در پاسخ می‌گویند: اختیار با ما نیست؛ پوست یعنی چه، اراده اراده خداست؛ آن خدائی که به چشم می‌گوید: ببین! به گوش می‌گوید: بشنو؛ به زبان می‌گوید: بگو، آن خدائی که تمام موجودات را هر یک به نوبه خود به سخن درآورده است؛ همان خدا به ما امر کرده است که اینک بیائیم و در این محضر گواهی دهیم ما کنار از اراده و اختیار خدا چیزی نداریم! نه ما و چشم ما، و نه گوش ما که از نزد خود اختیاری داشته باشیم؛ و یکجا بتوانیم شهادت دهیم؛ و جای دیگر ندهیم من چون بشره شما هستم بتوانم مراعات حال شما را بکنم؛ و شهادت بر علیه شما ندهم؛ ما از خود چیزی نداریم!

خداست که ما را به نطق درآورده است؛ و وقتی خدا به نطق در

آورد، دیگر بین زبان و چشم و گوش و پوست بدن تفاوتی نیست.

قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ می‌گویند: خدا ما را

به سخن درآورده است؛ آن خدائی که همه چیز را گویا کرده و به سخن درآورده است؛ و نمی‌گویند: خدا ما را به شهادت و ادداشت چون اصل

نطق که اعطاء حقّ است اینها دارند؛ ومبدء نطق از طرف پروردگار است، آن در ما تجلّی کرد و ظهور نمود، و ما را به گفتگو درآورد؛ آن خدائی که تمام موجودات را به نطق درآورده است و هر کدام به نوبه خود دارای نطق و تکلم هستند.

شما تصوّر کردید که ما که پوست‌هائی هستیم! یک موجود مرده فاسد بی فهم و شعور و عدیم‌الادراک می‌باشیم! نه این طور نیست؛ الآن عالم عالم حیات است؛ و تمام موجودات دارای زندگی هستند و زندگی زندگی خداست.

وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ «همان خدائی که شما را در ابتدای آفرینش خلق نمود و بازگشت شما هم به سوی اوست». همان خدا چنین قدرتی دارد؛ و ما همه در مشیت او هستیم.

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ  
وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا  
مِمَّا تَعْمَلُونَ .

شما که از این گناهان اجتناب نمی‌کردید! و پرده رویش نمی‌کشیدید! و خود را از این مناظر مستور نمی‌داشتید: نه از این جهت بود که از این عواقب وخیم و نتایج اعمال برحذر نبودید؛ و هر اس و وحشت نداشتید! بلکه از جهت این بود که اعتنائی به خدا نداشتید؛ و چنین می‌پنداشتید که خدا بر اعمال شما اطلاع ندارد! هر گناهی که می‌نمودید، گمان می‌بردید: خدا جداست و عمل هم جدا؛ خدا بسیاری از کارهایتان را نمی‌فهمد؛ دیگر نمی‌دانستید که در نفس عمل،



خدا و علم خداست؛ و تمام این افعالی را که انجام می‌دهید شبکه‌هایی هستند برای علم و اراده و قدرت خدا؛ و این صفات حق در آنها ظهور و طلوع کرده و نمی‌توان حق را از نفس این اعمال خود جدا ببینید! و او را درکناری بپندارید! وقتی که خداوند متعال از همه موجودات به خود آنها نزدیکتر است، پس چگونه ما اطلاع بر این اعمال شما نداریم؟!

وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ چنان گمان می‌کردید که خداوند بسیاری از اعمال شما را نمی‌داند؛ همین ظن شما موجب بدبختی شما و ورود شما در آتش شد! چرا؟ چون گمان بردید، و پنداشتید که خدا نمی‌داند! و همین گمان غلط، یعنی شرک در افعال خدا شمارا به جهنم سرازیر کرد، و در رتبه پست نزول داد.

در بعضی از روایات سابقاً گذشت که حضرت استدلال می‌کنند به این آیه:

وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ \* وَإِذَا كَانَ هَذَا الظَّنُّ هُوَ المُرْدِي فَضِيحُهُ هُوَ المُنْجِيُّ.

چون گمان غلط، که خدا نمی‌داند، موجب نزول در درجات دوزخ است و انسان را به رتبه رذالت درمی‌آورد؛ اَرْدَكُمْ و به پستی و فقد ارزش می‌کشاند، ضدش که حسن ظن است به خدا، که او از همه اعمال مطلع است آن مُنْجِي می‌باشد؛ موجب نجات و علو در درجات بهشت و مقامات است؛ چون توحید است؛ و بنابراین سرّ افعال حسنه‌ای که افراد انجام می‌دهند و آنها را به بهشت می‌رساند اینست

که آنها می‌دانند که خداوند براعمال آنها اطلاع دارد؛ اگر انسان عمل بسیار خوب و چشمگیری انجام دهد. و غافل باشد از خدا قیمتی ندارد؛ و اما عمل خوبی به جا می‌آورد و متوجّهاً الی الله انجام میدهد، آن دارای ثواب است.

چرا؟ برای اینکه چون انسان از روی توجه و نیت و قصد قربت انجام می‌دهد، درخود آن عمل خدارا می‌بیند؛ و این معنای توحید است؛ و این عمل مورد قبول است؛ و بنابراین آنچه شما را به دوزخ افکند، سوء ظنّ شما به خدا بود که می‌پنداشتید أنّ الله لا یعلم کثیراً ممّا تعملون و از اینجا به دست می‌آید که این موجودات در جهان داری حیاتند؛ و ما چنین تصوّر داریم که فقط انسان دارای حیات است و از او گذشته حیوان و از آن گذشته نباتات هم فی الجمله حیات دارند؛ ولی چنین نیست، عالم و جهان ماده دارای حیات است؛ این آیات می‌رساند که دست و پا و گوش و چشم و زبان و سایر اعضاء حتی فروج هم دارای حیاتند و شهادت می‌دهند؛ اگر حیات و شعور نداشته باشند، از کجا شهادت می‌دهند؟

اخیراً ذکر شد که شهادت دو پایه و رکن اساسی لازم است: یکی آن که شاهد برود و در مسئله مورد نظر تحقیق به عمل آورد و تحمّل کند، و برداشتی بنماید و بعد بیاید و ادا کند و این نیاز به علم و حیات دارد؛ شخص مرده نمی‌تواند تحمّل شهادت کند؛ و آدم زنده کور و کر هم که نمی‌تواند بفهمد و تحمّل کند.

پس از اصول مسئله شهادت علم و حیات است؛ و بنابراین

بدن انسان که در دنیا تحمّل می‌کند، و در آخرت ادا می‌نماید اعمّ از گوش و چشم و جلود و دست و پیا و غیرها، زنده هستند؛ و دارای فهم و ادراک.

زیرا اگر بگوئیم اینها حیات و علم ندارند، و خداوند صوتی در اینها ایجاد می‌کند و مثلاً پهلوی دست انسان در روز قیامت صوتی پدید می‌آورد که مثلاً این دست دزدی کرده است؛ آیامی‌توان نام این را شهادت دست گذارد؟ میتوان گفت دست گواهی داد؟ ابدأ ابدأ این طور نیست.

شهادت دست وقتی صادق است که خود دست گفتگو داشته باشد؛ و نسبت گفتار مستقیماً به خود آن بوده باشد نه مانند *ضَمُّ الْحَجَرِ فِي جَنْبِ الْإِنْسَانِ* صدائی در مجاور دست پدید آید و آن صدا چنین گوید؛ و اگر بگوئیم که الآن این دست در دنیا زندگی و حیات ندارند و علم ندارد و در روز قیامت حقّ او را زنده می‌گرداند، و به او شعور و علم می‌دهد و او شهادت می‌دهد این نیز کافی نیست.

در دنیا این دست مرده و بی شعور بوده چگونه تحمّل شهادت کرده تا در قیامت بیاید و اداء شهادت کند؟ و در این صورت بین دست و یک موجود اجنبی چه فرق خواهد بود که خدا دست را به نطق در آورد، و آن موجود را در نیآورد که آن گواهی دهد؟ پس افاضه علم و حیات فقط در روز قیامت کافی برای صدق معنای شهادت نیست؛ اینها باید در دنیا فهم داشته باشند؛ و بنابراین دست و پیا و جلود فهم و شعور دارند؛ و در فلسفه متعالیه ثابت است که تمام موجودات بدون استثناء

دارای علم و حیات و قدرت می‌باشند و وجود ملازم با این سه خاصیت است؛ یعنی هر چیزی که به آن وجود و موجود گفته شود به اندازه سعه و گنجایش ماهیت خود، دارای حیات و علم و قدرت است؛ نه تنها انسان و حیوان و نبات بلکه جمادات هم دارای حیاتند؛ و دارای قدرت و دارای شعور، به اندازه خودشان؛ سنگ آسیا فهم دارد، برگ درخت فهم دارد، آب و هوا، خورشید، ماه و ستارگان، و زمین، و فصول اربعه تمام دارای فهم و شعورند.

چقدر لطیف و عالی ملای رومی در مثنوی این حقیقت را بازگو کرده است.

باد و خاک و آب و آتش بنده‌اند

با من و تو مرده با حق زنده‌اند

پیش حق آتش همیشه در قیام

همچو عاشق روز و شب بیجان مدام

سنگ بر آهن زنی آتش جهَد

هم به امر حق قدم بیرون نهد

سنگ و آهن خود سبب آمد و لیک

تو به بالاتر نگر ای مرد نیک

کاین سبب را آن سبب آورد پیش

بی سبب کی شد سبب هرگز به خویش

گردش چرخ این رسن را علت است

چرخ گردان را ندیدن زلت است

این رسن‌های سبب‌ها در جهان  
هان و هان زین چرخ سرگردان میدان  
تا نمانی صیفر و سرگردان چو چرخ  
تانسوزی تو ز بی مغزی چو مَرخ  
باد و آتش می‌شوند از امر حق  
هر دو سر مست آمدند از خمر حق  
گر نبودی واقف از حق، جان باد  
فرق چون کردی میان قوم عاد  
هُود گرد مومنان خطّ می کشید  
نرم می‌شد باد کانجا می‌رسید  
هر که بیرون بود ز آنخطّ جمله را  
پاره پاره می‌شکست اندر هوا  
همچنین بادِ اجل با عارفان  
نرم و خوش همچون نسیم بوستان  
آتش ابراهیم را دندان نَزَد  
چون گزیده حقّ بود چونش گَزَد  
آتش شهوت نسوزد اهل دین  
باغیان را برده تا قعر زمین  
موج دریا چون به امر حقّ بتاخت  
اهلِ موسی را ز قبطی و اشناخت  
خاک، قارون را چو فرمان در رسید  
بازر و تختش به قعر خود کشید

آب و گل چون از دم عیسی چرید  
 بال و پر بگشاد و مرغی شد پرید  
 کوه طور از نور موسی شد به رقص  
 صوفی کامل شد و رست او ز نقص  
 چه عجب گر کوه ، صوفی شد عزیز

جسم موسی از کلوخی بود نیز<sup>(۱)</sup>  
 باری همه موجودات فهم و شعور دارند ؛ ولی ما نمی فهمیم ؛ آنها  
 هم می گویند این انسان آدم بی شعور و نافهمی است ؛ راست هم  
 می گویند ، آنها می گویند : اینها نمی فهمند ، ما می گوئیم آنها  
 نمی فهمند .

قبول ندارید؟! ما در عالم ، خود را بافهم می دانیم و بس اما از کجا  
 چنین باشد ؟ در عالم جمادات که نرفته ایم و ببینیم چه خبر است ؟ شاید  
 آنها هم در عالم خود می گویند : این انسان هیچ نمی فهمد .

تا اندازه ای هم راست می گویند، اگر انسان فهم داشت این همه  
 جنایت نمی کرد ؛ فرشتگان گفتند : خدایا در دنیا می خواهی چه خلق  
 کنی ؟ ! اینها مُفسِدِ فِی الْأَرْضِ هستند ؛ اولین کسانی که نام انسان را  
 مُفسِدِ فِی الْأَرْضِ گذاردند ملائکه بودند ، چون می دانستند که انسان  
 در روی زمین چه خونها که نمی ریزد و چه فسادها که برپا نمی کند ؟

بنابراین چون ما به موجودات دیگر راه نداریم ؛ نباید بگوئیم :

۱ - منتخبی از اشعار مولانا از جلد اول «مثنوی» صفحه ۲۳ و ۲۲ از

طبع میرخانی .

آنها فاقد شعور و حیاتند؛ موجودند؛ و لازمه وجود حیات و علم و قدرت است؛ در این مسئله جای هیچگونه تردید نیست.

و بنابراین نظریه، عالم وجود دارای حیات است؛ این ستون مسجد دارای حیات است و این فرش که بر روی آن نشسته‌اید زنده است و شعور دارد و در روز بازپسین شهادت هم می‌دهند.

یکی از موجوداتی که گواهی می‌دهد زمان است؛ و یکی مکان است انشاءالله تعالی در بحث شهادت زمان و مکان خواهد آمد؛ پس این عالمی که ما در آن زیست می‌کنیم سراسر مملو و سرشار از حیات و قدرت و علم است ولیکن وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا انسان از علم بهره‌اندکی دارد، حالا ما واقعاً در خود بنگریم و ببینیم که به تمام موجودات علم داریم؟ به تمام اسرار کائنات علم داریم؟ چقدر علم داریم؟

بزرگان از فلاسفه اعم از متدینین و غیر متدینین عمرشان به سر آمد و با نهایت کاوشی که در سنین عمر خود نمودند، همه در هنگام مردن معترف بودند که هیچ نفهمیده‌ایم.

بوعلی سینا گوید:

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم  
و گویند: بوعلی سینا در حال احتضارش مکرراً این بیت را بر زبان می‌راند.

تَمُوتُ وَ لَيْسَ لَنَا حَاصِلٌ      سِوَى عِلْمِنَا أَنَّهُ مَا عَلِمَ<sup>(۱)</sup>

---

۱- «لغت نامه دهخدا» ماده ابوعلی سینا ص ۶۵۲ و معنای این بیت

و نیز گوید :

از قعر گل سیاه تا اوج زُحَل      کردم همه مشکلات گیتی راحل  
بیرون جستم زقیده هر مکرو حیَل      هر بند گشاده شد مگر بند اجل<sup>(۱)</sup>  
گرچه بعضی رباعی فوق را به عبارت زیر از خیام نقل  
می‌کنند .

از جرم حضيض خاک تا اوج زُحَل  
کردم همه مشکلات گردون را حَل  
بیرون جستم زبند هر مکر و حیَل  
هر بند گشاده شد مگر بند اجل<sup>(۲)</sup>  
و فارابی همین مضمون را گفته است .  
و حکیم عمر خیام گفته است :  
آسرار آزل را نه تو دانی و نه من  
وین خطّ معمّا نه تو خوانی و نه من  
هست از پس پرده گفتگوی من و تو  
چون پرده برافتد نه تو مانی نه من  
و فخر رازی گوید :

---

اینست : می‌میریم ما و برای ما چیزی به دست نیامد مگر آنکه دانستیم که ندانسته‌ایم .

۱ - همین کتاب ص ۶۵۴

۲ - «رباعیات خیام» با مقدمه دکتر فریدرخ روزن طبع برلین ص ۹۷



علم انسان به حقایق موجودات اندک است معاد شناسی ج/ ۷

ترسم بروم عالم جان نادیده

بیرون روم از جهان جهان نادیده

در عالم جان چوروم از عالم تن

در عالم تن عالم جان نادیده<sup>(۱)</sup>

و نیز فخر رازی گوید :

نَهَايَةُ إِقْدَامِ الْعُقُولِ عِقَالٌ

و غَايَةُ سَعْيِ الْعَالَمِينَ ضَلَالٌ

و لَمْ نَسْتَفِدْ مِنْ سَعِينَا طُولَ عُمُرِنَا

سِوَى أَنْ جَمَعْنَا فِيهِ قَيْلَ وَقَالُوا

وَارَوَّحْنَا مَحْبُوسَةً فِي جُسُومِنَا

و حَاصِلُ دُنْيَانَا أَذًا وَ وَبَالٌ<sup>(۲)</sup>

و معنای این ابیات چنین است :

«آخرین درجه اقدام کردن عقل‌ها در مسائل پابستگی است ؛

و نهایت کوشش دانایان تحیر و گم شدن است . و ما در مدت طول عمر

خود از کوششی که نمودیم بهره‌ای نیافتیم غیر از آنچه مستی از گفتگوها

اندوختیم . و ارواح ما پیوسته در اجساد ما زندانی بود ؛ و حاصل در

نتیجه دنیای ما اذیت و وبال است .»

و از زمخشری است .

الْعِلْمُ لِلرَّحْمَنِ جَلَّ جَلَالُهُ

وَ سِوَاهُ فِي جَهْلَاتِهِ يَتَعَمَّعُ

۱ - «علل گرایش به مادیگری» ص ۲۴

۲ - «کشکول شیخ بهائی» ج ۱ ص ۶۲ از طبع مصر .

مَا لِلتُّرَابِ وَ لِلْعُلُومِ وَ إِنَّمَا  
يَسْعَى لِيَعْلَمَ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ<sup>(۱)</sup>

و معنای این رباعی این چنین است :

«علم و دانش اختصاص به خداوند جلّ جلاله دارد؛ و ما سوی خداوندی در گرداب‌های جهل چون غریق‌ی که غوطه می‌خورد، و از زیر آب صدای نامفهومی می‌کند، دانشش ضعیف و نامفهوم و پیوسته با آن دست به گریبان است .

خاک را چه مناسبت که بساحت علوم دست یابد، و فقط کوشش او در این است که بداند که نمی‌داند» .

باری تمام این سخنان برای اینست که انسان دارای علمی کوتاه و کم، و عالم تکوین اسرار آفرینش علمش بلند و بسیار؛ و با هر ذره از موجودات رقیب و حفیظی است؛ و انسان چنین نپندارد که چون خود را به تغافل زند، عالم گون و جهان آفرینش هم از او غافل است .

حضرت استادنا المکرّم آية الله آقای حاج شیخ مرتضی حائری یزدی مدّ ظلّه العالی که فعلاً از اساتید برجسته و طراز اوّل حوزه مقدّسه علمیّه قم و دارای فضائل اخلاقی و مکارم شیم می‌باشند، داستانی بسیار آموزنده و تربیت کننده نقل کردند از جناب ثقه معتمد حجّه الاسلام آقای حاج شیخ اسمعیل چایلقی که از اعظام علمای طهران و مدرّسین اخلاق و مروجین شریعت غراء هستند :

۱- همان کتاب و همان صفحه .

آقای حائری فرمودند: آقای چاپلقی برای من بدون واسطه نقل کرد که من با پدرم و جماعتی با کجاوه و دلیجان و الاغ از چاپلق عازم تشرّف به ارض اقدس علی بن موسی الرضی علیه آلاف التحیّة والثناء شدیم؛ و در آن زمان که وسیله سواری منحصر در اینها بود، از چاپلق که از قراء اراک است تا طهران با الاغ و کجاوه ده روز طول می کشید و از طهران تا مشهد مقدّس یک ماه به طول می انجامید.

معمولاً قافله که از طهران حرکت می کرد یکسره می رفت تا شاهرود که میانه راه است؛ و در آنجا دو روز برای حمام و رخت شوئی و استراحت توقّف می نمود؛ چون در طول پانزده روز از طهران به شاهرود مردم بسیار خسته و چرک و کثیف می شدند؛ و برای استحمام و شستن لباس ها یک روز، برای استراحت روز دوم را قرار می دادند.

روز اوّل که قافله وارد شاهرود شد، و بنا بود همه به استحمام و تطهیر و تنظیف اُبسه مشغول شوند، من فقط مشغول شستن لباس های پدرم شدم؛ و او را به حمام بردم و به طور کامل تنظیف نمودم؛ به طوری که روز سپری شد و من قادر بر شستن لباس های خودم و استحمام خودم نشدم؛ و فردا که بنا بود همه بخوابند و استراحت کنند تا در اول شب قافله حرکت کند همه خوابیدند؛ و از آن جمله پدرم نیز استراحت نمود، من به شستن لباس های خودم مشغول شدم، و همه را تنظیف و تغسیل نمودم، و از خود استحمام نمودم تا روز به سر آمد، و ابداً استراحتی نکردم، و آنقدر خسته و فرسوده بودم که حدّ نداشت.

شب مردم نماز مغرب را خوانده، و سوار شدند، و به راه افتادند؛

قدری که راه رفتیم من دیدم به هیچ وجه طاقت سواری و برقراری بر روی مرکب را ندارم ؛ و آنقدر خواب و خستگی بر من غالب است که هم اکنون است که از روی مرکب به زمین بیفتم ؛ با خود گفتم از الاغ پیاده می شوم و کنار جاده یکساعت می خوابم و سپس بیدار می شوم ؛ و با سرعت خود را به قافله می رسانم ؛ چون شخص پیاده معمولاً سرعتش از قافله و مال بیشتر است .

پیاده شدم ؛ و در بیابان کنار همان راه خوابیدم ؛ یک مرتبه بیدار شدم دیدم آفتاب از آسمان بالا آمده ؛ و غرق عرق شده ام ؛ و تمام خستگی من برطرف شده است ! ولی یک شب تمام و مقداری از روز را خوابیده ام خدایا چکنم ؟ و چگونه به قافله برسم ؟ و در این بیابان مال رو که جای پای مال بسیار است ، از کدام راه بروم که خود را برسانم ؟ و بین من و قافله یک شب راه فاصله است چگونه خود را می توانم برسانم ؟

در این حال دیدم ناگهان دو نفر نزد من آمدند ؛ و درتن یکی از آنها لباس نمدی بود که نیمه آستین داشت و به من گفت : برخیز و از این راه برو به قافله می رسی ! و یکی از آن راهها را که جای پای مال بود نشان دادند .

من برخاستم و به راه افتادم ، تقریباً پنج دقیقه ای که راه رفتم به قهوه خانه ای که در کنار استخری بزرگ واقع بود رسیدم ؛ من در آن قهوه خانه رفتم و یک استکان چائی خوردم ؛ صاحب قهوه خانه خواست استکان دیگر بیاورد قبول نکردم ؛ چون قیمت دو استکان مجموعاً سه شاهی می شد و من بیش از ( صد دینار که دو شاهی بود ) با خود همراه

نداشتم و بقیه پول ها نزد پدرم ، و با اسباب های من با قافله رفته بود .

قهوه چی پرسید چرا یک چای دیگر نمی خوری؟! گفتم صد دینار بیشتر ندارم ؛ گفت قبول دارم و به همان دو شاهی یک استکان دیگر چای خوردم و بعد به راه افتادم و تقریباً پنج دقیقه راه آمدم رسیدم به کاروانسرای ، و دیدم قافله ما در اینجا پیاده شده اند و مخصوصاً پدرم هنوز داخل کاروان سرا نرفته و به پشت دیوار کاروان سرا نشسته و تکیه داده است .

پدرم گفت : ما الآن از راه رسیده ایم ، تو کجا بودی ؟ من قضیه را نقل کردم و گفتم که فقط ده دقیقه من راه آمده ام تا رسیده ام ؛ گفت عجب ! ما از شب تا صبح راه پیموده ایم ؛ چگونه تو این مسافت طویل را در این مدت کوتاه آمده ای؟! این مسلماً در اثر تصرف و راهنمایی آن دو مرد که رجال الغیب بوده اند می باشد .

حضرت آقای حائری می فرمودند : اینک آقای چاپلقی حیات دارند و من در عدالت ایشان و صدق این داستان هیچ شبهه ای ندارم .

باری این داستان و چه بسا نظائری که از مشابه آن اتفاق افتاده است ؛ بطور حتم دلالت بر یک سلسله ارتباطاتی بین موجودات دارد یعنی اولاً اطلاع بعضی از ارواح طیبه و طی زمین و وصول به مقصد به اسرع وقت و استراحت در روی زمین و چیزهای دیگری که با دقت معلوم می شود ؛ پس چرا انسان از این ارتباطات غافل است ؟ و این جهان را

مرکب از اجزاء متفرّق و مشتّت می‌داند در حالی که همین طوری که از نقطه نظر فیزیکی بین اجزاء این جهان ، این ربط عظیم و عجیب برقرار است ، و ارتباطات جهان ماده از نقطه نظر ماده ، فلاسفه و متفکران را مبهوت و حیرت‌آسا ساخته است ، همین‌طور از نقطه نظر معنی و ارتباطات روحی و نفسی بین این جهان ربط عجیب و عظیم موجود است .

تا نگرید طفل کی نوشد لبن      تا نگرید ابرکی خندد چمن <sup>(۱)</sup>  
تا نگرید طفلک حلوا فروش      دیگ‌بخشایش کجا آید به جوش <sup>(۲)</sup>

و حاصل آنکه علوم انسانی بسیار اندک است و اسرار و غوامض این جهان بسیار فراوان ، در هر موجودی بلکه در هر ذره‌ای یک جهان اسرار مختصّ به آن وجود دارد ، که انسان ابداً از آن خبری ندارد ؛ و بنابراین در برابر این علوم و اسرار و حقایق و اطوار هستی و جهان آفرینش ، علوم انسان به قدر ذره‌ایست در برابر امواج نورانی خورشید عالم‌تاب که تمام فضای عالم اجرام و ستارگان و کهکشان‌ها را فرا گرفته است ؛ یا به قدر قطره‌ای در مقابل اقیانوس‌های آب که سه ربع جهان را غیرمسکون ساخته است ؛ بلکه از این اقیانوس هم کم‌تر و کوچکتر ؛ بلکه می‌توانیم بگوئیم : صفر در برابر بی‌نهایت .

علوم و اسرار و واقعیّات به اندازه‌ای گسترده و پهناور است که اگر انسان در تمام مدّت عمر زحمت بکشد و رنج برد و تحمّل مشاقّ کند با فرض اینکه دارای فکر عالی و سرشار باشد ؛ از حقیقت و اسرار

۱- «مثنوی» طبع میرخانجی ج ۲ ص ۱۱۵ سطر ۱۱ .

۲- همین کتاب ص ۱۱۶ سطر ۲۳ .

نهفته در یک سلول نمی تواند اطلاع حاصل کند ؛ تا چه رسد به آنکه  
 علمش از این سلول گسترش بگیرد به تمام موجودات و عوالم و بواطن  
 آنها و مبدا و منتهای مسیری که آنها دارند ؛ جز ذات اقدس حق عالم  
 السر و الخفیات و علام الغیوب که می تواند علم پیدا کند ؟

و علاوه براین ، علم هر موجودی در حیطه خود آنست ؛ انسان علم  
 به عالم حیوان ندارد حیوان علم به انسان ندارد ؛ انسان علم به نبات  
 ندارد ؛ نبات علم به انسان ندارد ؛ نه نباتات از جمادات خبری دارند ؛  
 نه جمادات از آنها ؛ هیچ موجودی را علم به موجود دگر نیست ، هر  
 موجودی از خود خبر دارد آنهم بسیار بسیط و ساده و بطور اجمال .

حضرت جمال الحقّ و مرآت العارفين مرحوم آية الله حاج شيخ  
 محمد جواد انصاری همدانی رضوان الله علیه می فرمودند : روزی که  
 حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام زمین را حفر می کرد ،  
 در آن طبقات زیر زمین کلنگش به سنگی گرفت و سنگ شکافته شد ،  
 و در میان آن کرم ریزی به چشم خورد .

حضرت موسی عرضه داشت : بار پروردگارا ! می خواهم بدانم  
 این کرم ریز را در وسط این سنگ در تاریکی های اعماق زمین برای چه  
 آفریدی ؟

فوراً خطاب رسید : ای موسی ! این کرم هم روزی هفتاد مرتبه از  
 من می پرسد : موسی را برای چه مصلحتی آفریدی ؟

انسان که اشرف مخلوقات است ، به اینست که قابل انعطاف است ،  
 و آن قوا و استعدادی که به او داده شده است می تواند ترقی دهد و به

جلو برود و علوم خود را گسترده کند؛ ولی به واسطه اشرف مخلوقات بودن خود، نمی‌تواند انکار شعور و ادراک از بقیه موجودات بنماید.

پس بنابراین تمام موجوداتی که شهادت می‌دهند دارای علم و شعور و ادراکند. ما نمی‌فهمیم.

وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ  
(آیه ۴۴ از سوره ۱۷ اسراء)

«هیچ چیزی نیست مگر آنکه با حمد خدا تسبیح می‌گوید ولیکن شما مردم تسبیح آنها را نمی‌فهمید».

يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ (آیه ۱۳ از  
سوره ۱۳ رعد)

«صدای رعد و آسمان غرشی که به گوش می‌رسد، به حمد خداوند تسبیح می‌کنند؛ و فرشتگان از خوف و خشیت حق با حمد خود تسبیح گویانند».

آری همینست که وجود و حیات و علم در همه موجودات ساری است؛ زیرا ایجادنطق را تسبیح نمی‌گویند و همچنین شهادت نمی‌نامند و بنابراین اساس خداوند تعیب و تعییر می‌کند افرادی را که به موجودات بی‌جان عشق ورزیده و آنان را عبادت کرده‌اند.

وَ مَنْ اضَلُّ مِنْ يَمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ اِلٰى  
يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دَعَائِهِمْ غَافِلُونَ \* وَ اِذَا حُشِرَ  
النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ اَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ  
(آیه ۵ و ۶ از سوره ۴۶ احقاف)



«و کدام کس گمراه‌تر از آن که غیر از خداوند کسی را بخواند که تا روز قیامت هم قدرت بر اجابت او را ندارد؟ و علاوه آنان تنبّه و توجّهی هم به خواندن اینان ندارند؛ و در زمانی که مردم برای قیامت محشور گردند، آنان دشمنان اینان بوده، و از عبادت‌های اینان تبری جسته و نسبت به آن کافر می‌باشند.»

و بنابراین اساس است که قرآن کریم عشق بازی و عبادت را با موجودات فاقد شعور و بی‌روح غلط می‌داند؛ قرآن می‌گوید: شما که این بت‌ها را می‌پرستید؛ عمل غلطی انجام می‌دهید! چون بت فاقد شعور و ادراک است؛ اگر واقعاً بدانید که این بت در عالم تسبیح دارد؛ شعور و ادراک و فهم دارد و بدانید که این شعور و فهم، علم و فهم خداست که در آن متجلی شده است؛ در این صورت سجده کردن بت سجده کردن خداست؛ چون وقتی شما به بت سجده کردید از نقطه نظر اینکه موجودی است ظلّی و فانی و استقلال ندارد و فهم است و قادر و عالم است به قدرت و علم خدا، و خلقتی است از مخلوقات خدا، و ربط با خدا دارد؛ و مرکز تجلّیات نور و اسماء و صفات حقّ است؛ پس بنابراین دیگر از این جهت سجده شما با سجده خدا فاصله‌ای ندارد؛ چون ظهور خداست و شما به عنوان همین معنای ظهور بر آن سجده می‌کنید؛ و از این آئینه و آیه خدا را می‌نگرید و مشاهده می‌نمائید پس این سجده سجده به خداست.

مانند امام و پیغمبر که توجّه به آنان از جهت عنوان مرآتیت و آیتیت عین توجّه به حقّ است.

أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ( آیه ۱۱۵ از سوره ۲ بقره )

«به هر طرف که روی خود را به گردانید! پس آنجا وجه الله

است.»

به هر کجا که می‌خواهی سجده کن! به زمین سجده کن! به سنگ سجده کن! به بت سجده کن! تفاوتی ندارد؛ علت عدم جواز سجده به بت آنست که ما بت را موجود بی‌روح و بی‌ادراک می‌دانیم؛ و بنابراین انسان باروح و زنده و باشعور و ادراک سجده کند در برابر موجود فاقد این معانی، کرنش کند در مقابل بت مرده؛ این غلط است؛ و از همین جهت است که قرآن از چنین سجده‌ای مواخذه می‌کند که:

أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ وَلَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ

( آیه ۲۱ از سوره ۱۶ نخل )

«بت‌ها مردگانند: زنده نیستند؛ ابداً شعور و فهم ندارند که در چه وقت مبعوث می‌شوند»؛ آن وقت شما می‌آئید و به آنها سجده می‌کنید در روز قیامت همین بت‌ها که شما آنها را کور و کر و جاهل می‌دانید! و آنها را می‌پرستید، و سجده می‌کنید! زبان درمی‌آورند و به عبادتی که شما نموده‌اید کافر می‌شوند. چون دارای حیات و شعور و ادراکند؛ و این سجده‌ای که به آنها می‌کنید غلط است الآن آنها با زبان خود به شما می‌گویند: سجده نکنید! ردّ شوید! ما را در مقابل خدا قرار ندهید! ولی مانمی‌فهمیم و به سجده می‌افتیم، در روز قیامت که چشم ملکوتی و گوش ملکوتی ما باز می‌گردد صدای آنان را می‌شنویم و دور باش آنها را ادراک می‌نمائیم وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ.

شهادت اعضاء و جوارح در قیامت، مختص بدوزخیان است معادشناسی ج/ ۷

می‌گویند: پروردگارا ما اینها را به عبادت خود دعوت نکردیم؛ ما نسبت به این عمل کافریم! ما این عبادت‌ها را در دنیا مطرود می‌دانیم و محکوم می‌کنیم؛ این انسان بدبخت مسکین اشتباه کرده است که ما را عبادت کرده است و ما از چنین عبادت‌هایی بیزار می‌شویم.

بت‌ها در آنجا تکلم دارند و سخن می‌گویند؛ و شهادت می‌دهند بر بطلان عبادت انسان نسبت به آنها

در کافی با سند متصل خود روایت می‌کند از محمد بن سالم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که در ضمن حدیث مفصّلی فرموده‌اند:

وَلَيْسَتْ تَشْهَدُ الْجَوَارِحُ عَلَى مُؤْمِنٍ إِنَّمَا تَشْهَدُ عَلَى مَنْ  
حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُعْطَى كِتَابَهُ  
بِیَمِينِهِ <sup>(۱)</sup>.

اعضاء و جوارح بدن مؤمن در روز قیامت بر علیه او شهادت نمی‌دهند؛ بلکه شهادت می‌دهند بر علیه کسانی که حکم عذاب برای آنان مسجّل شده است؛ و اما مومن پس نامه عمل او از طرف راست به او داده می‌شود.

و همان‌طور که در آیه شریفه ذکر شد: وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ در روایات نیز وارد است که شهادت اجزاء بدن اختصاص به اهل معصیت دارد؛ و جوارح و اعضاء مومنان بر آنان گواهی نمی‌دهند.

و چون حضرت باقر علیه السلام در حدیث گذشته فرمودند که: جوارح

---

۱ - «معاد» علامه طباطبائی مدّ ظلّه نسخه خطّی ص ۴۵.

شهادت می دهند بر آن کسانی که کلمه عذاب بر آنها زده شده است و از جمله حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ استفاده کرده اند ؛ ممکن است که کلام آن حضرت از این آیه استنتاج شده باشد ؛

وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَنَّهُمْ كَانُوا حَاسِرِينَ ( آیه ۲۵ از  
سوره ۴۱ سجده ).

«ما برای (دشمنان خدا) رفیقان و یارانی قرین وهم جفت گماشتیم که تا آنچه در آینده در برابر آنهاست از شهوات و غفلات و نسیان خدا برای آنها زینت دهند ؛ و در آنچه در گذشته به پشت سرانداختند از امور فانی شده اعتباریّه از مقامات و ریاست ها بدان متکی گردند ؛ و مُهَر و گفتار حتمی عذاب خدا بر آنها لازم شد و ثابت گردید ، در زمره کسانی که قبل از آنها در میان امت های پیشین بودند ، از طائفه جنّ و انس که روزگار خود را با ضرر و زیان و خسران به سرآوردند .»

در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» و در کتاب مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه وَارِد است که از حضرت صادق عليه السلام درباره گفتار خداوند تعالی : شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ تا آخر این آیه سؤال شد .

حضرت فرمودند ؛ يَعْنِي بِالْجُلُودِ الْفُرُوجَ وَالْأَفْحَادَ <sup>(۱)</sup> مراد از پوست های بدن آلات رجولیت و انوثیت و ران های بدن هاست .  
و در «تفسیر علی بن ابراهیم» نیز وارد است که :

۱ - «معاد» علامه طباطبائی مدظله نسخه خطی ص ۴۵ .

قَالَ الرَّسُولُ: إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دَفَعَ إِلَى كُلِّ  
 إِنْسَانٍ كِتَابَهُ فَيَنْظُرُونَ فِيهِ فَيُنْكِرُونَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا مِنْ  
 ذَلِكَ شَيْئاً فَيَشْهَدُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ: يَا رَبُّ  
 مَا لَيْكُكَ يَشْهَدُونَ لَكَ ثُمَّ يَحْلِفُونَ أَنَّهُمْ لَمْ يَعْلَمُوا  
 مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَهُوَ قَوْلُهُ: ثُمَّ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ فَيَحْلِفُونَ  
 لَكُمْ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى السِّتِّهِمْ وَ يُنْطِقُ  
 جَوَارِحَهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ<sup>(۱)</sup>.

امام الرسول فرمودند: چون خداوند تعالی خلائق را در روز قیامت  
 مبعوث فرماید و گردآورد نامه عمل هر کس را به صاحبش می‌رساند؛ آنان  
 در نامه عمل خود نظر می‌کنند؛ و یک باره همه را انکار می‌نمایند و می‌گویند:  
 ما ابداً چنین کارهائی را انجام نداده‌ایم و از اینها به هیچ وجه من‌الوجه  
 اطلاعی نداریم.

در این حال خداوند فرشتگان را به گواهی می‌خواند و فرشتگان  
 همه گواهی می‌دهند.

آنان می‌گویند: بار پروردگارا! اینها که شهادت دادند فرشتگان  
 تو بودند، و گواهی به نفع تو دادند؛ و سوگند یاد می‌کنند که ما ابداً  
 چنین کارهائی را به‌جای نیاورده‌ایم! و اطلاعی از این اعمال نداریم!  
 و اینست معنای گفتار خداوند متعال: که سپس خداوند ایشان را  
 برمی‌انگیزد و آنان برای شما سوگند دروغ یاد می‌کنند؛ و چون کار

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم» ص ۵۹۱ با مختصر اختلافی در لفظ آورده

به اینجا می‌رسد پروردگار تعالی بر دهان‌های آنها مهر می‌زند و اعضاء و جوارح بدن آنها به آنچه در دنیا به جای آورده‌اند گواهی می‌دهد. خداوند به حقّ محمّد و آل الطاهرین پیوسته ما را بیدار بدارد؛ و یک لحظه به خودمان واگذار نکند.

مجلس چهل و هشتم

شهادت زمان و مکان در قیامت





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (مجلس چهل و هشتم)

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله  
على محمد وآله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان  
الى يوم الدين .

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

وَتِلْكَ الْاَيَّامُ تَدَّوَلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ  
آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِي \*  
وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ

( آیه ۱۴۱ و ۱۴۲ از سوره آل عمران )

«و این روزهای روزگار را ما به اختلاف احوال در میان مردم  
و خلائق می گردانیم ؛ و به علت آنکه مقام و منزلت کسانی که ایمان  
آورده معین و معلوم شود ؛ و خداوند از میان شما گواهانی را بر اعمال  
مردم بگیرد و مشخص نماید ؛ و خداوند البته ستمکاران را دوست  
ندارد ؛ و دیگر به علت آنکه اهل ایمان را از هر گونه عیب و نقصی  
پاک و پاکیزه گرداند ؛ و اهل کفر را به پاداش ظلم و کفرشان محو و نابود  
سازد.»

از این آیه مبارکه می‌توان استفاده کرد که یکی از زمره گواهانی که بر اعمال انسان گواه هستند همین روزهاست؛ ایام است؛ اینها گواهان بر اعمال انسان هستند؛ ساعات، دقائق، روزها، شبها، ماهها، سالها، ایام شریفه، روزهای جمعه، لیالی شریفه، و روزهای مبارکه اعیاد، زمانها مکانها، زمینها، کوهها، بقاع، مساجد، اماکن متبرکه، و مشاهد مشرفه، شهادت دهندگانی بر انسان هستند.

اجمالاً برای اینکه قدری این مطلب به اذهان نزدیک شود و بسیار بعید به نظر نرسد مقدمه کوتاهی از ادله عقلیه بیان می‌کنیم؛ و بعداً از ادله نقلیه که در این باره آمده است استشهاد می‌نمائیم.

همچنانکه ذکر کرده‌ایم، در حکمت متعالیه به برهان رسیده است که هر موجودی از موجودات گرچه یک ذره نامرئی باشد به قدر خود دارای حیات و قدرت و علم هستند؛ و بنابراین تمام عالم وجود دارای این سه خاصیت است؛ و ما در هر چیزی که بتوان نام وجود و موجود بر آن نهاد، چیزی را نمی‌توانیم بیابیم که از این مزایا عاری باشد.

این حرکاتی که در بدن انسان هست؛ فعل و انفعالاتی که در بدن هست، در ابدان حیوانات هست؛ در درختان هست؛ در نباتات و جمادات هست؛ در کرات هست؛ حرکت جوهریه باشد و یا حرکت اتمی و یا سایر حرکات، تمام بر اساس قدرت و حیات و ادراک آن موجود بر حسب ظرفیت و سعه ماهیت اوست؛ و در این فلسفه کلیه ابداً در عالم وجود مورد استثنائی را نمی‌توان یافت.

و از طرف دیگر می‌دانیم آنچه از اشیائی که در خارج موجود

شوند ، بعد از وجود دیگر طریان عدم بر آنها محال است ؛ چیزی که موجود شد در عین موجودیت محال است معدوم باشد ؛ وجود و عدم متناقضند .

بلی با یک خصوصیت دگری ماده مشترکه لباس عدم می پوشد : این درخت الآن موجود است ؛ در ساعت بعد آنرا می برند و چوب است ؛ و بعداً آنرا می سوزانند و ذغال است ؛ و سپس خاکستر می شود . این حالات مختلف دلالت بر عدم نمی کند ؛ درخت در آن زمانی که درخت بوده ، در ظرف کون و دهر الی الأبد درخت است ، در ظرف دیگر چوب و ذغال و خاکستر می شود .

بنابراین افعالی که انسان انجام می دهد ربط و نسبتی با موجودات خارجی دارد ؛ چون معدوم نمی شود ؛ و آن موجودات خارجیه مرتبط با آن ، از آن فعل باخبرند ادراک و شعور دارند .

بنده که در اینجا نشسته ام و تکلم می کنم این کلام یک فعل است و نسبتی دارد ؛ اولاً در این زمان واقعت ؛ ثانیاً در این مکان واقعت ؛ و از نقطه نظر وضع و محاذات مواجه با آقایان هستیم ! وضع آقایان رو به قبله است ؛ دیوارهای اطراف و سقف و زمین در شرایط خاصی جلو و پشت ما را احاطه کرده است ؛ و خلاصه تمام اینها روابطی است که بین ما و سخن ما و این موجودات خارجی ربط می دهد ؛ چون فعل ما صادر از ذات ماست ؛ پس همین نسبتی را که فعل ما با این موجودات خارجی دارد ، ذات ما هم باید این نسبت را داشته باشد .

پس ذات ما که وجود پیدا کرد . و این فعل از آن صادر شد ؛ ذات

ما آن نسبت را با موجودات خارجی پیدا می‌کند؛ و به تَبَعِ آن، افعالی که از این ذات سر می‌زند با موجودات خارجی ربط پیدا می‌کنند؛ و لازمهٔ ربط با موجودات خارجی نسبت است که بین این فعل و ذات؛ و بین آن موجودات خارجی پیدا می‌شود؛ و نسبت دو طرف می‌خواهد یکی این طرف و یکی آن طرف؛ و گرنه تحقق نسبت محال است؛ پس به مجرد تحقق ذات، تمام ربط و نسبت و طرفین نسبت متحققند.

و بعد از این که ثابت کردیم که آنچه در عالم وجود موجود گردد، و لباس هستی دربرکند؛ پیوسته باقی است و دارای حیات و علم و قدرت است؛ پس تمام موجودات و افعال آنها باقی هستند؛ با تمام خصوصیات باشعور و ادراک؛ و نتیجه اینکه ما که فعلاً در اینجا نشسته‌ایم ما زنده هستیم! تمام نسبت و ارتباطاتی که داریم آنها هم زنده هستند!

زمانی که در آن قرار دادیم زنده است و شعور دارد؛ مکانی که در آن قرار داریم زنده است و شعور دارد. این مسجد، دیوارهای مسجد، سقف و فرش مسجد، ستون‌های مسجد، منبر و آجرها، و ملات‌های روز آجرها، گچ‌ها، آهن‌ها، درها همه زنده و با شعورند؛ گرچه ما همه را ساکت و صامت می‌بینیم چون راه فهم و ادراک ما محدود است و بیش از حیطة و حد اعطاء شده به ما حق ورود به موجودات خارجی را نداریم؛ ولیکن در عالم وجود غوغائی است از سَمْع و بَصَر و فهم و شعور که این موجودات حائز هستند.

اما در حشر همه زنده و سمیع و بصیر در نزد انسان جلوه دارند.

عالم افسرده است و نام او جماد  
جامد افسرده بود ای اوستاد  
باش تا خورشید حشر آید عیان  
تا بینی جنبش جسم جهان  
چون عصای موسی اینجا مار شد  
عقل را از ساکنان اخبار شد  
پاره خاک تو را چون زنده ساخت  
خاک ها را جملگی باید شناخت  
مرده زین سویند وز آن سو زنده اند  
خامش اینجا و آن طرف گوینده اند  
چون از آن سوشان فرستد سوی ما  
آن عصا گردد سوی ما ازدها  
کوه ها هم لحن داودی شود  
جوهر آهن به کف مومی شود  
باد حمال سلیمانی شود  
بحر با موسی سخندانی شود  
ماه با احمد اشارت بین شود  
نار ابراهیم را نسیرین شود  
خاک قارون را چو ماری درکشد  
اُسْتُن حَنَانَه آید در رَشَد  
سنگ احمد را سلامی می کند  
کوه یحیی را پیامی می کند

جمله ذراتِ عالم در نَهان  
 با تو می‌گویند روزان و شبان  
 ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم  
 با شما نا مَحَرمان ما خاُمَشیم  
 چون شما سوی جمادی می‌روید  
 مَحَرم جان جمادان کی شوید؟  
 از جمادی در جهانِ جان روید  
 غُلغلِ اَجزای عالم بشنوید  
 فاش تَسبیح جمادات آیدت  
 وسوسهٔ تاویل‌ها بر بایدت  
 چون ندارد جان توقندیل‌ها  
 بهر بینش کرده‌ای تاویل‌ها<sup>(۱)</sup>

این از نقطهٔ نظر برهان علمی که بدان فقط اشاره‌ای شد؛ و اصل این برهان در حکمت بیان می‌شود؛ پس بنابراین ما سروکار داریم با یک عالم از زندگی و با یک عالم از قدرت و علم؛ و در هر ساعت و هر لحظه هر جا برویم و هر کاری بکنیم مواجه هستیم با یک دنیا از حیات و علم؛ و یک لحظه نمی‌توانیم خود را بیابیم در جایی که آنجا فاقد شعور و علم باشد؛ و در آن محوطه ما از علم الهی در مظاهر آن ظهور مطلق بر کنار باشیم.

و در آن صقع و ناحیه زندانی باشیم در زندان جهالت فرو رفته‌ایم

۱- «مثنوی ملای رومی» جلد سوم طبع میرخانی ص ۲۲۷.

به علّت عدم ادراک این واقعیت؛ و گرنه آنچه ما را فرا گرفته از زمان و مکان و سایر اعراض بدون شعور و بدون قدرت و حیات نیستند.

عَالَمُ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي  
الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ  
مُبِينٍ \* لِيَجْزِيَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (آیه ۳ و ۴ از سوره ۳۲ سبأ)

«در آیه اول می فرماید: خداوند به پنهانی‌ها عالم است و از حیطة علم او به قدر وزن یک ذره و نه کوچکتر از ذره و نه بزرگتر از ذره نه در زمین و نه در آسمان‌ها پنهان نمی شود؛ و بلکه همه در کتاب آشکارای خداوند موجود است.»

و در آیه دوم می فرماید: «برای آنکه خداوند پاداش نیک دهد کسانی را که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، که البته برای انسان آموزش خداوندی و رزق و روزی کریمانه‌ای خواهند داشت.»

با دقت در این آیات بدست می آید که خداوند که خود را عالم - الغیب معرفی می کند. و چنین می گوید: که هیچ ذره‌ای از او پنهان نیست؛ می فرماید: همه اینها در کتاب مبین هستند؛ یعنی در کتاب تکوین و جان و روح این عالم؛ پس علم خدا همان کتاب تکوین است و هر موجودی از موجودات علم حضوری خداست؛ و وجودش علم خدا است؛ پس سراسر عالم کون و تحقق خارج عین علم فعلی خداست تبارک و تعالی.

و سپس جزای مؤمنین و عاملین به اعمال صالحه را بر این امر مترتب می‌کند یعنی چون خدا علم دارد و علم او کتاب تکوین است بنابراین طبق این کتاب مبین پاداش نیکو به مؤمنان می‌دهد؛ و بنابراین به خوبی به دست می‌آید که موجودات خارجی دارای علم و شعورند؛ و شهادت و گواهی می‌دهند که از روی آن خداوند مؤمنان را به اجر جزیل مغفرت و رزق کریم مأجور می‌دارد؛ و از جمله موجودات زمان و مکان است.

زمان و مکان بیدارند و اعمال را در خود گرفته ثبت و ضبط می‌کنند؛ حتی لحظات انسان را، چشم برهم نهادن و مژگان زدن را، و حتی تفکر انسان و تعقل او را در خود گرفته و تحمل می‌کنند؛ و سپس ادا می‌نمایند؛ امروز می‌گیرند فردا می‌دهند؛ امروز گیرنده و فردا پس دهنده هستند؛ امروز روز لُف است؛ و فردا روز نشر؛ اعمال یکی پس از دیگری در اتصال زمان پیدا می‌شود و انسان روی این خط تدریجی متصل زمانی مرتباً به جلو می‌رود، و اعمال را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد؛ و در پندار خود چنین ترسیم می‌کند که از بین رفته است، لیکن چنین نیست، چیزی که موجود شد معدوم نمی‌شود.

همه به جای خود محفوظ است، فردا نوار را باز می‌کنند چرخ زمان حقایق را می‌خواند، و مکان حقایق را بروز می‌دهند؛ و انسان خودش را با تمام اعمال و خصوصیات و کیفیات مشاهده می‌کند.

یعنی این صحنه مسجدی که ما در آن هستیم، با تمام این خصوصیات و این معنی گردش و گذشت که خیال می‌کنیم که این ساعت سپری



می‌شوند ، و موجودیت ما فقط به همین لحظاتیست که داریم ، همین مجلس را با تمام جهات ظاهریه و باطنیه فردا می‌نگریم ، نه تنها مانند ضبط صوت‌های مادی ، بلکه تمام موجودات واقع در زمان و مکان و نفس زمان و مکان خصوصیات را با جهان تکوین خود می‌گیرند و شهادت می‌دهند ، از اعمال ظاهری و از خاطرات ذهنی و از نیت قلبی ؛ الآن در اینجا به صورت مُلکی خود می‌گیرند و در آنجا به صورت ملکوتی پس می‌دهند .

مشاهده آن صورت‌های ملکوتی و آن نحوه از شهادت‌های معنوی بسیار عجیب است ؛ و مشاهده آنها در این دنیا قابل تحمل نیست مگر برای برگزیدگان ذات حق تبارک و تعالی .

مرحوم علی بن طاووس رضوان‌الله علیه که از بزرگان علمای اسلام است و از نقطه نظر بینش و مقام یقین و علم و تقوی ، بسیاری او را در رتبه دوم و تالی تلو امام معصوم می‌دانند ؛ و علامه حلی رحمه الله تعالی در کتاب «اجازت بنی زُهره» او را صاحب کرامات باهره و معجزات قاهره توصیف نموده است .

و صاحب تصنیفات و تألیفات بسیار است ؛ کتابی دارد به نام «محاسبه النفس» دو روایت بیان می‌کند . یکی با اسناد خود به محمد بن علی بن محبوب از کتابش با اسناد خود به حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام

قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلِيَّ ابْنَ آدَمَ إِلَّا قَالَ ذَلِكَ الْيَوْمُ  
يَأْبَنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَاَفْعَلْ

بِیْ حَیْرًا ، وَاعْمَلْ فِیْ حَیْرًا أَشْهَدُ لَكَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ  
فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِیَ بَعْدَهَا أَبَدًا وَ دَرِ نَسْخَهُ دِیْگَرِ وَارِدِ اسْت  
کِه : فَقُلْ فِیْ حَیْرًا وَ اعْمَلْ فِیْ حَیْرًا <sup>(۱)</sup> .

حضرت می فرماید : هیچ روزی بر بنی آدم نمی گذرد مگر آنکه  
آن روز می گوید : ای پسر آدم ! من روز جدیدی هستم ! و من بر تو گواه  
و شاهد می باشم ! نسبت به من و برای من کار خوب انجام بده ! و در من  
کار خوب به جای بیاور ! که من در روز بازپسین برای تو گواهی خواهم  
داد ؛ و چون من امروز بروم دیگر تا ابد مرا نخواهی دید !

از این روایت استفاده می شود که روزهای انسان پیوسته یکسان  
نیست ؛ هر روز یک موجود مشخصی است ؛ و هر گاه انسان در آن کار  
خیری انجام داد ، داد و اگر انجام نداد نداد ؛ آن روز دیگر رفته است روز  
بعد روز دیگری است ؛ تشخصات دیگری ، عمل دیگری است .

و دومی را از کتاب «مَسْعَدَةُ بْنُ زِيَادٍ رِبْعِيٌّ» در آنچه او از  
حضرت صادق از پدرش حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که  
فرمودند :

اللَّيْلُ إِذَا أَقْبَلَ تَادَى مُنَادٍ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ الْخَلَائِقُ إِلَّا  
الثَّقَلَيْنِ : يَا بَنَ آدَمَ إِنِّي عَلَى مَا فِي شَهِيدٌ فَخُذْ مِنِّي  
فِيَّئِي لَوْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ لَمْ تَزِدْ فِيَّ حَسَنَةً وَ لَمْ  
تَسْتَعْتَبْ فِيَّ مِنْ سَيِّئَةٍ وَ كَذَلِكَ يَقُولُ النَّهَارُ إِذَا أَدْبَرَ  
اللَّيْلُ <sup>(۲)</sup> .

۱ و ۲ - «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۷ ص ۳۲۵

چون شب داخل شود منادی از جانب حقّ متعال ندا می‌کند به صدائی که تمام مخلوقات خدا غیر از جنّ و انس آن را می‌شنوند: ای پسر آدم! من که شب هستم گواه و شاهدم بر آنچه در من هست، از من بهره خود را برگیر! چون همینکه آفتاب طلوع کند دیگر حسنه و خیری را نمی‌توانی در من وارد سازی و به خیرات و حسنات زیاد کنی! و نه می‌توانی نسبت به گناه انجام داده طلب رضا و عفو کنی!

من گذشتم و رفتم، دوران من تا طلوع آفتاب است.

و همین گفتار را روز می‌گویند در وقتی که دوران شب سپری گردد.

و در «علل الشرایع» با اسناد خود از عبدالله بن علی زراد روایت می‌کند که:

قَالَ سَأَلَ أَبُو كَهْمَسٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : يُصَلِّي الرَّجُلُ نَوَافِلَهُ فِي مَوْضِعٍ أَوْ يَفَرُّهَا؟ قَالَ: لَا بَلْ هِيَئُنَا وَ هِيَئُنَا فَإِنَّهَا تَشْهَدُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ <sup>(۱)</sup>.

ابو کهمس از حضرت صادق عليه السلام سؤال می‌کند که آیا انسان نوافل نمازهایی را که به جا می‌آورد، در جای واحد بخواند؛ یا در مکان‌های جدا جدا متفرقاً بخواند؟

حضرت فرمودند: نه بلکه اینجا و آنجا در جاهای جدا جدا بخواند؛ چون این مواضع مختلف در روز قیامت برای او شهادت می‌دهند.

۱- «بحار الانوار» ج ۷ ص ۲۱۸

روزی در حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام پس از انجام زیارت و خواندن نماز زیارت در سمت پشت سر نشسته بودم و اتفاقاً در جنب من جناب محترم حجة الاسلام آقای علامه لاهیجانی انصاری دامت برکاته نشسته بودند؛ و در آن مکان مقدس ذکر مرحوم قاضی آقای حاج میرزا علی آقا آن فقیه و عارف عالیقدر اسلام به میان آمد؛ و چون جناب ایشان خدمت آن مرحوم در نجف اشرف رفت و آمد داشتند جملاتی را نقل کردند که بسیار شایان دقت است: از جمله آنکه آن مرحوم می فرمودند:

در یک مسجد همیشه نماز نخوانید، به مساجد دیگر نیز بروید! و هر جا دیدید حال پیدا کردید آنجا نماز بخوانید؛ و هر جا که دیدید حال پیدا نکردید مکان خود را تغییر دهید! و از این مسجد به مسجد دیگر انتقال یابید! و خلاصه آنکه توقف در یک مکان بی مورد است؛ و باید دائماً دنبال حال بود؛ و از هر جا به جای دیگر منتقل شد؛ و هر جا حال بهتر بود آنجا را انتخاب نمود، اگر در مسجد کوفه نشد به مسجد سَهله بروید و اگر در مسجد سَهله نشد به مسجد کوفه بروید، و هكذا!

و از جمله آنکه: انسان هیچ وقت نباید مأیوس شود؛ و از دیر کرد نتیجه نباید دست از کارسیر و سلوک بردارد؛ زیرا ممکن است کسی با ناخن زمین را به تدریج بخرشد؛ و سپس ناگهان به اندازه گردن شتر آب زلال و روان جاری شود.

و از جمله آنکه می فرمود: مَنْ كَانَ هَمُّهُ اللَّهُ كَفَاهُ اللَّهُ فِي

جَمِيعِ هُمُومِهِ .

«کسی که اهتمام او در مقصدش خدا باشد ، خداوند کفایت امر او را در جمیع مقاصد و شئونش خواهد نمود».

و از جمله آنکه : روزی از ایشان پرسیدم که در مواقع اضطرار و گرفتاری چه امور دنیوی و یا در امور آخروی و در بن بست کارها به چه ذکر مشغول شویم تا گشایش یابد ؟

در جواب فرمودند : پس از پنج بار صلوات و قرائت آیه الکرسی ، در دل خود بدون آوردن به زبان بسیار بگو : **اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي دِرْعِكَ الْحَصِينَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تَشَاءُ** تا گشایش یابد «بار پرودگار من ! مرا در حصن و پناه گاه خود ، و در جوشن و زره محکم خود قرار بده ! در آن چنان جوشنی که کسانی را که بنخواهی قرار می دهی !»

باری در اینجا یک مسئله مشکل می شود ؛ و آن مسئله توبه است ؛ اگر بنا شود هر کاری را که انسان انجام داده زمین و زمان آن عمل را با تمام خصوصیات معنوی و روحی ضبط کرده باشند و تمام اینها باید در روز قیامت منکشف شوند پس بنابراین توبه چه فائده ای دارد ؟ چه اثری دارد ؟ بعد از آنکه ثابت شد که چیزی که موجود شود دیگر معدوم نمی شود ؛ و عمل خوب و یا بد پس از تحقق آن نیست نمی گردد !؟ در «کافی» محمد بن یعقوب کلینی با اسناد خود از معاویة بن وهب روایت می کند که او می گوید :

**سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحاً أَحَبَّهُ اللَّهُ فَاسْتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ؛ فَقُلْتُ : كَيْفَ يَسْتُرُهُ عَلَيْهِ ؟**

قَالَ: يُنْسَى مَلَكَئِهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَيُوحَى  
إِلَى جَوَارِحِهِ أَكْثَمِي عَلَيْهِ ذُنُوبُهُ وَيُوحَى إِلَى بَقَاعِ  
الْأَرْضِ أَكْثَمِي عَلَيْهِ مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ  
فَيَلْقَى اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ  
مِنَ الذُّنُوبِ (۱).

«شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: چون بنده ای از بندگان خدا توبه جدی و واقعی بنماید، خداوند او را دوست می دارد؛ و در دنیا و آخرت بر روی گناه او پوششی می کشد، و آن گناه را در زیر آن پوشش پنهان می کند.

من عرض کردم: چگونه آن گناه را خداوند نسبت به او مستور و پوشیده می دارد؟

حضرت فرمودند: دو فرشته ای را که بر نوشتن اعمال او گماشته هستند به فراموشی می اندازد؛ که آنچه را که نوشته اند فراموش کنند؛ و خداوند به اعضاء و جوارح این گنهکار وحی می کند که: گناه او را پنهان کنید! و خداوند به محل های مختلف زمین که بر آن ها گناه کرده است وحی می کند که آنچه را بر روی شماها انجام داده است بر او پنهان کنید!

و بنابراین چنین گنهکار تائبی، خداوند را در مقام و موقف لقاء، ملاقات و دیدار می کند؛ در حالی که هیچ چیزی که بر علیه او شهادت به گناهانش دهند وجود ندارد.»

۱- «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۷ ص ۳۱۷ و ۳۱۸

و مفاد و محصل کلام حضرت اینست که: توبه یک حجاب و پوششی است که روی عمل زشت را می‌گیرد، چون همانطور که انسان یک عمل زشت انجام داده است و این خود عملی بوده است؛ توبه نیز خود یک عملی است که در خارج متحقق می‌شود و در عالم تکوین ثابت می‌ماند؛ و اثر آن از نقطه نظر ملکوت یک روکش و حجابی است که روی گناه می‌افتد به طوری که کسی از گناه اطلاع پیدا نمی‌کند.

و نیز در «کافی» با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام وارد است

که فرمودند:

ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ: مَسْجِدٌ خَرَابٌ لَا يُصَلِّي  
فِيهِ أَهْلُهُ، وَ عَالِمٌ بَيْنَ جُهَالٍ وَ مُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ قَدْ  
وَقَعَ عَلَيْهِ الْعُبَارُ لَا يُقْرَأُ فِيهِ <sup>(۱)</sup>.

«سه دسته در نزد خداوند عزوجل شکایت می‌کنند: اول مسجد خرابی که اهل آن مسجد در آن نماز نمی‌خوانند؛ دوم عالمی که در میان مردم جاهل باشد و از او بهره نمی‌برند؛ سوم قرآنی که آویزان شده؛ و غبار بر روی آن فرا گرفته است؛ و مردم آنرا قرائت نمی‌کنند».

در این روایت شریفه، علاوه بر عالمی که شکایت می‌کند، در ردیف عالم، مصحف و مسجد را آورده است؛ و معلوم است که مراد از مصحف همین قرآن نوشته شده در روی کاغذ و تجلید شده می‌باشد، نه حقیقت قرآن که در عوالم بالاست؛ زیرا می‌فرماید مصحفی که آویزان است؛ و روی آنرا غبار فرا گرفته است.

۱- «وسائل الشیعه» طبع بهادری ج ۱ ص ۳۰۴

و معلوم است که مصحف آویزان یک موجود مادی است نه عقلانی؛ ولی معذک در پیشگاه خداوند شکوه دارد؛ و هم چنین مسجد که مکانی است و زمینی است مادی، آن نیز در ردیف عالم در نزد خدا شکایت می‌کند.

مرحوم شهید محمد بن مکی که از فقهای درجه اول اسلام و از نقطه نظر اتقان و احکام مطالب گفتارش در میان علماء سندیت دارد رسلاً از میثم تمّار روایت می‌کند.

و همچنین مؤلف «مزار کبیر» که سیّد فحّار بن معدّ موسوی و یا بعضی از بزرگان افاضل معاصرین او می‌باشد می‌گوید: برای من روایت کرد شریف ابوالمکارم حمزة بن علی بن زهره علوی ادام الله عزّه؛ و با الفاظ خود در شهر کوفه در سنه پانصد و هفتاد و چهار برای من املاء نمود، از پدرش، از جدّش از شیخ ابی جعفر محمد بن بابویه رضی الله عنه از حسن بن علی بیهقی از محمد بن یحیی صوّلی از عون بن محمد کندی از علی بن میثم رضی الله عنه از میثم تمّار که او گفت:

شبی از شبها مولای من امیرالمؤمنین علیه السلام مرا با خود از کوفه به خارج آن برد؛ و به سوی صحرا می‌رفتیم؛ تا آنکه چون به مسجد جُفئی رسید؛ رو به قبله نمود و چهار رکعت نماز گذارد؛ و چون سلام داد و تسبیح گفت؛ دست های خود را برای دعا گشود و چنین گفت:

إِلٰهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ وَ كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَقَدْ



عَرَفْتُكَ وَ حُبُّكَ فِي قَلْبِي مَكِينٌ مَدَدْتُ إِلَيْكَ يَدًا  
 بِالذُّنُوبِ مَمْلُوءَةً وَ عَيْنًا بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةً  
 إِلَهِي أَنْتَ مَالِكُ الْعَطَايَا وَ أَنَا أَسِيرُ الْخَطَايَا وَ مِنْ  
 كَرَمِ الْعُظَمَاءِ الرَّفْقُ بِالْأَسْرَاءِ وَ أَنَا أَسِيرٌ بِجُرْمِي مُرْتَهَنٌ  
 بِعَمَلِي إِلَهِي مَا أَضْيَقَ الطَّرِيقَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ تَكُنْ دَلِيلَهُ  
 وَ أَوْحَشَ الْمَسْلَكَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ تَكُنْ أُنَيْسَهُ<sup>(۱)</sup>. تا آخر دعائی که  
 خواندند .

و سپس صدای خود را کوتاه کردند و به حال اخفات دعائی  
 کردند ؛ و سپس سجده نمودند ؛ و چهره خود را به خاک می مالیدند ؛  
 و صد مرتبه در آنحال اَلْعَفْوُ اَلْعَفْوُ گفتند ؛ و سپس برخاستند ؛ و از  
 مسجد جعفی بیرون آمدند و راه صحرا را در پیش گرفتند و من به  
 دنبالشان می رفتم .

در اینحال به جائی رسیدیم که حضرت خطی بر روی زمین

---

۱- این دعاء طویل است و قریب یک صفحه از صفحات کتاب «بحار -  
 الانوار» طبع کمپانی است و معنای این فقرات ذکر شده اینست ؛ «خدای من !  
 چگونه ترا بخوانم در حالی که معصیت تو را کرده‌ام ؟ و چگونه ترا نخوانم  
 در حالی که تو را شناختم و محبت تو در دل من جای گرفته است ؟ من دست های  
 پر از گناهان خود را به سوی تو گشوده‌ام ! و چشمان پر از امید را به سوی تو  
 دوختم ! پروردگار من ! تو مالک بخشش‌ها هستی ؛ و من اسیر لغزش‌ها ! و از  
 اخلاق کریمانه بزرگانست که با اسیران مدارا می‌کنند . و من اسیر جرم و جنایت  
 خود هستم ؛ و گروگان عمل . خدای من ! چقدر تنگ است آن راههایی که تو  
 راهبرش نباشی و چقدر ترسناک است آن طریقی که تو در آن مونس نباشی !»

کشیدند ؛ و فرمودند : مبادا از این خطّ تجاوز کنی !

من توقّف کردم ؛ و آن حضرت به تنهائی رهسپار شدند ؛ و آن شب شب تاریک و ظلّمانی بود .

من با خود گفتم : آقای خودت و مولای خودت را با وجود این دشمنان بسیاری که دارد ، تنها به دست بلا سپردی چه عذری در نزد خدا خواهی داشت ؟ و در نزد رسول خدا چه خواهی گفت ؟ سوگند به خدا هم اینک به دنبال او روان می گردم ؛ و از حال او جويا می شوم ، گرچه مستلزم مخالفت امر او شده باشد .

من به دنبال او رفتم ، تا رسیدم به جائی که دیدم : آن حضرت تا نصف بدن خود را در چاهی سرازیر کرده و مشغول گفتگو با چاه است ؛ او با چاه سخن می گفت و چاه با آن حضرت .

حضرت احساس کرد که من آمده ام ؛ و ملتفت به من شد و فرمود : کیستی ؟ عرض کردم : من میثم هستم ! فرمود ای میثم ! مگر من به تو امر نکردم که از آن خطّ تجاوز ننمائی !؟

عرض کردم : ای مولای من ! من از گزند دشمنان بر تو هراسناک شدم ؛ و دیگر دل من تاب و توان تحمل و شکیبائی را نیاورد !

فرمود : آیا از آنچه در اینجا گفته ام چیزی شنیده ای ؟!

عرض کردم : نه ؛ ای مولای من ! چیزی نشنیدم . حضرت فرمود :

ای میثم !

وَ فِي الصَّدْرِ لُبَّائَاتٌ      إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي  
نَكَتُ الْأَرْضَ بِالْكَفِّ      وَ أَبْدَيْتُ لَهَا سِرِّي

فَمَهْمَا تُثْبِتِ الْأَرْضُ فَذَاكَ الثَّبْتُ مِنْ بَدْرِي<sup>(۱)</sup>

«در سینه من حاجت‌ها و خواهش‌هائیت که چون سینه من به جهت آنها تنگی کند و خسته شود؛

«با دست خود زمین را می‌کاوم و می‌کنم و آن راز و سرّ درون خود را برای زمین ظاهر می‌کنم و بازگو می‌نمایم؛

«پس هر وقتی که زمین سبز شود، و از آن دانه بروید، آن دانه از آن کشت اسراری است که من در زمین نموده‌ام!»

باید دانست که مراد از کندن زمین با کف دست؛ و پنهان کردن سرّ در آن؛ و انبات زمین از آن سرّ؛ یا کنایه و استعاره ایست طبق محاورات عامه مردم از نداشتن همراز که انسان درد دل خود را به او بگوید: و محتاج شود که راز را بر دل خاک بسپارد؛ و یا واقعاً اراده حضرت این بوده است که با نفس قدسیه خود آن اسرار را در درون خاک و روح و ملکوت زمین بسپارند؛ تا آنکه بعداً از آن زمین اسرار نباتی چون اولیای خدا که صاحب سرّ حضرت باشند پدیدار گردد.

و البته این احتمال دوم اقرب به حقیقت است زیرا حضرت

۱- این روایت را با ذکر آن دعای مفصل مرحوم مجلسی در «بحار - الانوار» طبع کمپانی ج ۲۲ «کتاب المزار» ص ۱۰۵ تا ۱۰۷ و در ج ۹ احوال امیرالمؤمنین علیه السلام بدون ذکر آن دعای مفصل در ص ۴۷۲ آورده است. و نیز محدث قمی در «منتهی الآمال» بدون آن دعا از شیخ شهید در ج اول در احوال اصحاب امیرالمؤمنین طبع رحلی علمیه اسلامیة ص ۱۵۷ ذکر کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در شب تاریک به صحرا بیاید ، و بعد از خواندن نماز و مناجات طویله به درگاه خداوند ، میثم را بگذارد ، و خود به تنهائی برود ، که طبق محاورات مردم ، کنایه و استعاره ادبی با خاک به عمل آورد ؛ این بسیار بعید است .

و از اینجا استفاده می شود که زمین و خاک دارای شعور و ادراک هستند ؛ و امانت و سرّ آن حضرت را ضبط می کنند ، و سپس در وقت رویانیدن گیاه ، با آن گیاه از زمین خارج می نماید .

و روایت جالبی را شیخ کشی از جبرئیل بن احمد از محمد بن عیسی از اسمعیل بن مهران از ابو جمیله مفضل بن صالح از جابر بن یزید جُعیفی روایت می کند که او گفت :

حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام بِسَبْعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ لَمْ أَحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا قَطُّ وَلَا أَحَدٌ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا .

قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ: إِنَّكَ قَدْ حَمَلْتَنِي وَقَرَأَ عَظِيمًا بِمَا حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ سِرِّكُمْ الَّذِي لَا أَحَدٌ بِهِ أَحَدًا، فَرُبَّمَا جَاشَ فِي صَدْرِي حَتَّى يَأْخُذَنِي مِنْهُ شَيْءُ الْجُنُونِ!

قَالَ: يَا جَابِرُ! فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاخْرُجْ إِلَى الْجَبَّانِ! فَاخْفِرْ حَفِيرَةً وَدَلِّ رَأْسِكَ فِيهَا ثُمَّ قُلْ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَكَذَا. <sup>(۱)</sup>

۱- این حدیث در ص ۱۹۴ از «اختیار معرفة الرجال» معروف به (رجال کشی) که به مناسبت جشن هزاره تولد شیخ طوسی دانشکده ادبیات مشهد طبع

«جابر بن یزید جعفی که از خواص اصحاب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است ، می گوید : برای من حضرت باقر علیه السلام هفتاد هزار حدیث و گفتار سرّی بیان کردند که من تا به حال به هیچ کس نگفتم و از این به بعد نیز به احدی نخواهم گفت .

می گوید : من به حضرت امام علیه السلام عرض کردم : فدایت شوم ! شما یک بار سنگین و بزرگی را بر من حمل نمودید به واسطه بیان اسرار شما که من نمی توانم به کسی بازگو کنم ! و چه بسا حرکت و خلجانی از آنها در سینه من پیدا می شود که شبیه حالت جنون است از بازگو نکردن و پنهان نمودن آنها .

حضرت فرمودند : ای جابر ! چون چنین حالی برای تو پیش آید از منزلت به سوی صحرا برو و گودالی را در زمین حفر کن و سر خود را در آن حفره کن و سپس بگو : محمد بن علیّ به چنین و چنان سخنانی مرا آگاه کرده است ؛ و حفره را از آن اسرار خسته کننده خود آگاه کن !»

این روایت نیز مانند روایت پیشین است و بنابراین نباید از راز گوئی با خاک و نگهداری خاک سرّ انسان را تعجب نمود .

<

شده است و در ص ۱۲۸ از «اخبار معرفة الرجال» که متن همان رجال کشی است و در بمبئی به طبع رسیده است آورده شده است ؛

در کتاب «معجم رجال الحدیث» ج ۴ ص ۲۲ از شیخ کشی نقل کرده اند ؛ و مرحوم علامه بحر العلوم در سیروسلوکی که منسوب به ایشانست در نسخه خطی ص ۹۱ با مختصر اختلافی در لفظ آورده اند .

درباره حَجْرُ الْأَسْوَدُ که بر رکن کعبه نصب شده و دارای شعور و ادراک است ، روایاتی به مضامین مختلف وارد شده است ؛ و ما برای نمونه چند تا از آنها را در اینجا می آوریم .

۱- در «علل الشرایع» و «عیون اخبار الرضا» از ابی محمد عطار از محمد بن أحمد از موسی بن عمّر از ابن سنان از ابوسعید قمّاط از بکیر بن اعین روایت است که :

قَالَ : قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : هَلْ تَدْرِي مَا كَانَ الْحَجْرُ ؟  
 قَالَ قُلْتُ : لَا . قَالَ : كَانَ مَلَكًا عَظِيمًا مِنْ عَظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ  
 عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَمَّا أَخَذَ اللَّهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمِيثَاقَ كَانَ  
 أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَأَقْرَبَ ذَلِكَ الْمَلِكُ فَاتَّخَذَهُ اللَّهُ أَمِينًا عَلَى  
 خَلْقِهِ فَالْتَقَمَهُ الْمِيثَاقَ وَأَوْدَعَهُ عِنْدَهُ <sup>(۱)</sup>

بکیر بن اعین می گوید : «حضرت صادق عليه السلام از من پرسیدند : آیا می دانی حجرالاسود چه بوده است ؟ گوید : من گفتم : نه .

حضرت فرمود : فرشته ای بوده است از فرشتگان بزرگ در نزد خداوند عز و جل ؛ چون خداوند از فرشتگان عهد و میثاق گرفت ، اولین کسی که ایمان به خدا آورد و اقرار کرد ، این فرشته بود ؛ بنابراین خداوند او را امین خود بر خلائقش قرار داد ؛ و میثاق را در او وارد کرد و به عنوان امانت و ودیعت نزد او سپرد .

و سپس آن حضرت داستان مفصل آن را بیان می کنند و در آخر روایت می فرمایند :

۱ - «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ص ۸۳۳۹

وَلَمْ يَكُنْ فِيهِمْ أَشَدُّ حُبًّا لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْهُ فَلِذَلِكَ  
 اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ بَيْنِهِمْ وَالْقَمَّةَ الْمِيثَاقَ فَهُوَ يَوْمَ  
 الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَعَيْنٌ نَاطِرَةٌ يُشْهَدُ لِكُلِّ مَنْ  
 وَافَاهُ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ وَ حَفِظَ الْمِيثَاقَ <sup>(۱)</sup> .

«و در میان فرشتگان هیچ فرشته‌ای نبود که محبتش از آن حجر  
 به محمد و آل محمد بیشتر باشد؛ و براین اساس خداوند او را از میان  
 سایر فرشتگان اختیار کرد؛ و میثاق را به او داد پس حجرالاسود در  
 روز قیامت می‌آید در حالی که زبانی دارد گویا و چشمی بینا و گواهی  
 می‌دهد برای هر کسی که به او در این مکان برخورد کرده است و به نزد  
 او آمده است و عهد و میثاق را نزد او استوار نموده است .

۲- در «اختصاص مفید» با سند متصل خود روایت می‌کند از  
 حضرت باقر علیه السلام که چون حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام  
 شهید شدند محمد بن حنفیه فرستاد به دنبال حضرت سجاد علی بن  
 الحسین علیه السلام و با او در خلوت نشست؛ و سپس گفت: ای برادرزاده من؛  
 می‌دانی که رسول خدا منصب امامت و وصایت را بعد از خود به علی بن  
 ابیطالب علیه السلام واگذار کرد؛ و پس از آن به حسن بن علی و پس از آن  
 به حسین علیه السلام؛ و پدر تو کشته شد و در امر امامت و وصایت وصیتی  
 ننموده است!

و من عموی تو و هم شاخه پدر تو هستم؛ و در سن من و تقدّم  
 من، اینکه ولادت من از علی بوده است؛ و من در امر خلافت و امامت

۱- «بحارالانوار» ج ۶ ص ۵ آورده است .

در حالی که تو جوان هستی سزاوارترم؛ و بنابراین در امر امامت و وصیت با من از در مخاصمه و منازعه وارد نشو! و از من دوری مکن و در جانبی جداگانه مآیست!

حضرت سجاد فرمودند: ای عمو از خدا بپرهیز! و چنین ادعائی را که برای تو حق نیست مکن؛ و به درستی که من تو را اندرز می‌دهم که از جاهلان نبوده باشی! پدر من در امر امامت و وصیت به من کرده است قبل از اینکه عازم رهسپاری عراق گردد؛ و در این امر یک ساعت قبل از شهادتش نیز با من عهد بسته است؛ و اینک سلاح رسول الله در نزد من است! بنابراین تو متعرض این امر مشو که من بر کوتاهی عمر تو و تشنت احوال تو در صورت تعرض نگرانم!

و چون حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه صلح نمود، خداوند تبارک و تعالی خودداری کرد که امامت و وصایت را در غیر از اولادحسین علیه السلام قرار دهد؛ و اگر تو می‌خواهی بر این امر واقف گردی بیا با هم به نزد حجرالأسود برویم و شکایت و تحاکم به سوی او بریم و از او پرسش کنیم!

حضرت باقر می‌فرمودند: این گفتگو بین آن دو در مکه واقع شد. و هر دو با هم آمدند تا در مقابل حجرالأسود قرار گرفتند؛ و در این حال حضرت سجاد فرمودند: ای عمو به سوی خدا تضرع و ابتهال کن و از او بخواه که این سنگ را برای تو به سخن درآورد؛ و پس از آن درباره دعائی که می‌کنی از او بپرس!

محمد بن علی (ابن حنفیه) شروع کرد به ابتهال و تضرع به



شهادت حجرالاسود بر امامت حضرت سجاد علیه السلام معادشناسی ج/ ۷

خداوند متعال در دعای خود ؛ و از خدا خواست که حجرالأسود را به گفتار آورد ؛ و پس از آن سنگ را مخاطب قرار داده و پرسش خود را از او کرد ؛ و سنگ جوابی نداد ،

حضرت سجاد فرمودند : ای عمو ! اگر وصی و امام بودی ؛ این سنگ جواب تو را می داد !

محمد بن حنفیه گفت : ای برادرزاده من ! تو پرسش کن در این حال حضرت علی بن الحسین به آنچه می خواستند دعا نمودند ، و خدا را خواندند ؛ و سپس گفتند : به حق آن خداوندی که در تو میثاق انبیاء و اوصیاء و میثاق تمام مردم را قرار داده است ، اینکه امام و وصی بعد از حسین را برای ما بازگو کنی !

در اینحال حجرالأسود چنان به جنبش در آمد که نزدیک بود از جای خود کنده شود ؛ و سپس خداوند آن را به زبان عربی فصیح آشکار و روشن به سخن درآورد ؛ و او گفت : بار پروردگارا ! وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام برای علی بن الحسین بن فاطمه بنت رسول الله است .

محمد بن حنفیه از این مشاهده مراجعت کرد و می گفت : علی بن الحسین علیه السلام <sup>(۱)</sup> .

۳- ابن ابی الحدید از ابو سعید خدری روایت می کند :  
قَالَ : حَجَّيْنَا مَعَ عُمَرَاءَ وَ لَ حِجَّةٍ حَجَّهَا فِي خِلَافَتِهِ فَلَمَّا  
دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ دَنَّا مِنَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ وَ اسْتَلَمَهُ ،

۱- «بحارالانوار» کمپانی ج ۹ ص ۶۱۷

فَقَالَ: إِنِّي لِأَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَا تُؤَلِّمُ أُنَى  
رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَبْلَكَ وَاسْتَلَمَكَ لَمَّا قَبَّلْتُكَ وَلَا  
اسْتَلَمْتُكَ .

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَيَضُرُّ  
وَلَيَنْفَعُ؛ وَكَوْ عَلِمْتَ تَأْوِيلَ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَعَلِمْتَ  
أَنَّ الَّذِي أَقُولُ لَكَ كَمَا أَقُولَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:  
وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ  
وَاشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى فَلَمَّا  
أَشْهَدَهُمْ وَاقْرَأُوا لَهُ بَأْتَهُ الرَّبُّ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَّهُمُ الْعَبِيدُ؛  
كَتَبَ مِيثَاقَهُمْ فِي رَقٍّ ثُمَّ الْقَمَّةَ هَذَا الْحَجَرَ وَإِنَّ لَهُ  
لِعَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ يَشْهَدُ بِالْمُؤَافَاةِ فَهُوَ أَمِينُ اللَّهِ  
عَزَّوَجَلَّ فِي هَذَا الْمَكَانِ .

فَقَالَ عُمَرُ: لَا أَبْقَانِيَ اللَّهُ بِأَرْضٍ لَسْتُ بِهَا يَا أَبَا حَسَنِ! <sup>(۱)</sup>

«ابوسعید خدری گوید: ما با عمر در اولین حجی که در زمان  
خلافتش کرد، حج کردیم؛ چون عمر داخل مسجد الحرام شد، به  
حجرالاسود نزدیک شد؛ و آن را بوسید؛ و به آن دست مالید؛ و سپس  
گفت: من حقا می دانم که تو یک سنگی بیش نیستی! نه نفعی از توساخته  
است و نه ضرری! و اگر من نمی دیدم که رسول الله تو را می بوسد؛ و  
دست به تو می مالد؛ هر آینه من هیچگاه تو را نمی بوسیدم؛ و دست های  
خود را به تو نمی سودم!

۱- «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۸ ص ۲۹۸

«در اینحال علی علیه السلام فرمود: ای امیرمؤمنان! این سنگ هر آینه نفع می‌دهد و ضرر می‌رساند و اگر تو می‌دانستی تأویل آنچه را که من می‌گویم از کتاب خدا، هر آینه می‌دانستی که آنچه را من می‌گویم، همانست که من می‌گویم!

خداوند تعالی می‌فرماید: و یاد بیاور ای پیامبر آن زمانی که خداوند ذریهٔ بنی‌آدم را از پشت‌هایشان بیرون کشید و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: آری!

و چون آنان را بر امر توحید گواه گرفت؛ و آنها اقرار و اعتراف کردند به آنکه خداوند پروردگار صاحب عزت و جلالت است؛ این عهد و پیمان را بر روی پوست نازکی نوشت و به این سنگ (حجر-الأسود) خورانید! آگاه باش ای عُمَر که این سنگ سیاه، دو چشم دارد و یک زبان، و دو لب دارد و در روز قیامت گواهی به برخوردارها و آمدن مردم بدینجا می‌کند. و این سنگ امین خدای عزوجل در این مکان است.

عُمَر گفت: ای ابالحسن! خداوند مرا در جایی که تو نباشی زنده نگذارد».

مجلسی رضوان الله علیه بعد از نقل این داستان فرموده است: این داستان را غزالی در کتاب «احیاء العلوم» آورده است و بُخاری و مُسَلِم در صحیحین خود آورده‌اند ولی ذیل آنرا که تنبیه امیرالمؤمنین به عمر نیاورده‌اند.

و ابن تیمیّه در «منهاجُ السّنة» از جانب عُمر اعتذار جسته که این گفتار عمر به حجرالاسود که تو نفعی و ضرری نداری بر اساس حقیقت نبوده؛ بلکه روی مصلحت و سیاست بوده است؛ چون کافران و مشرکانی که تازه وارد دین اسلام شده بودند؛ و به عبادت احجار و تعظیم و تکریم سنگها به امید نفع و از ترس پیدایش ضرر خو گرفته و الفت داشتند بسیار بودند؛ و این کلام عمر به جهت آن بود که آن مشرکان خود را شریف و عزیز ندانند؛ و بدین عملشان برای خود مکانی رفیع و منزلتی عالی قائل نشوند.

لیکن روایت ابن ابی الحدید این اعتذار را باطل می کند؛ زیرا بعد از آنکه حضرت، عمر را از سر بوسیدن و استلام کردن مطلع کردند و تأکید کردند که این سنگ دارای بهره و زیان است، عمر جهت اعتذار خود را در کلامش بیان نکرد؛ و نباید بگوید: ای اباالحسن من زنده نباشم در زمینی که تو در آنجا نباشی! زیرا که ظاهر این گفتار کسی است جاهل بوده و اعتراف به خطا کند و تتمه این روایت را حذف کرده اند برای اینکه از اعتذار عمر متمکن باشند<sup>(۱)</sup>.

۴- محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، و محمّد بن اسمعیل از فضل بن شاذان از ابن ابی عمیر و صفوان از معاویه بن عمّار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمود: چون به حجرالاسود نزدیک شدی دو دست خود را بلند کن و حمد و ثنای خداوند را به جای آور و بر پیامبر که درود خدا بر او وآل او

۱- همان کتاب همان صفحه

باد درود بفرست و از خداوند بخواه که از تو قبول کند و سپس حجرالاسود را استلام کن ( دست و صورت خود را به آن بمال ) و آنرا ببوس ! و اگر نتوانستی آنرا ببوسی ، آنرا استلام کن و با دست خود به آن بمال ؛ و اگر نتوانستی آنرا با دست خود استلام کنی با دست خود به آن اشاره کن و بگو :

اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدْبَيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي  
بِالْمُؤَافَاةِ اللَّهُمَّ تَصَدِّيقًا بِكِتَابِكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ  
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ  
وَرَسُولُهُ أَمِنْتُ بِاللَّهِ وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ  
وَبِاللَّاتِ وَالْعُزَّىٰ وَعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةِ كُلِّ نَدٍّ  
مِنْ دُونِ اللَّهِ<sup>(۱)</sup>.

«بارپروردگار من ! من امانت خود را سپردم و پیمان خود را استوار ساختم به جهت آنکه برای من گواهی به وفای عهد و میثاق دهی ؛ بار پروردگار من من به کتاب خود تصدیق نمودم ؛ و سنت پیامبرت را پذیرا شدم .

شهادت می‌دهم که خداوندی جز تو نیست ! یگانه هستی ! و انباز نداری ! و اینکه محمد بنده تو و فرستاده توست من به خدا ایمان آوردم ؛ و به جبت و طاغوت کافر شدم و به لات و عزی و عبادت شیطان و عبادت

۱- «تهذیب الاحکام» طبع نجف ج ۵ ص ۱۰۲ و این دعا را در «من لا یحضره الفقیه» نیز در ج ۲ طبع نجف ص ۳۱۶ ذکر کرده است و نیز در «المحجّة - البیضاء» ج ۲ ص ۱۶۹ و ۱۷۰ آمده است .

هر شریکی سوای الله کافر شدم».

و نیز کلینی از عده‌ای از اصحاب از احمد بن ابی عبدالله از احمد بن موسی از علی بن جعفر از محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد است که :

قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اسْتَلِمُوا الرُّكْنَ فَإِنَّهُ يَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ مُصَافِحَةَ الْعَبْدِ وَالِدَخِيلِ وَ يَشْهَدُ لِمَنْ اسْتَلَمَهُ بِالْمُؤَافَاةِ <sup>(۱)</sup>.

رسول خدا فرمود : رکن را که حجرالاسود است استلام کنید ! چون او دست خداست در بین بندگانش که با آن با مخلوقاتش مصافحه می‌کند ؛ مانند مصافحه‌ای که با بنده خود و یا با پناهنده خود می‌کند و آن حَجَرِ نسبت به کسانی که او را استلام می‌کنند در روز قیامت شهادت به برخورد و ملاقات و وفای به عهد و میثاق می‌دهد».

باری مساجد مختلف فی حدّ نفسه دارای یک درجه از اهمیّت‌اند و اختلاف آنها از نقطه نظر شرافت عارضی است که بدانها داده شده است شرف کعبه و مسجدالحرام به علّت انوار معنویّه بانیان آن ، حضرت ابراهیم و اسمعیل بوده که آن زمین و آن بنا را جان داده و روح داده و فضیلت بخشیده است ؛ مسجد خیف و مسجد النبی به واسطه شرافت عابدین و ناسکین در آنها که حضرت اسمعیل و اسحق و سایر انبیاء و حضرت رسول الله بوده‌اند مشرف به فضیلت و کرامت شده‌اند ؛ قبر حضرت سیدالشهداء و تربت آن حضرت و زمین کربلا

۱- «تهذیب» ج ۵ ص ۱۰۲

به برکت بدن مطهر و علقه مثالیّه آن حضرت به آن زمین فضیلت پیدا کرده است؛ نه آنکه زمین فی حدّ نفسه دارای شرافت بود؛ و خدا خواست که آن حضرت در آن زمین شریف مدفون شوند؛ و در اثر برکت آن زمین متبرک گردند؛ این مطلب خلاف واقع است.

باده از ما مست شد نی ما ازو

قالب از ما هست شد نی ما ازو

باده در جوشش گدای جوش ماست

چرخ درگردش اسیر هوش ماست<sup>(۱)</sup>

در «کافی» از ابن ابی عمیر از بعضی از اصحابش روایت

می کند که: قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنِّي لِأَكْرَهُ الصَّلَاةَ فِي مَسَاجِدِهِمْ فَقَالَ: لَا تَكْرَهُهُ فَمَا مِنْ  
مَسْجِدٍ بُنِيَ إِلَّا عَلَى قَبْرِ نَبِيٍّ وَوَصِيٍّ نَبِيٍّ قُتِلَ فَاصَابَ  
تِلْكَ الْبُقْعَةَ رَشَةً مِنْ دَمِهِ فَأَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُذَكَّرَ  
فِيهَا فَأَادَّ فِيهَا الْفَرِيضَةَ وَالنَّوَافِلَ وَأَقْضَى فِيهَا مَا  
فَاتَكَ<sup>(۲)</sup>.

«می گوید: به حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: برای من

ناخوشایند است که در مساجد آنها (منظور مساجد عامّه و اهل تسنّن است) نماز بخوانم؛ حضرت فرمودند: ناخوشایند نباشد! چون هیچ مسجدی از مساجد بنا نمی شود مگر بر قبر پیامبری و یا وصی که کشته

۱- «مثنوی» طبع میرخانی ج ۱ ص ۱.

۲- «تهذیب الاحکام» ج ۳ ص ۲۵۸ و «سفینه البحار» ج ۱ ص ۶۰۱

شده باشد ؛ و چون یک رَشَه از خون او (مقدار کم و اندک) در آن زمین اصابت کرده باشد ؛ خداوند تعالی دوست دارد که به برکت آن رَشَه از خون آن پیامبر و وصی پیامبر مقتول در آن بُتعه نام او برده شود .

نمازهای واجب خود را در این مسجدها بخوان و نوافل خود را بخوان و آنچه از تو فوت شده است قضا کن !<sup>(۱)</sup> .

مرحوم علامه سیّد مهدی بحرالعلوم در منظومه خود فرموده است .

أَكْثَرُ مِنَ الصَّلَاةِ فِي الْمَشَاهِدِ	خَيْرَ الْبَقَاعِ أَفْضَلَ الْمَعَابِدِ
لِفَضْلِهَا أَحْتَبَرْتُ لِمَنْ بِهِنَّ حَلٌّ	ثُمَّ بِمَنْ قَدْ حَلَّهَا سَمَا الْمَحَلُّ
وَالسَّرُّ فِي فَضْلِ صَلَاةِ الْمَسْجِدِ	قَبْرٌ لِمَعْصُومٍ بِهِ مُسْتَشْهِدِ
بِرَشَّةٍ مِنْ دَمِهِ مَطَهَّرَةٌ	طَهَّرَهُ اللَّهُ لِعَبْدٍ ذَكَرَهُ <sup>(۲)</sup>

«در مشاهد مشرفه قبور ائمه طاهرين عليهم السلام نماز بسیار بخوان چون این مشاهدبهترین بقاع روی زمین است ؛ وبا فضیلت ترین معبدهای

۱- در «مصباح الشریعة» در باب چهل و سوم که درباره مشی است ؛ از جمله گوید : فانه قد جاء فی الخبر ان المواضع التي يذكر الله فيها و علیها تشهد بذلك عند الله يوم القيمة و تستغفر لهم الى ان يدخلهم الله الجنة .

در روایت چنین وارد شده است که مکان هائی که در آنها و بر روی آنها ذکر خدا برده شده است ، در روز قیامت شهادت می دهند در پیشگاه خداوند ؛ و پیوسته برای ذاکرین در آن مکانها طلب مغفرت می کنند تا زمانی که خداوند آنها را در بهشت داخل کند .

۲- «الدرة النجفیه» طبع مطبعة نعمان نجف ص ۱۰۰



عبادت حضرت احدیت است .

به واسطه فضیلت و شرافتی که در اثر آن کسی که در آنجاها حلول کرده و در آن اماکن فرو رفته و آنجا را مقبره و مضجع خود قرار داده است این اماکن اختیار و انتخاب شده است ؛ و پس از مدفون شدن و داخل شدن در زمین ، آن محلّ در اثر شخص مدفون دارای ارزش شده است ؛ و علوّ مقام پیدا نموده است .

و سرّ و علّت فضیلت نماز خواندن در مسجد آنست که در آنجا قبر معصومی است که به درجه شهادت رسیده است .

و از قطرات خون پاک و پاکیزه او که بدانجا ریخته است ، خداوند آن محلّ را برای بنده متذکّر به ذکر خود پاکیزه و محلّ عبادت خود قرار داده است».

باری به طور کلی شرافت امکانه و ازمنه به واسطه شرافت حال در آن زمانها و مکانهاست که گفته اند :

شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ . و آن ارواح طیبه اولیاء خدا و پیامبران و اوصیای آنان آن محلّ را پاک و پاکیزه و منور می کند و شایسته تحمّل اعمال عبادی مردم ؛ و این نورانیت محلّ در اثر همان ادراک و شعور آن است ؛ چون در عوالم معنی ، علم نور است ؛ و هرچه درجه ادراک زمان و مکان قوی تر باشد نورانیتش بیشتر است ؛ چون مسجد الحرام ، و مسجد النبی ، و مسجد قبا ، و مسجد خیف ، و مساجد اطراف قبور معصومین ؛ و همچنین شرافت جمعه و شب و روز آن ، و ایام و لیالی ماه رمضان و ایام معدودات و ایام معلومات و عید فطر و عید اضحی

و عید غدیر و نیمه شعبان و أمثالها همه به واسطه شرافت آن افرادی است که این ایام و لیالی بدانها منسوب است؛ و از شرف حال و شرافت به زمان محل و به مکان محل سرایت نموده است.

بعضی از مساجد معلوم و مشهود است که نورانی است؛ و انسان در داخل آن احساس نشاط و سبکی و روحانیت می‌کند؛ و این بواسطه خلوص نیت سازنده مسجد و معمار و کارگران و نمازگزاران در آنست که وجداناً فضای معنوی مسجد را نورانی می‌کند؛ و سقف و دیوار و زمین را زنده و با شعور می‌گرداند؛ گرچه عامه مردم از این سر بی‌خبر باشند.

مرحوم آیه‌الله جمال العارفين حاج شیخ جواد انصاری همدانی  
اسکنه الله بحبوحه جنانه می‌فرمودند:

روزی وارد در مسجدی شدم، دیدم پیرمردی عامی مشغول خواندن نماز است؛ و دو صف از ملائکه در پشت سر او صف بسته و به او اقتدا نموده‌اند؛ و این پیرمرد خود ابداً از این صفوف فرشتگان اطلاعی نداشت. من دانستم که این پیرمرد برای نماز خود اذان و اقامه گفته است؛ چون در روایت داریم: کسی که در نمازهای واجب یومیّه خود، اذان و اقامه هر دو را بگوید دو صف از ملائکه و اگر یکی از آنها را بگوید یک صف از ملائکه به او اقتدا می‌کنند که درازای آن فیما بین مشرق و مغرب باشد.

این از آثار قهریّه ملکوتیه اذان و اقامه است؛ گرچه اذان گویان و اقامه گویان خود مطلع نباشند؛ همچنین از آثار قهریّه خلوص نیت

اختلاف نورانیت مکان و زمان ناشی از اختلاف درجات اهل آنهاست معادشناسی ج/ ۷

و درجات قرب نمازگزاران و مناجات کنندگان پاکی محلّ و طهارت و نورانیت مکان و زمان می‌گردد؛ کوه طور به علّت تجلی نور حقّ در موسی کلیم منور شد. و کوه ساعیر و جبّیل فاران و بیت ایل و بئر سبع و بقیّه محلّهای نورانی و معبدهای اولیاء خدا به واسطه تجلی نور حقّ در حضرت رسول اکرم ﷺ و در حضرت عیسی و اسحق و یعقوب و سایر انبیای گرامی مطهر منور گردیده است.



مجلس چهل و نهم

شهادت قرآن و اعمال در قیامت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(مجلس چهل و نهم)

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله  
على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان  
الى يوم الدين .

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا \*  
وَ أخرجت الأرض أثقالها \* وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا \*  
يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا \* بَأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا \*

(آیات ۱ تا ۵ از سوره ۹۹ زلزال)

بیاد بیاور آن زمانی را که زمین به لرزه و تکان درآید ؛ و آن  
زلزله و تکان مختص خود را بازیابد ؛ و اثقال خود را بیرون دهد ؛ اَثْقَالُ  
جمع تَقْلُ با دو فتحه است یعنی متاع و ااثال البيت و حاصل آنکه آنچه  
در شکم زمین است از آن اشیائی که خارج از ماهیت آنست آنها را  
بیرون بریزد ؛ و زمین پاک و خالص گردد .

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ ( آیه ۴۸ از سوره ۱۴ ابراهیم ) .

«زمین تغییر ماهیت دهد و به چیزی غیر از زمین تبدیل گردد .

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا (آیه ۶۹ از سوره ۳۹ زمر)

«و زمین به واسطه دریافت نور پروردگارش متجلی و منور و روشن و مُشرق شود» .

وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا . انسان می گوید : حال زمین چرا اینطور شده است ؟ چرا بدین صورت و بدین کیفیت درآمده است ؟ این چه سرگذشتی و داستانی است که بر زمین آمده است ؟

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا . «در آن روز زمین وقایع و سرگذشت هائی که بر آن رفته است گفتگو می کند ؛ از وقایع پیامبران و اُمّت‌ها و کشمکش دولت‌ها و جماعت‌ها و حزب‌ها و از جریانات عمومی و خصوصاً افراد سخن به میان می آورد .

از آن هنگامی که زمین آفریده شده است ، تا آن وقتی که اُثقال و امتعه خود را خارج می کند و زمین دیگری می شود ؛ نورانی و پاک ؛ در این مدت دراز و طولانی آنچه بر زمین از وقایع و حوادث گذشته باشد همه را بیان می کند و حکایت می نماید .

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا لِهَا برای اینست که خداوند بر زمین وحی نموده و الهام کرده است ؛ و از علم خود به زمین فهمانده است ؛ آن وحیی که پروردگار توای پیغمبر به زمین کرده و زمین را دانا کرده است می تواند در آنها هنگام از وقایع و حوادث گذشته حکایت کند ، و اسرار و پنهانی‌های درون خود را ظاهر و آشکار نماید ؛ و مخفیّات را بروز و ظهور دهد .

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ آن روز روزیست



کیفیت شهادت زمین از وقایع خود در قیامت معاد شناسی ج/۷

که مردم از زمین صادر می‌شوند و بیرون می‌آیند؛ صادرات زمین در آن روز مردمی هستند که در طی هزاران سال در آن خسیبیده‌اند و در درون آن لباس مرگ و عدم پوشیده‌اند.

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً

أُخْرَى (آیه ۵۵ از سوره ۲۰ طه)

از زمین شما را آفریدیم؛ و در زمین بازمی‌گردانیم؛ و از زمین برای بار دیگر بیرون می‌آوریم!

تمام افراد بشر از زمان آدم تا زمان قیامت که در زمین به تدریج وارد شده و جزء واردات زمین محسوب می‌شده‌اند؛ حالا دیگر نوبت صدور آنها رسیده؛ و به عنوان صادرات از زمین خارج می‌شوند؛ آنها رفتند در شکم زمین و به عنوان ائصال زمین در آن بایگانی شده و منزل گزیده و اجسادشان اقامت جستند؛ و اینک باید به پرونده‌ها رسیدگی شود؛ و همه از بایگانی‌ها بیرون آیند؛ همه باید صادر شوند؛ و بروند در عالم دیگر؛ در موقف حساب و کتاب و در موقف عرض و شهادت. چرا؟

لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ برای آنکه اعمالشان به آنان نشان داده شود؛ و بنگرند که چه کرده‌اند.

تمام مردم دسته دسته بیرون می‌آیند أَشْتَاتاً یعنی فرقه فرقه و دسته دسته؛ مؤمنین با مؤمنین؛ کافرین با کافرین؛ افرادی که دارای مکتب‌ها هستند؛ و احزاب دارند، قبائل خاصی دارند، همه به صورت صف و گروه‌های متشکل و مختلف با یکدیگر از زمین خارج می‌شوند

و با همدیگر اجتماعات و تشکیلاتی را ایجاد می‌کنند؛ برای آنکه اعمالشان به آنها نمایانده شود و از کردار و رفتار و پندارهای خود مطلع گردند.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ .

پس هر کس به قدر سنگینی یک ذره کار خوبی کرده باشد آن را می‌بیند و هر کس به قدر سنگینی یک ذره کار بدی کرده باشد آن را می‌بیند.

از این آیات کریمه چند استفاده می‌شود:

یکی اینکه **يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا** در آن روز زمین خودش از وقایع خودش بیان می‌کند و حدیث می‌نماید **حَدَّثَ يُحَدِّثُ تُحَدِّثُ** یعنی بیان کردن و داستان را ذکر نمودن و خبردادن؛ و معلوم است که حدیثی را که زمین می‌کند با زبان معروف و معمول نیست؛ یک زبانی که عبارت از **قطعۀ گوشتی** باشد در میان دهان. و صدائی هم که از زمین بیرون می‌آید مانند صداهائی باشد که افراد بشر می‌کنند؛ زیرا اگر بگوئیم که خداوند صوتی در زمین ایجاد می‌نماید؛ و آن صوت بیان می‌کند؛ و از حوادث و وقایع حاصله شرح و بیان می‌نماید؛ دیگر صوت صوت زمین نخواهد بود؛ و صحیح نیست که نسبت آن صوت به زمین داده شود و بگوئیم: زمین حدیث می‌کند و حکایت از اخبار و حوادث خود می‌نماید.

اگر در دهان شخصی یک ضبط صوت نامرئی و کوچک بگذارند

و آن ضبط صوت بخواند و تکلم کند ، نمی گویند : آن شخص سخن گفته است نسبت تکلم به انسان وقتی صادق است که تکلم صادر از نفس باشد و به انشاء و اراده انسان از نفس او برخیزد ؛ اما اگر صدائی پهلوی انسان باشد ، صدق صدای انسان و سخن انسان را نمی کند ؛

و اگر زمین خودش تکلم کند ، سخن گفتن آن منحصر در این صداهای معمولی و معروف نیست . سخن گفتن هرچیز متناسب با خود آنست ؛ انسان یک قسم تکلم می کند ؛ هر کدام از اصناف حیوان به گونه دیگری ؛ درخت یک گونه تکلم خاصی دارد ؛ جمادات به گونه دیگری سخن دارند ؛ و بلاخص با توجه به مطالبی که در مجلس قبل ذکر شد براینکه موجودات حتی جمادات دارای شعور و قدرت و حیاتند زمین هم دارای شعور و دارای فهم است ؛ پس بنابراین حدیث کردن زمین ، ارائه دادن و نشان دادن آن است .

آن وقایعی را که در خود گرفته و حفظ کرده است ، نشان می دهد و به طریقی متناسب با وجود خودش ارائه می کند ؛ شما می گوئید : گربه آمد در اطاق ؛ و با من حرف زد و غذا می خواست .

معنای حرف زدن و سخن گفتن گربه نه اینست که با زبان خود طبق الفاظ متداوله معروف و مأنوس به ما بگوید : آقا من گرسنه ام ! و غذا می خواهم ! تکلم کردن مئو کردن گربه است ؛ چون گربه صداهای مختلف می کند : یک صدایش برای تقاضائی است که دارد و به شکل خاصی است ؛ یک طرز صدایش از روی ترس است ؛ یک نحوه خاصی صدا می کند ؛ و بچه های خود را می خواند ؛ و یک نحوه دیگر صدای

دیگری است که بچه‌هایش را می‌راند؛ یک صدای خاصی دارد چون به دشمن می‌رسد؛ و وقتی هم که از انسان استرحام نماید، و طلب طعمه کند، از صدای خاص او و از کیفیت نگاه او مشهود است که گرسنه است و طعام می‌طلبد.

به هر حال تکلم و تحدیث زمین متناسب با خود آنست: و حدیث نمودن آن ارائه دادن و نشان دادن آنست، و با همان شعور و ادراکی که داراست.

و دیگر آنکه می‌فرماید: بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا خدایند به زمین وحی کرده است؛ وحی به معنای رسانیدن بعضی از معانی ملکوتی است از طریق باطن به عالم ملک و ظاهر، نسبت به هر موجودی متناسب با خودش.

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا  
وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ  
فَاسْأَلِيكَ سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا (آیه ۶۸ و ۶۹ از سوره نحل).

«و پروردگار تو ای پیغمبر به زنبور عسل وحی فرستاد که از کوه‌ها و از درختان و از سقف خانه‌هایی را که بنا می‌کنند، برای خود خانه‌هایی قرار دهید! و سپس از تمام ثمرات و بهره‌های (موجود در گلها و نباتات شیرین و خوش طعم) بخورید! و راه پروردگار خود را با تسلیم و انقیاد و اطاعت به پیمائید!

معنای وحیی که خداوند به زنبور عسل می‌کند، این نیست که به وسیله جبرائیل امین بر یک از افراد زنبور عسل که نازل شود این

طریق از مأموریت را به قلب آنان الهام فرماید .

بلکه مراد از وحی به زنبور عسل عبارت است از آن خلقت و آفرینشی که خداوند متعال در این موجود قرار می‌دهد ؛ و آن خاصه‌ای که آنرا بدان می‌آفریند ؛ و قوای فکریه و سازمان فطرت و سرشت و غرائز آنرا بدانها مجهز می‌نماید ؛ که از میان خلل و فُرَج کوه‌ها و از میان درختان ، و در شکاف‌ها و سوراخ‌های سقف خانه‌ها برای خود کُند و بسازد ؛ و منزلی بدین با شکوهی بر اساس قواعد هندسی : خانه‌های شش ضلعی که عالی‌ترین و با صرفه‌ترین خانه‌هاست ، بدون کم و کاست برای خود بنا کند .

یعنی سازمان وجودی و حدود ماهوی او را چنین قرار می‌دهد ، که چنان باشد ؛ و این سازمان بر اساس خلقت پروردگار است خدوئاً و بقائاً . یعنی هم دراصل آفرینش و هم در افاضه خلقت و شعور و ادراک در هر آن از ناحیه ذات اقدس حضرت رحمن دائماً به این حیوان معصوم و ذلول و منقاد چنین وحی می‌شود ؛ و پیوسته آنرا بر این فهم و شعور ، و بر این حدود از قدرت و توانائی ، و بر این اراده و مراد ، در انجام این مأموریت تأیید و تسدید و تقویت می‌کند .

بَانَ رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا يَعْنِي دَائِمًا پُروردگار به زمین چنین نیروئی می‌دهد که می‌تواند آن وقایعی را که درخود گرفته و حفظ و نگهداری نموده ، و به عنوان واردات ثبت و ضبط کرده است و در محفظه بایگانی بدون هیچ تغییری و تبدیلی مصون و محفوظ داشته است ؛ همه را بیرون آورده و ارائه دهد ؛ و در محکمه عدل خداوند ، چون موقع عرض

و بازرسی رسیده ، و باید نشان داده شود ؛ همه را در مرآی و مَسْمَع و مَنظَر صاحبانش و افرادی را که خدا بخواهد قرار دهد .

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ مردم از زمین جرگه جرگه بیرون می آیند تا اعمالشان بدانها نشان داده شود ؛ معلوم می شود که حدیث کردن زمین به نشان دادن آنست ؛ یعنی این زمین که بیان می کند و حکایت می نماید از آنچه خداوند به او وحی کرده است به اینست که زمین نشان دهد و ارائه نماید به طوری که صاحبان آن آنرا مشاهده کنند ؛ پس حدیث کردن و سخن گفتن زمین نشان دادن آنست .

به انسان می گوید : بیا اعمالت را بنگر ! مردم اگر عمل خوب به جای آورده باشند آن را می بینند و اگر عمل بد انجام داده باشند آن را می بینند . پس آنچه از اعمالی که از انسان سر می زند درعالم کون و هستی ثابت است ؛ و از بین نمی رود ، و هر چه لباس وجود بپوشد طَیْران عدم بر او محال است .

غایة الأمر از جلوی دیدگان انسان مختفی می گردد ؛ و سپس اطاق بایگانی زمین را باز می کنند ؛ و واردات را تبدیل به صادرات می کنند ؛ که پرونده هر کس را به دست خود او می دهند و می گوید بیا تماشا کن !

مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَرٍّ .

و از این آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که بقاع زمین شهادت می دهند بر هر عملی که در آنجا انجام گرفته ؛ و هر حادثه ای که در آنجا واقع شده است ؛ هر نقطه از زمین که با انسان نسبتی داشته است

گواه کردار انسان است؛ مثلاً کوه هیمالیا شهادت از عمل ما نمی‌دهد؛ شهادت از عمل ما همان بقاع و اماکنی می‌دهد که با ما نسبت و رابطه‌ای دارند و به عنوان (أئین) ظرف مکان ما واقع شده؛ کما اینکه ازمنه پیشین مانند ایام حضرت موسی و عیسی علیهما السلام شهادت بر اعمال ما نمی‌دهند؛ همین زمانی که ما در آن هستیم و ظرف برای وجود شخص ماست گواهی بر اعمال ما می‌دهند.

بنابراین تمام افرادی که در روی زمین قسمت شدند هر زمینی و هر زمانی حکایت می‌کند از آن نسب و روابطی که در خود گرفته و آنها را تحمل نموده است.

این مطالب به عنوان فلسفه کلیه شهادت امکانه و بقاع و زمان و زمین بیان شد.

اما به عنوان جزئی: روایاتی که در این باره داریم که هر جا نماز بخوانید آن مکان گواهی می‌دهد؛ زیارت کنید، شهادت می‌دهد؛ حجّ نمائید، شهادت می‌دهد! زمین عرفات و مشعر و منا در روز قیامت از وقوف شما و بیتوته شما و قربانی و رمی شما شهادت می‌دهند! کوه صفا و مروه شهادت می‌دهند! مسعی یعنی مکانی که در آن سعی می‌کنید، بین صفا و مروه؛ مطاف یعنی جائی که گرداگرد کعبه طواف می‌کنید همه دارای روحند؛ و دارای نورند؛ و دارای حیات و شعورند؛ و همه گواهان و شاهدانند، این روایات، به اندازه‌ای است که قابل احصاء نیست لیکن در باب واحدی جمع آوری نشده است بلکه در میان أبواب فقه و زیارت و ادعیه و قرآن پخش شده است.

مثلاً در کتاب صلوة آن اخباری که راجع به بقاعی است که شهادت می‌دهند بر نمازهایی را که انسان انجام داده است؛ صلوات مستحبّه، نماز غفیله، نماز لیلۃ الرغائب و سایر نمازها در روز همین طور؛ در حجّ همین طور؛ در جهاد همین طور؛ در مُرابطه همین طور؛ در امر به معروف و نهی از منکر همین طور؛ روایات وارده به قدری زیاد است که انسان قدرت بر شمارش آنرا ندارد.

این راجع به شهادت زمان و مکان.

و اما راجع به شهادت اعمال آنهم باب مفصلی دارد که نمازی که انسان خوانده و یا روزه‌ای که گرفته و یا حجّی که به جا آورده؛ و یا جهاد فی سبیل‌الله را که نموده است؛ و یا هر عمل خیر و هر عمل شرّی را که کرده است، آنها در روز قیامت شهادت بر عمل انسان می‌دهند؛ و بر اساس مقدّماتی که در این چند مجلس اخیر بیان شد، معنای شهادت و کیفیت شهادت و اصل ثبوت شهادت هم روشن است و نیازی به بحث ندارد؛ زیرا که نفس عمل هم یکی از پدیده‌های عالم تکوین است و بنابر قاعده کلی:

وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ هر چیزی را که انسان بتواند

به آن «چیز» بگوید، در عالم کون و کتاب مبین پروردگار محفوظ است و از جمله آن چیزها خود عمل انسان است؛ و همانطور که خود وجود انسان محفوظ است؛ اعمال انسان هم که از عوارض او است محفوظ است.

این عوارض به تَبَع صورت‌های مختلفی که ماده انسان و بدن



انسان به خود می‌گیرد از بین می‌رود ولی هنگامی از بین می‌رود که صورت عوض شده است؛ اما در آن حالی که آن عمل از انسان سر زده است آن صورتی را که انسان داشت، این عمل از لوازم آنست؛ و قابل از بین رفتن نیست؛ یعنی در صورت انسانی انسان با قید اینکه این صورت در دیروز بوده است، اعمال ملازم با آنست و قابل انعدام نیست.

آن ماده، صورت دیروزی را از دست داده و صورت امروزی به خود گرفت؛ و همانطور که آن صورت از بین رفت؛ اعمال موجوده و ملازمه با آن هم از بین رفت؛ و این صورت آمد جلو؛ ولی بطور مطلق از بین نرفت در این زمان مشهود نیست و اما در دیروز با قید دیروز هست و خواهد بود.

آنها صادرات نفس انسان بوده و از لوازم غیر منفکّه بوده؛ و با صورت انسان محفوظ هستند. حال انسان هر عملی را که می‌خواهد انجام دهد.

مجلسی رضوان الله علیه از معانی الأخبار و امالی صدوق و خصال شیخ صدوق با سند متصل آنها از سهل بن سعد روایت می‌کند که او گفت:

جَاءَ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ عَشْرُ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ! وَأَحَبُّ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ  
وَأَعْمَلُ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَجْزِيٌّ بِهِ وَاعْلَمْ أَنَّ شَرَفَ  
الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَعِزُّهُ اسْتِغْنَائُهُ عَنِ

النَّاسُ<sup>(۱)</sup>.

جبرئیل به خدمت رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: ای محمد هر چه می‌خواهی زندگی کن که بالأخره مرده خواهی بود! و هر کس را که بخواهی دوست بدار که بالأخره از او جدا خواهی شد! و هر کاری را که بخواهی بکن که بالأخره به آن پاداش داده خواهد شد! و بدان که شرف مؤمن قیام او به نماز در شب‌هاست و عزت او در بی‌نیازی دیدن نفسش است از مردم!

باری تمام اعمال را در روز قیامت در مقابل انسان می‌گذارند: نماز، روزه، زکوة، زنا، دروغ، دَغَل، غِش، دزدی، حيله، و امثال ذلک گرچه به قدر یک ذره باشد. سنگینی یک ذره چیست؟ ذره عبارت است از نقاط مادی ریزی که در فضا منتشر است و به چشم نمی‌خورد؛ مگر در تاریکی که از روزه‌ای نور داخل کنند؛ آن ذرات شتابان در آن ستون نور دیده می‌شوند و به اندازه‌ای کوچک است که میلیون‌ها از آن ذرات یک گرم هم وزن ندارد.

چه ترازوی دقیقی است که حضرت حق جل و عز در آنجا قرار می‌دهد و قادر است که اعمال را گرچه به قدر وزن ذره باشد مشخص کند و به انسان بنمایاند؛

بعضی از ترازوهای دنیا تا چند کیلوگرم را نمی‌خواند؛ بعضی از قپانها و باسکولها تا صدکیلوگرم دقت ندارد؛ پناه به خدا از میزان و معیار الهی که یک ذره خیر و یک ذره شر را معین می‌کند؛ و به انسان

۱- جلد هفتم «بحار الانوار» طبع کمپانی (الروضة ص ۵)

نشان می دهد .

انشاءالله تعالی در بحث میزان از کیفیت و چگونگی این ترازوی اعمال الهی در روز قیامت سخن خواهیم گفت .  
روایاتی راجع به تکلم و شهادت قرآن کریم در روز قیامت وارد است ؛ ولی ما یک روایت را که در کتاب شریف «کافی» وارد است و دارای مضمون عالی است بیان می کنیم :

محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد از علی بن عباس از حسین بن عبدالرحمن از سفیان جریری از پدرش از سعد خفاف از حضرت ابیجعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمودند :

يَا سَعْدُ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ نَظَرَ إِلَيْهِ الْخَلْقُ وَ النَّاسُ صُفُوفٌ  
عِشْرُونَ وَ مِائَةٌ أَلْفٍ صَفٌّ : ثَمَانُونَ أَلْفٍ صَفٌّ أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ  
ﷺ وَ أَرْبَعُونَ أَلْفٍ صَفٌّ مِنْ سَائِرِ الْأُمَّمِ .

«ای سعد قرآن را یاد بگیرید ! چون قرآن در روز قیامت در نیکوترین و زیباترین چهره ها می آید و تمام مخلوقات خداوند به او نگاه می کنند ؛ و مردم در آن روز یک صد و بیست هزار صف می باشند ؛ هشتاد هزار صف از امت رسول خدا : محمد ﷺ و چهل هزار صف از سایر امت ها .»

و سپس حضرت می فرماید :

قرآن در صورت مردی می آید در برابر صف مسلمانان و سلام

می‌کند ؛ و به او نگاه می‌کنند و می‌گویند : **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ** این مرد از زمره مسلمانان است و ما او را به اوصافش و صفاتش می‌شناسیم ؛ جز آنکه چون سعی و کوشش و اجتهاد او در قرآن بیش از ما بوده است ؛ بدین جهت این درجه از بهاء و جمال نور را به دست آورده است ؛ درجه‌ای را که ما به دست نیاورده‌ایم .

و پس از آن از مقابل **صَفَّ** مسلمین می‌گذرد تا در مقابل **صَفَّ** شهداء قرار می‌گیرد ؛ و شهداء به او نگاه می‌کنند و می‌گویند : **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الرَّبُّ الرَّحِيمُ** این مرد از زمره شهداء است ؛ ما او را با صفاتش و با روش و منهاجش می‌شناسیم مگر آنکه چون او از شهیدان دریاست ؛ از این سبب و فضلی را حائز شده است که ما حائز نشده‌ایم .

و پس از آن از مقابل **صَفَّ** شهیدان می‌گذرد و در مقابل **صَفَّ** شهداء دریا قرار می‌گیرد به صورت شهیدی .

در این حال شهداء دریا به او نگاه می‌کنند و تعجب آنها زیاد می‌شود و می‌گویند : این مرد از شهیدان دریاست و ما او را به صفت و سیره و رویه‌اش می‌شناسیم ! مگر آنکه آن جزیره‌ای که این مرد در آن مورد اصابت قرار گرفته و شهید شده است ، ترسناک‌تر و وحشت‌زاتر از جزیره‌ای بوده است که ما در آن شهید شده ایم ؛ و از همین لحاظ مقداری از بهاء و جمال و نوری را به دست آورده است که ما به دست نیاورده‌ایم .

قرآن از اینجا نیز می‌گذرد تا می‌رسد به **صَفَّ** پیامبران و مرسلین

به صورت یک پیغمبر مرسل ؛ پیامبران و مرسلین به او نگاه می‌کنند و می‌گویند از شدت تعجیبی که نموده‌اند : **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ** .

این مردیک پیغمبر مرسل است ؛ و ما او را به صفت وسیره و روشش می‌شناسیم ؛ مگر آنکه او دارای فضل و برتری بسیاری است .  
حضرت فرمودند : تمام پیامبران جمع می‌شوند ؛ و با هم به نزد رسول‌الله ﷺ می‌آیند و از ایشان می‌پرسند ، و می‌گویند : **يَا مُحَمَّدُ مَنْ هَذَا؟! «ای محمد این کیست؟!»**.

رسول خدا می‌فرماید : آیا شما او را نمی‌شناسید؟!  
پیامبران می‌گویند : نه ؛ ما او را نمی‌شناسیم ، این مرد از زمره کسانی است که خدا به هیچوجه بر او غضب نموده است .  
رسول خدا ﷺ می‌فرماید : این حجّت خداست بر بندگانش .

قرآن سلام می‌کند ؛ و از آنجا می‌گذرد ؛ تا می‌رسد به صفّ فرشتگان در صورت فرشته مقرب ؛ و ملائکه به او نگاه می‌کنند و شگفتشان افزوده می‌گردد ؛ و چون فضل و شرف او را می‌نگرند قرآن بر آنان بزرگ جلوه می‌کند ؛ و می‌گویند : **تَعَالَى رَبُّنَا وَتَقَدَّسَ** ؛ این بنده خدا از فرشتگانست و ما او را به رویه و منهاج و صفاتش می‌شناسیم جز آنکه این نزدیکترین ملائکه از نقطه نظر درجات قرب به سوی خداوند عزوجل است ، و از همین جهت به جمال و نوری ملبس شده است که ما ملبس نشده‌ایم !

قرآن از آنجا نیز می‌گذرد؛ تا می‌رسد به پیشگاه حضرت ربّ العزّة تبارک و تعالی؛ و خود را در زیر عرش خدا رو به زمین می‌افکند.

خداوند تبارک و تعالی او را ندا می‌کند: ای حجّت من در روی زمین! و ای کلام راستین و گویای من، سرت را بلند کن! از من بخواه هر چه می‌خواهی که به تو داده می‌شود! و شفاعت کن که شفاعتت مورد قبول است!

قرآن سرخود را بلند می‌کند؛ و خداوند تبارک و تعالی از او می‌پرسد: بندگان مرا چگونه یافتی؟!

قرآن می‌گوید: بعضی از بندگان حق را محفوظ داشتند؛ و مرا صیانت کردند؛ و بر من مواظبت نمودند؛ و به هیچ وجه در حق من فروگزاری ننمودند؛ و تزییع نکردند؛ و برخی از بندگان حق مرا ضایع کردند و به حق من استخفاف کردند و سبک شمردند و مرا دروغ پنداشتند! و من حجّت تو بر جمیع بندگان بوده‌ام!

در این هنگام خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: سوگند به مقام عزّت و جلال خودم؛ و سوگند به علو مقام و مکان من، که من امروز بر اساس حجّیت تو، خلائق را به بهترین پاداش‌ها و نیکوترین ثواب‌ها اجر و مزد می‌دهم؛ و به سخت‌ترین عقاب‌ها و دردناک‌ترین عذاب‌ها جزا و پاداش می‌دهم.

حضرت فرمودند: در این حال قرآن سر خود را در شکل و شمایل دیگری بلند می‌کند.

عرض کردم: ای ابا جعفر در چه صورتی و شمایلی قرآن از این

مقام باز می‌گردد؟!

حضرت فرمودند: در صورت مردی رنگ پریده که گویا از شدت گرسنگی و تشنگی چهره‌اش متغیّر و سیمایش دگرگون شده است، به طوری که اهل محشر او را نمی‌شناسند؛ و می‌آید درمقابل مردی از شیعیان ما که در دنیا قرآن را می‌شناخت و با آن با اهل خلاف به مجادله و مباحثه برمی‌خاست؛ و در برابر آن مرد شیعه می‌ایستد و به او می‌گوید: آیا تو مرا نمی‌شناسی؟!

آن مرد شیعه در پاسخ قرآن می‌گوید: ای بندهٔ خدا من تو را نمی‌شناسم!

در این حال قرآن به همان صورتی که در بدءِ آفرینشِ آن در دنیا بوده است برای آن مرد شیعه ظاهر می‌شود و به او می‌گوید: آیا مرا نمی‌شناسی؟! آن شیعه می‌گوید: آری می‌شناسم.

قرآن می‌گوید: من آن کسی هستم که در شبهای تار، برای قرائت و تلاوت من خواب را از چشم خود ربودی! و به تدبّر و تفکّر در آیات من به بیداری گذرانیدی! و عیش و راحت خود را برای عمل به من تبدیل به رنج و زحمت و مشقت کردی! و از مخالفان قرآن به انواع دشنام‌ها و آزارها که به تو رسید تحمّل کردی و گوش دادی! و دربارهٔ گرفتاردر پیرامون من، مورد حمله و هجوم سهام افکار پلید شیطانی قرار گرفتی!

آگاه باش که هر تاجر و سودجوئی، تجارت و سود خود را به دست آورده و بهرهٔ خود را یافته است؛ و من امروز پشت تو هستم؛ پشت

و پناه تو هستم! محل اعتماد و اتکاء تو می‌باشم!

قرآن این مرد شیعه را با خود به سوی حضرت رب العزه می‌برد؛ و می‌گوید: ای پروردگار من! این بنده تست! و تو به احوال او داناتری او به واسطه رعایت حقوق من خود را در مشکلات و رنجها انداخت؛ و در مواظبت من سعی بلیغ داشت؛ و به واسطه من دشمن داشت دشمنان تو را و به واسطه من دوست داشت دوستان تو را یعنی مرا معیار و ملاک حب و بغض و عداوت و مودت قرار داد.

خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: این بنده مرا در بهشت من داخل کنید! و به او یک حله از حله‌های بهشتی ببوشانید! و به تاجی رأس او را متوج کنید! و سر او را زینت دهید!

و چون فرشتگان این عطایا را به آن مرد مؤمن شیعه عامل قرآن می‌دهند؛ و به قرآن گفته می‌شود آیا راضی شدی به این مواهبی که به دوستت داده شد؟!

قرآن می‌گوید: ای پروردگار من! من این مقدار را اندک می‌دانم؛ به این مرد مؤمن تمام انواع واقسام خیر را برسان! و او را به مزید رحمت خویشتن زیاده عنایت فرما!

در این حال حضرت رب العزة می‌گوید سوگند به مقام عزت و جلال خودم، و سوگند به بلندی مقام و منزلت خودم، که من امروز به این عامل به قرآن و به هر کسی که در رتبه و منزله او باشد با تمام عنایات و مزایای خیر و رحمتی که داده‌ام پنج چیز را عطا می‌نمایم:

آگاه باشید که ایشان پیوسته جوانانی می‌باشند که هیچ گاه پیر



نمی شوند .

و دارای صحّت و عافیتی هستند که هیچ گاه دستخوش مرض  
و کسالت نمی گردند .

و پیوسته بی نیازانی می باشند که هیچ گاه دچار فقر و نیازمندی  
نمی شوند .

و همیشه شادان و خوشحالانی هستند که هیچ وقت گرفتار حزن  
و غصّه و اندوه نمی گردند .

و همواره زندگانی می باشند که هیچ گاه نمی میرند .

و سپس حضرت باقر علیه السلام این آیه را تلاوت کردند :

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى ( آیه ۵۶ از سوره

۴۴ دخان )

«این مردمان مؤمن و عامل به قرآن غیر از یکبار مرگ نخستین

دیگر مرگی را هرگز نخواهند چشید .»

سعد خفّاف گوید : عرض کردم : ای اباجعفر ، آیا قرآن سخن

می گوید ؟!

حضرت تبسّمی فرمودند ؛ و گفتند : خداوند ضعیف از شیعیان

ما را مورد رحمت خود قرار دهد ؛ ایشان اهل تسلیمند . و سپس فرمودند :

آری ای سعد ! و نماز هم سخن می گوید از برای آن صورتی است

و خلقتی است که امر می کند و نهی می کند .

سعد گوید : از این گفتار رنگ چهره من دگرگون شد ؛ و عرض

کردم : این چیزی است که من نمی توانم آنرا برای مردم بازگو

کنم!

حضرت فرمودند مردم مگر غیر از شیعیان ماهستند؛ هرکس که نماز را نشناسد حقّ ما را انکار کرده است! و سپس فرمودند: ای سعد! آیا می‌خواهی من کلام قرآن را به تو بشنویانم!؟

سعد گوید: عرض کردم آری! درود خدا بر تو باد! حضرت فرمود:

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ  
(آیه ۴۵ از سوره ۲۹ عنکبوت).

«حقاً نماز انسان را از کارهای قبیح و ناپسند نهی می‌کند؛ و هر آینه این نماز که ذکر خداست از هر چیز برتر و بزرگتر است.»  
پس نهی کلام است؛ و فحشاء و منکر مردانی هستند؛ و ما ذکر خدا هستیم و ما برتر و بزرگتریم!<sup>(۱)</sup>

باری بسیاری از مردم قرآن را مهجور پنداشتند و گروهی دروغ پنداشتند؛ و گفتند: آیه أَلرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النَّسَاءِ مال این زمان نیست؛ و اصولاً این آیه را نباید خواند؛ و نباید گفت؛ و نباید تفسیر نمود.

خیلی مسلمانها بدبخت شده‌اند، می‌دانید یعنی چه؟ یعنی آنقدر غرب زده شده‌اند که باید قرآن آنان طبق امیال و شهوات ملّت‌های کافر تفسیر شود حتی بعضی از متخصصین بدون پروا می‌گویند: اسلام

۱- «اصول کافی» کتاب فضل القرآن ج ۲ ص ۵۹۶ تا ۵۹۸؛ و «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۷ ص ۳۱۹ تا ۳۲۱

زن و مرد را در حقوق یک نواخت قرار داده است ؛ یعنی آنقدر آن تمدن غرب و آداب کفر در دلها و در فکرها ریشه دوانیده ؛ و بال و پر گسترده است ؛ که گویا خجالت می کشند بگویند : این کلام غلط است ؛ اسلام زن و مرد را مساوی قرار نداده است ؛ اسلام حق هر کس را طبق موازین نیازهای سرشتی داده است ؛ و این معنی غیر از تساوی در حقوق است . زن و مرد دو درجه مختلف دارند ؛ و در هیچ امریکسان نیستند ؛ در قرآن مجید داریم :

وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ

( آیه ۲۲۸ از سوره ۲ بقره )

«واز برای زن‌ها مانند همان حقوقی که مردها بر آنها دارند ، نیز بر عهده مردان است و این حقوق بر اساس معروف و پسندیدگی پایه گذاری شده است ؛ ولیکن برای مردان یک درجه مزیت نسبت به زنان است .»

می گوید : ما معنای این آیه را نمی فهمیم ؛ خداوند فهم را از شما بگیرد ، البته نمی فهمید .

می گویند : حالا بحثش را نکنید ! چرا نکنیم ؟ مگر آیه قرآن نیست ؟ مسلمانان باید با کمال شجاعت ، قدم راستین در اعماق قرآن کریم گذارند ؛ بگویند ؛ بخوانند ؛ بحث کنند ؛ به دنیا معرفی کنند ؛ در سخنرانی‌ها ، در کنفرانس‌ها ، در مجامع بین المللی ، اثبات کنند که قرآن حقوق زن را داده است وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ بهترین و عالی ترین طرز تقسیم حقوق بر اساس مواهب استعدادی خدادادی

است ؛ و حقّ هم همین است .

شرق و غرب ، این طرف و آن طرف دور می‌زنند ؛ بدبخت و دست خالی هستند ؛ و بالأخره باید بیایند در مقابل قرآن ، و زانو بزنند ؛ و برای نجات عالم بشریّت دستورات آنرا یگانه شمع فروزنده فرا راه خود بدانند .

امروز مخدّره‌ای آمده منزل و از شوهرش می‌گفت که ما در زمان طاغوت طلاق خود را از دادگاه طاغوتی گرفتیم ؛ و چقدر بدبخت بودیم که در آن زمان بدون رضای شوهر و وکالت او دادگاه حکم طلاق صادر می‌کرد ؛ ما تجرّی کردیم ، و طلاق گرفتیم ، و خیال می‌کردیم ، زرنگی کرده‌ایم ؛ ولی خودمان را به چه بدبختی انداختیم .

و آرزو می‌کرد کاش این کار را نمی‌کرد ؛ و اگر نمی‌کرد ، با شوهرش با کمال صفا زندگی می‌نمود .

می‌گفت : با دست خودمان خود را در آتش افکندیم .

طلاق زن به دست مرد است ؛ این حکم قرآن است ؛ زن‌ها دارای خصائص مختصّ به خود هستند اگر از آن مختصّات انسان به آنها زیادتیر بدهد تحمّل نمی‌آورند ؛ و وجودشان متلاشی می‌شوند .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حاضرین وصیّت بسیار عالی و پر محتوی برای حضرت امام حسن علیه السلام نوشته‌اند که در «نهج البلاغه» آمده و قریب شانزده صفحه است .

اخیراً در این چند روزه در روزنامه اطلاعات به عنوان وصایای

امیرالمؤمنین آنرا ترجمه کرده و در چندین شماره آن را به پایان رسانیده است . مترجم گرچه اسم خود را ذکر نکرده است ولی هر کی بوده یک دزدی زیرکانه کرده است این مترجم در ترجمه تحریف به عمل آورده و نکات دقیق را انداخته است .

و جمله و لَا تُمَلِّكِ الْمَرَأَةَ مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَإِنَّهَا رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ را بگونه‌ای دیگر ترجمه نموده است . در این جمله حضرت می‌خواهد بفرماید :

ای فرزندم حسن آنچه را که بیش از ظرفیت زن است به او تحمیل مکن ! چون زن موجودیتش توأم با لطافت است ؛ و همانطور که بدنش نسبت به بدن مرد لطیف‌تر است اصولاً غرائز و احساساتش یک لطافت و رقت خاصی دارد ؛ از این مقدار بیشتر به او تحمیل مکن چون او قهرمان نیست ؛ مرکز گیرودار و کشمکش و مورد حملات قهریه نیست .

آن خارهای سخت بیابان یا کنده‌های سخت و چوب‌های محکم را انسان می‌تواند در دست بگیرد و با آن کارهایی انجام دهد ؛ ولیکن گل محمدی و گل یاس و مریم را انسان بچیند و دست روی برگش بگذارد پژمرده می‌شود .

و آنقدر لطیف است که امیرالمؤمنین زن را بدان گل تشبیه می‌کند و چقدر عالی و بامنطق رساودقیق می‌فرماید : اگرزیاده از ظرفیت زن به او تحمیل کردی او را فاسد و تباہ کردی ! اگر زن را در امور اجتماعی شرکت دادی ! در سیاست وارد ساختی ! مورد مشورت در امور سیاسی قرار دادی

در قضاء و حکومت او را قاضی و حاکم نمودی! در جهاد او را واداشتی  
وجودش را ضایع کرده‌ای! زن برای این کارهای سنگین نیست؛ سازمان  
وجودی زن به شکلی دگر است<sup>(۱)</sup>.

در روایت داریم وَ لَا أَنْ تُسْتَشَارَ در امور سیاسی و اجتماعی  
نباید زن را مورد مشورت قرار داد.

إِيَّاكَ وَ مُتَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَىٰ أَفْنٍ وَ عَزْمَهُنَّ  
إِلَىٰ وَهْنٍ .

حضرت می‌فرماید: «ای حسن! مبادا در امور اجتماعی با زنان  
مشورت کنی! چون رای آنها پیوسته رو به ضعف می‌گراید و عزم  
و اراده آنان رو به سستی!»

و در معركة پهلوانی و میدان کشتی‌گیری انسان باید با پهلوان  
کشتی بگیرد؛ اگر با غیر پهلوان کشتی بگیرد آن بیچاره را می‌کشد،  
و وجود او را درهم می‌شکند؛ اینک دنیا نمی‌فهمد چه می‌کند؛ و چه بلائی  
در تحت عناوین جالب و چشمگیر حقوق زن بر سر زنان می‌آورد؛ و چه  
آتش رگبار صاعقه‌های خانمانسوز را بر آنان می‌بارد؛ امروزه دنیا در  
جهل غوطه‌ور است؛ در جهل مرکب غرق است. و به عنوان حقوق زن  
قیام می‌کنند و غیر از آنکه حقوق حقّه و اولیّه آنها را تباه کنند؛ و گل

---

۱- ما درباره حقوق زن و تفسیر آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» و  
عدم قضاء و حکومت و جهاد بر زن در اسلام رساله‌ای به زبان عربی مستدل  
نوشتیم به نام «رساله بدیعه» به فارسی نیز ترجمه شده و انشاءالله در دسترس  
برادران فارسی زبان قرار خواهد گرفت.

و وجودشان را پرپر نمایند؛ و عمر نود سال و هشتاد سال و صد سال با عزت و سعادت را به سی سال و بیست سال کاهش دهند کاری دیگر نمی‌کنند.

و لذا می‌بینیم که در دنیا با زن بازی می‌کنند؛ زن شده بازیچهٔ مردها؛ و مورد هوس آنها؛ اسلام این را نمی‌گوید؛ می‌گوید: اگر کسی یک نگاه خیانت به زنی بکند مجرم است؛ زن حقی دارد در حدود خود؛ مرد هم حقی دارد در حدود خود.

آن وقت این آقائی که آمده و در روزنامه ترجمه کرده است چون می‌رسد به این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام:

وَ أَكْفَفُ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ  
الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ.

«تا می‌توانی چشم‌های آنان را به قرار دادن حجاب برای آنها بپوشان! چون شدت حجاب عین شفقت و مهربانی نسبت به آنانست» این جمله را به کلی در ترجمه ساقط کرده است؛ این دزدی است.

آقا! تو ترجمه‌ات را بکن! و کسی از تو مؤاخذه نمی‌کند که چون فکلی مآب قرن هستی و این جمله را نمی‌پسندیدی چرا نوشتی؟! تو ترجمه‌ات را بکن و این کلام را به مولا نسبت بده! مال تو نیست!

باری اینها حاضر به سرقت در گفتار هستند؛ و حاضر به ترجمهٔ صحیح نیستند.

قرآن می‌گوید بر زن حجاب لازم است قرآن می‌گوید: الرَّجَالُ

قَوَّامُونَ عَلَى النَّسَاءِ ، وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ مَا چرا بر قرآن پیشی  
گیریم ؟ و چرا کاسه گرم تر از آش شویم ؟ و چرا به عنوان اسلام و به اسم  
اسلام مخالفت صریح با قرآن بنمائیم ؟<sup>(۱)</sup> .

باری همانطوری که پیامبر ما مهجور بود و مظلوم بود و حَقِّش را  
ضایع کردند ؛ قرآن نیز مهجور و مظلوم است .

در کتاب «وسائل الشیعه» از حضرت رسول اکرم ﷺ روایت  
شده است که : قَالَ :

يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ : الْمُصْحَفُ وَ الْمَسْجِدُ  
وَ الْعِثْرَةُ .

وَ يَقُولُ الْمُصْحَفُ : يَا رَبِّ حَرِّقُونِي وَ مَزِّقُونِي ؛ وَ يَقُولُ  
الْمَسْجِدُ : يَا رَبِّ عَطِّلُونِي وَ ضَيِّعُونِي ؛ وَ تَقُولُ الْعِثْرَةُ  
يَا رَبِّ قَتَلُونَا وَ طَرَدُونَا وَ شَرَّدُونَا ؛ فَأَجْتُوا لِلرَّكْبَتَيْنِ  
فِي الْحُصُومَةِ ؛ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : أَنَا أَوْلَىٰ بِذَلِكَ  
مِنْكَ<sup>(۲)</sup> .

«در روز قیامت سه گروه شکایت به پیشگاه خداوند متعال  
می آورند : قرآن مسجد و عترت .

قرآن می گوید : ای پروردگار من ! مرا سوزانیدند ؛ و پاره پاره

۱- ما در سابق الایام رساله ای در احکام و متانت و استحکام مبانی قرآن  
نوشته ایم به نام «رساله قرآن» ولی تاکنون به طبع نرسیده است ؛ در آن رساله  
به روشنی استوار بودن قوانین قرآن مورد بحث قرار گرفته است .

۲- «وسائل الشیعه» طبع امیر بهادر ؛ ج ۱ ص ۳۰۴ .



کردند ؛ و مسجد می گوید : ای پروردگار من مرا معطل و بدون عمل گذاردند و حقّ مرا ضایع کردند ؛ و عترت می گوید : بار پروردگارا ما را کشتند و دور کردند و متفرّق نموده و فراری دادند ؛ و در مقابل پروردگار در دعوی خصومت و دادخواهی به دو زانوی خود نشانده می شوند ؛ پس خداوند عزّوجلّ به هر یک از آنان می گوید : من خودم اولویت دارم از شما درباره خصومت و دادخواهی نسبت به آنان .»

این روایت را در «وسائل» مرحوم شیخ حرّ عاملی از محمد بن علی بن بابویه قمی : شیخ صدوق در خصال با سند متصل خود از محمد بن عمّار الحافظ البغدادی المعروف به جعابی از عبدالله بن بشیر از حسن بن زبرقان مرادی از ابوبکر بن عیّاش از أجلح از ابن زبیر از جابر از رسول خدا روایت کرده است <sup>(۱)</sup> .

و نیز در «وسائل» از مرحوم شیخ طوسی در مجالس با اسناد خود از زریق روایت کرده است که :

قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : شَكَتِ الْمَسَاجِدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَهَا مِنْ جِيرَانِهَا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَأَقْبِلْتُ لَهُمْ صَلَاةً وَلَا أَظْهَرُ لَهُمْ فِي النَّاسِ عِدَالَةً وَلَا نَأَلْتُهُمْ رَحْمَتِي وَلَا جَاوِرُونِي فِي جَنَّتِي .<sup>۲</sup>

۱- «خصال صدوق» طبع حروفی ص ۱۷۴ و ۱۷۵

۲- «وسائل» ج ۱ ص ۳۰۳

زُریق گوید: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: مساجد شکایت خود را به نزد حقّ تعالی می‌برند از همسایگان خود که در آن مساجد حضور بهم نمی‌رسانند؛ و نمازهای خود را در آن نمی‌خوانند. خداوند به مساجد وحی می‌فرستد: سوگند به عزّت و جلال خودم که من ابدأً نماز آنان را قبول نمی‌کنم؛ و عدالت آنها را در بین مردم ظاهر نمی‌سازم؛ و رحمت من شامل حالشان نخواهد شد و هیچگاه در بهشت من با من هم‌نشین نخواهند بود.

انشاءالله تعالی در مجلس آینده از معنای به صورت مؤمن در آمدن قرآن، و حرکت و سیر آن از جلوی شهدای برّ و بحر، و انبیاء و فرشتگان به تفصیل سخن خواهیم گفت؛ و شرح آن روایت شریف و تفسیر آن گفته خواهد شد.

قرآن یگانه کتاب هدایت است: و در روایت است که وای به حال کسانی که قرآن را رها کرده و به دنبال علوم دیگر رفته‌اند. اگر انسان تمام علوم دنیا را داشته باشد حتی علوم اسلامی چون فقه و اصول و منطق و فلسفه ولیکن قرآن را نداشته باشد دستش خالی است: و اگر قرآن را داشته باشد همه چیز را دارد و دستش پُر است؛ چون قرآن کلام خدا است و کسی که خدا را دارد همه چیز را دارد؛ و کسی که خدا را ندارد، هیچ چیز را ندارد.

مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ لَقَدْ حَابَ  
 مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلًا وَ لَقَدْ حَسِرَ مَنْ بَعِيَ عَنْكَ مُتَحَوِّلاً  
 كَيْفَ يُرْجَى سِوَاكَ وَأَنْتَ مَا قَطَعْتَ الْإِحْسَانَ وَ كَيْفَ

يُطَلَّبُ مِنْ غَيْرِكَ وَأَنْتَ مَا بَدَلْتَ عَادَةَ الْإِمْتِنَانِ<sup>(۱)</sup>.

پروردگارا! کسی که تو را گم کرده است چه چیزی را یافته است و کسی که تو را یافته است چه چیزی را به دست نیاورده است؟ حَقّاً زیانکار است کسی که به غیر تو راضی شده است؛ و حَقّاً تهی دست است کسی که غیر از تو را بجوید؛ چگونه امیدی به غیر از تو باشد در حالی که احسان خود را نبریده‌ای؟! و چگونه غیر از تو درخواست شود در حالی که تو عادت بخشش خود را تغییر نداده‌ای!؟

---

۱- از فقرات آخر ذیل دعای عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام بنا به روایت سید بن طاوس در اقبال .



معنای شهادت قرآن و اعمال در قیامت



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(مجلس پنجاه)

الحمد لله رب العالمين و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و صلى الله  
على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان  
الى يوم الدين .

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَّ مَّا عَمِلَتْ  
مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَّ يُحْذِرُكُمْ  
اللَّهُ نَفْسَهُ وَّ اللَّهُ رُوْفٌ بِالْعِبَادِ (آية ۳۰ از سوره ۳ آل عمران)

روزی می رسد که هر نفسی آنچه را که انجام داده است در مقابل  
خود حاضر شده می یابد ؛ و هر عمل بدی که انجام داده است دوست  
دارد که بین آن اعمال و بین او فاصله بسیار و دور بوده باشد ؛ و خداوند  
شما را از خودش برحذر می دارد ؛ و خداوند به بندگان خود رؤف  
و مهربان است .

در این چند مجلس اخیر بحث مفصل و طولانی شد درباره  
اینکه اعمالی را که انسان در دنیا به جای آورده است در قیامت همه را  
می یابد و وجدان می کند و آن اعمال گواهی می دهند ؛ و نیز قرآن  
مجید شهادت می دهد .

و روایت مفصّلی را از کتاب کافی با سند متصل خود از سعد خفّاف از حضرت امام محمد باقر علیه السلام راجع به شهادت و گفتگوی قرآن در محشر و عبور آن از برابر صف مسلمین و شهیدان برّ و بحر و انبیاء و فرشتگان بیان کردیم که هر یک از این جماعات چون قرآن را به بهترین و نیکوترین وجهی می دیدند ، می گفتند : ما این مرد را می شناسیم مگر آنکه چون جهادش عظیم تر و منزلت و مکانش رفیع تر بوده است لذا در بهاء و جمال و نور از ما برتر آمده است .

و بعد خودش را در تحت عرش خداوند به رو به زمین می افکند ، و خطاب می شود به او که هر چه می خواهی بخواه که برآورده است و شفاعت کن که مورد قبول است . و در اینحال قرآن سر خود را بلند می کند و با سیمای مردی رنگ پریده و متغیّر اللّون در مقابل شیعیان قرار می گیرد و بالاخره در پیشگاه پروردگار نسبت به عاملین به قرآن تقاضای زیادتی می نماید و خداوند برای عاملین به قرآن پنج موهبت خاصّ عنایت می فرماید .

و در پایان روایت سعد می پرسد آیا قرآن هم تکلم می کند ؟ حضرت باقر علیه السلام می فرماید : آری قرآن هم تکلم دارد ؛ و من سخن آن را به تو نشان می دهم ! **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ** نهی قرآن کلام قرآنست و فحشاء و منکر مردمانی هستند و ما ذکر الله هستیم و ما بزرگتریم .

مرحوم مجلسی رضوان الله علیه بعد از بیان این روایت بحث مفصّلی می کند درباره معنای این حدیث و بعداً بیانی دارد در تجسّم



و تکلم قرآن ؛ و در کیفیت حضور و شهادت و تکلم قرآن در قیامت می گوید : سه احتمال داده شده است :

اول آنکه قرآن به قسمی معانی خود و واقعیت خود را به انسان القاء می کند که انسان ادراک آن معانی و گفتگو را با قرآن می کند ؛ و در سخن گفتن هیچ لزومی ندارد که کسی با زبان گوشتی سخن گوید ؛ هر موجودی چنانچه بتواند مطالب خود را به انسان القاء کند همان کلام است .

قرآن مجید و نماز و زکوة و روزه و حج و سایر اعمال که در آخرت با انسان تکلم می کنند قسمی القاء معانی و حقایق خود را می کنند که انسان آن واقعیت ها را ادراک می کند ؛ و اینست معنای تکلم قرآن .

دوم آنکه قرآن در قیامت به صورت مثالی ظاهر می شود ؛ و آن صورت ، مثال حقیقت قرآن است و آن صورت مثالی با انسان تکلم می کند پس سخن گو و متکلم صورت مثالی مجسم شده قرآن در آن عالم است .

همچنانکه اگر انسان بخواهد در دنیا از قرآن استفاده کند و آن حقایق و معانی را در خود بگیرد ، خداوند می تواند افرادی از روحانیون و فرشتگان را که دارای قرآن هستند بگمارد تا قرآن را به انسان تعلیم کنند .

این تکلم قرآن است در دنیا با انسان به وسیله فرشتگان یا ارواح روحانیه دیگر ؛ و در قیامت تجسم صورت واقعی قرآنست متناسب با

آن عالم و سخن گفتن و گفتگو داشتن متناسب با آن عالم .  
 سوم همان مطلبی است که به برکات ائمه طاهرين بر من افاضه شده است و به واسطه آن بسیاری از غوامض اخبار و مشکلات احادیث وارده از معصومین علیهم السلام حل می شود ؛ و برای توضیح آن دو مقدمه بیان می کنیم و از آن دو مقدمه نتیجه می گیریم که قرآن چگونه با انسان تکلم می کند :

**مقدمه اول :** همانطور که انسان یک بدن مادی دارد ، یک جسدی دارد که به واسطه آن حرکت می کند و قلبی دارد و به واسطه آن خون در تمام اعضاء و شریان انسان ساری و جاری است ؛ و بدان جهت می بیند ، و می شنود ، و دستش حرکت می کند ، و اعضاء و جوارحش به وظائف طبیعی خود اشتغال می یابند ؛ همین طور انسان دارای یک معنی و خاصیتی است که اگر آن خاصیت زنده باشد ، ادراک و معارف او زنده است و اگر آن خاصیت زنده نباشد ، انسان جامد است ؛ آن خاصیت روح انسانست ، که اگر به غذاهای معنوی علم و معرفت و عبادت و توجه و تدبیر و تفکر تقویت پیدا کند ، انسان دارای مرتبه یقین و دارای مرتبه ایمان می شود ، و برای او کشف حقایق می گردد ، و اطلاع بر اسرار عالم پیدا می کند و چنین شخص مؤمنی دستش دست خدا می شود ؛ گوشش گوش خدا می شود ؛ و چشمش چشم خدا می شود .

در روایت داریم **إتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ**

**بِنُورِ اللَّهِ .**

حال تجرّدی که بواسطه تفکر و عبادت پیدا می شود معاد شناسی ج/۷

از فراست و هوشیاری مؤمن غافل مباشید! چون مؤمن به نور الله می نگرد .

مؤمن به نور خدا می بیند ، و به نور خدا می شنود ، و با دست خدا داد و ستد می کند ، چون هرچه داشته در راه خدا داده و از مضیق جهات و عالم شهوت برآمده ؛ و با علم خدا علمد ارد و می نگرد .  
این یک حال تجرّدی است که برای انسان به واسطه تفکر و تأمل و عبادت پیدا می شود .

پس همین طور که انسان یک قلب صنوبری مادّی دارد و یک بدن مادّی دارد ؛ اگر قلبش از کار بیفتد بدنش می میرد ، و متعفن می گردد ، یک قلب معنوی و یک خزینه علم دارد که اگر خدا آن را به نور خود منور کند ، جانش زنده است ، و اگر منور نکند ، مرده است ؛ گرچه بدنش زنده باشد ، و حرکات طبیعی او انجام گیرد .

و لذا در آیه قرآن داریم : **أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءَ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ** <sup>(۱)</sup>  
(آیه ۲۱ از سوره ۱۶ نحل)

آن کسانی که از ایمان و توحید خبری ندارند و مؤمن نیستند ؛ اینها مردگانی هستند ، زنده نیستند . بلکه ادراک و شعور ندارند . و نیز داریم :

**صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ** (آیه ۱۷۱ از سوره ۲ بقره)

«آنان کرانی هستند ، و لالانی ، و کورانی ، پس ایشان تعقل

---

۱- آیه اینطور است که بل لا يشعرون ايان يبعثون ؛ بلکه ادراک و شعور ندارند که چه موقع برانگیخته می شوند .

و ادراک ندارند».

یعنی آن نطفهٔ انسانیت و خلیفهٔ الهی که مرکز ادراکات است در آنها در زیر پردهٔ رین و چرکِ گناه و شهوت و صفات بهیمیّه و شیطانیه مخفی شده ، و احياناً از بین رفته است ؛ و با اینکه گوش دارند حقایق را نمی‌شنوند ؛ چشم دارند ، حقایق را نمی‌بینند ؛ زبان دارند به حقایق تکلم نمی‌کنند .

مقدمهٔ دوّم : قرآن تنها این نقوش نیست که انسان بر روی صفحه نوشته و در میان جلد ، این صفحات را قرار داده است ؛ این قرآن کتبی است ، حقیقت قرآن معناست و این معنی بسیار عالی است .

افرادی که با قرآن مزاولت داشته باشند ، همانطور که از ظاهر آن بهره‌مند می‌شوند از آن حقیقت و معنی هم بهره می‌برند ؛ در قرآن مجید داریم :

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

(آیه ۴۹ از سورهٔ عنکبوت)

«قرآن آیه‌های روشن و واضحی است در سینه‌های کسانی که به آنها علم داده شده است ؛ آن حقیقت و واقعیت قرآن است».

بنابراین دو مقدمه ، وقتی که مؤمن دارای مقام ایمان شد و ایمان جان او را زنده کرد و حقیقت قرآن هم عبارت از معنی و حقیقت قرآن شد ، و مؤمن به قرآن آشنا شد ، و واقعیت آن در روح و نفس مؤمن پیاده شد و تجلی کرد ، نفس مؤمن قرآن می‌گردد ؛ و وجودش قرآن

می‌شود ، همچنانکه در روایات داریم که :

المُؤْمِنُ أَكْبَرُ حُرْمَةً مِنَ الْقُرْآنِ وَالْكَعْبَةِ احْتِرَامِ مُؤْمِنٍ از احترام قرآن و کعبه بیشتر است ، چرا ؟ برای اینکه این قرآن کاغذی است که بر روی آن نوشته شده است ؛ و کعبه خشت و گلیست که ساخته شده ؛ ولیکن آن حقیقت قرآن اگر در روح مؤمن تجلی کرد این مؤمن موجودیتش زنده شده است به حیات قرآن و قرآن حقیقی گردیده است ؛ اگر مؤمن به درجه معرفت پروردگار رسید ، وجودش مطاف می‌گردد ؛ یعنی کعبه می‌شود .

و البتّه حقیقت کعبه از این کعبه و حقیقت قرآن از این قرآن آشرف است .

و سپس می‌فرماید : روی این مقدمات ، بسیاری از اخبار در این صورت معنایش برای ما روشن می‌شود .

اگر کسی قرآن را در خود راه داد به طوری که تمام جهات قرآن از ظاهر و باطن قرآن ، معانی و اخلاقیات و عقائد و ملکات و معارف و توحید قرآن در او متجلی شد این وجودش حقیقت قرآن می‌گردد .

وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن است و خودش فرمود :  
أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقِ مِنْ كَفْتَارِ نَاطِقِ خِدا هِستَم .

یعنی هیچ مرتبه‌ای قرآن ندارد ، در هیچ یک از عوالم ، مگر آنکه آن حقیقت در این موجودیت تجلی کرده است ، و آن حضرت حائز تمام مقامات و درجات قرآن است ؛ اینست قرآن حقیقی و حقیقت

قرآن .

آن وقت این قرآن در روز قیامت حرکت می کند ، امیرالمؤمنین علیه السلام دارای زندگانی است و دارای حیات قرآنی است ؛ و موجودیتش قرآن شده است ؛ و در روز قیامت از میان صفوف مسلمین و فرشتگان و شهیدان و پیامبران عبور می کند و همه می گویند : ما این مرد رامی شناسیم ولی دارای بهاء و نوری است که ما نداریم ؛ مسلماً اجتهاد و کوشش وی در دنیا برای پیدایش حقیقت قرآن در وجودش از ما زیادتر بوده است .

همین طور هم هست ؛ چون هر یک از مؤمنان و شهداء می خواهند خودشان را برسانند به حقیقت قرآن ؛ مثلاً ما که مسلمانیم ، خیلی جهد می کنیم ، کوشش می نمایم که خود را به حقیقت قرآن نزدیک کنیم و هرچه نزدیک می کنیم ، باز طلب می کنیم که نزدیکتر کنیم ، و این اشتها و آرزو در ما هست که ما خودمان را به مقام کامل قرآن برسانیم ، ولی چون نرسانده ایم یک حالت مترقبه و منتظره وضعفی در ما موجود است که اگر برخورد کنیم به آن موجود حقیقی که قرآن را به تمام معنی در صُقع موجودیت خودش ایجاد کرده و تجلی داده است از طرفی می گوئیم : ما این را می شناسیم ، ما با این آشنائی داریم ! و از طرفی می گوئیم : این از ما بهتر است حسن و جمال و بهاء و نور او افزون تر است چون اجتهادش در راه خدا زیادتر بوده است .

و این گفتار صحیح است ؛ و تمام این گفتگوها بمنصه خود می نشیند و همه ظهور و بروز آن واقعیتی است که قرآن دارد .

و همچنین در روایت است که نماز حرکت می‌کند نماز واقعی چیست؟ آن نمازی است که ظاهرش و باطنش قُرْبَانُ کُلِّ تَقِيٍّ است. آن نمازیست که در آنحال نمازگزار معراج می‌کند، آن نمازی که در آن حال به هیچوجه نه بدن نه روح نه فکر و اندیشه سراغ غیر خدا نیست و همین طور که بدن طبیعی رو به کعبه ایستاده است، روح هم می‌رود سراغ کعبه حبّ و در حرم الهی آن را به جای می‌آورد؛ و اگر در خارج بخواهد چنین نمازی شکل و صورت بخود بگیرد می‌شود امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلین.

چون او نماز است؛ نمازش چنین تشکلی به خود گرفته است یعنی حقیقت نماز در وجودش پیدا شده است.

لذا روایاتی که وارد شده است و در بسیاری از تفاسیر آمده که نَحْنُ الصَّلَاةُ ما نماز هستیم اشاره به این معنی است چون این حقایق در عوالمی موجودیت دارد، و موجودیتش در انسان کامل است.

به علت آنکه انسان از ملائکه افضل است و هیچ موجودی جز ذات پروردگار از روح انسان اشرف نیست.

بنابراین کسانی که خود را به مرحله کمال برسانند و هیچ حالت منتظره وضعی در آنها نباشد یعنی تمام قوا و استعدادهای خود را به مرحله فعلیت برسانند، و فعلیت محضه گردند، حقیقت ایمان حقیقت قرآن، حقیقت زکوة، و سایر اعمال و صفات حسنه، در وجودشان عجین شده، و با این خمیره مخمّر گردیده‌اند<sup>(۱)</sup>.

۱- مطالب مجلسی نقل به معنی شد و با توضیحی از ما بیان شد؛ و اصل مطالب در ج ۷ «بحار» طبع حروفی ص ۳۲۱ تا ۳۲۴ آمده است.

و بنابراینچه گفته شد مرحوم مجلسی رَحِمَهُ اللهُ روایت سعد خَفَّاف را اینگونه بیان می‌کند که : حقیقت امیرالمؤمنین را که در روز قیامت حرکت می‌کند انسان می‌بیند که حقیقت نماز آمده است ؛ حَقّاً حقیقت صلوة است ، حقیقت زکوة است ، حقیقت صوم است ، حقیقت امر به معروف و نهی از منکر است ، یعنی تمام امر به معروف‌هایی که در دنیا صورت می‌گیرد هر کدام شبهه‌ای دارد ، یک رنگی دارد ؛ در هزار امر به معروفی که تحَقَّق می‌یابد آن که صد در صد لِلَّهِ و فِي اللَّهِ و مِنْ اللَّهِ و اِلَى اللَّهِ باشد ؛ و هیچ شائبه دخالت نفس نداشته باشد و انسان روحیه‌اش ملکه امر به معروف و نهی از منکر باشد ، این می‌شود همان مقام امام که بالاتر از آن مقامی نمی‌توان تصور کرد . و بنابراین بسیاری از اخبار غامضه بدین بیان راه حلّ خود را پیدا می‌کنند ، و حَقّاً این بیان مرحوم جدّ ما ، علامه مجلسی بسیار پسندیده و شایان تقدیر است .

و همچنانکه اُثْمَةُ الرَّكِيَّةِ زکوة‌اند ، و نمازند ، و حجّ و صوم و جهادند ، و قرآنند ، روایاتی که دلالت دارد بر آنکه دشمنان ما فحشاء و منکرند و فساد و ظلماتند به همین قیاس و مقارنه تکوینیّه با این آیات مبارکات قرآن معنایش روشن می‌شود ؛ چون بالأخره فحشاء حقیقتی دارد ، و در میان مردم پخش شده است ؛ بعضی از افراد مرکز فحشاء هستند و از آنها فحشاء به خارج سرایت می‌کند ؛ و به زبان قرآن آنها وَقُودِ آتَشِ هَسْتَنْد ؛ یعنی آتش گیرانه جهنّم هستند که جهنّم از وجود آنها ظهور می‌یابد ؛ آن می‌شود مرکز فحشاء و مرکز منکر و محو و تاریکی و ظلمت .



و انشاءالله تعالی به خواست حضرت حق متعال در مجالس آینده که از موضوع صراط و میزان درباره درجیات قیامت بحث داریم روشن تر می شود که چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام میزان است و صراط است .

السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ وَ مَقْلَبِ الْأَحْوَالِ <sup>(۱)</sup> سلام باد بر ترازوی اعمال و تغییر دهنده احوال .

السَّلَامُ عَلَى الصِّرَاطِ الْأَوَّاحِ وَ النَّجْمِ اللَّائِحِ <sup>(۲)</sup> سلام باد بر راه روشن و ستاره فروزان .

او امام است و ما مأموم ؛ امام یعنی آن کسی که در تمام جهات باید نمونه و الگو و أسوه بوده باشد ، تا انسان بتواند به او اقتدا کند ، و گرنه امام مطلق نیست ، امام از جهتی و نه از جهت دگر نیست . تنها امام جماعت نیست ، امام عدل است ، امام زکوة است ، امام نماز است ، امام امر به معروف و نهی از منکر است ، امام توحید است ، امام قرآن است ، یعنی در تمام این جهات امام است .

و بر این اصل امیرالمؤمنین گردیده است ، و این لقبی است که خداوند به او عطا فرموده است .

امیر یعنی امارت کننده و فرمان دهنده ؛ امیرالمؤمنین است یعنی پیشوا و الگو و فرمانده مؤمنان . امیرالکافرین نیست ، امیر دنیا پرستها

---

۲۱- جزء فقرات سلام پائین پای حضرت امیرالمؤمنین است که اوّل آن السلام علی ابی الائمه و خلیل النبوة می باشد و در ضمن وکین زیارت از زیارات مطلقه آن حضرت ذکر شده است .

نیست ، امیرالتجّار نیست ، امیرالزّراع نیست ؛ امیرالمؤمنین است .

یعنی هر مؤمنی در هر زمان در هر نقطه از جهان که بوده باشد ، آن حضرت از نقطه نظر ایمان و آثار و لوازم و خواصّ ایمان بر او امارت دارد ، پس او می شود امام و امیر به طور مطلق .

موجودی که به هیچوجه من الوجوه غیر از آن حقیقت پاک و طاهر در او نیست ؛ و در تمام ملکات و عقائد و اخلاق و اعمال هیچ شبهه و شکّی ندارد . و لکنّه و عیبی در او نیست ؛ و رنگی جز رنگ خدائی نگرفته است .

صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً (آیه ۱۳۷ از سوره ۲ بقره)

و آیه تطهیر درباره او نازل شده ، موجودیست طاهر و مطهّر ؛ این می شود امام و امیر .

عامّه و خاصّه از حضرت رسول الله روایت کرده اند که آن حضرت فرموده است :

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَ عَلَيَّ  
رَأْسُهَا وَ أَمِيرُهَا<sup>(۱)</sup> .

هیچ آیه ای را خداوند در قرآن کریم فرو نفرستاده است ، که در آن خطاب به مؤمنان به لفظ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا باشد مگر آنکه

۱- «مطالب السئول» طبع سنگی ص ۲۱ از «حلیة الاولیاء» و «حلیة - الاولیاء» ج ۱ ص ۶۴ و در «ینایع المودّة» ص ۲۱۲ گوید : و عن ابن عباس : لیس من آیه فی القرآن یا ایها الذین آمنوا الا علیّ رأسها و امیرها و شریفها و لقد عاتب الله اصحاب محمد صلی الله علیه و آله وسلم فی القرآن وما ذکر علیّاً الا بخیر .

علی بن ابی طالب رئیس و امیر آن بوده است .

و بر این اساس مذکور معنای بسیاری از اخباری که در آن وارد شده است ازائمه اطهار علیهم السلام که ما چنینیم و ما چنانیم ، ما شفعمیم ، ما باب نجاتیم ، ما حطّه بنی اسرائیلیم ، ما حبل متّصل بین آسمان و زمین هستیم و غیرها ، همه روشن و آشکارا می شود . البته معنایش را به همان طور که ما در اینجا بیان کردیم قدری در این دنیا ادراک می کنیم ؛ ولیکن در آن دنیا انسان به تمام معنی الکلمه مشاهده می کند و لمس می نماید ؛ و این معانی موجودیّت خارجی پیدا می کند یعنی انسان قرآن را می بیند که چه عوالمی است که مشرق و مغرب عالم را گرفته ؛ و آن حقیقت امیرالمؤمنین است که محدود به یک حدّ خاصّ و بدن خاصّی هم نیست ؛ چون قرآن کلام خداست و کلام خدا مجرد است و حدّ ندارد ؛ و لذا انسان در آن عالم مقام امیرالمؤمنین علیه السلام را بی حدّ و بدون اندازه می نگرَد .

و چقدر لطیف و عالی این مطلب را مرحوم آیه الله حاج میرزا

حبیب الله خراسانی در چند بیتی بیان کرده است :

مرا پیر طریقت جز علی نیست

که هستی را حقیقت جز علی نیست

مبین غیر از علی پیدا و پنهان

که درغیب و شهادت جز علی نیست

مجو غیر از علی در کعبه و دیر

که هفتاد و دو ملت جز علی نیست

چه باک از آتشِ دوزخ که در حشر  
 قسیم نار و جنت جز علی نیست  
 اگر کفر است اگر ایمان بگو فاش  
 که در روز قیامت جز علی نیست  
 اساس هر دو عالم بر محبت  
 بود قائم محبت جز علی نیست  
 در آن حضرت که دم از «لی مع الله»  
 زند احمد معیت جز علی نیست  
 شنیدم عاشقی مستانه می گفت  
 خدا را حول و قوت جز علی نیست  
 وجود جمله اشیاء از مشیت  
 پدید آمد مشیت جز علی نیست  
 شهنشاهی که بر درگه ملائک  
 زندش پنج نوبت جز علی نیست  
 علی آدم علی شیث علی نوح  
 که در دور نبوت جز علی نیست  
 علی احمد علی موسی و عیسی  
 که در اطوار خلقت جز علی نیست  
 ترا پیر طریقت گو عمر باش  
 مرا پیر طریقت جز علی نیست

اگر گوئی علیّ عین خدا نیست  
بگو نیز از خدا هرگز جدا نیست<sup>(۱)</sup>  
وچقدر عالی این حقیقت ظهور و بطون عوالم را و حقیقت ولایت را  
که سرِّ عالم است در ابیات قبل از این بیان فرموده است :  
ز جَم بر جامِ مِیْ خَطّی عیان است  
جهان مردم بود ، مردم جهان است  
بجوی این راز جانی از دساتیر  
که این قول از حدیث باستان است  
بگیر از باستان این راست گفتار  
که گفتِ نغزِ گفتِ راستان است  
سخن‌های بزرگان از پی و پیش  
چونیکو بنگری از یک زبان است  
در این ره از روان‌ها کاروان‌هاست  
که از دنبال یکدیگر روان است  
سخن‌ها نیز کز دل بر زبان‌هاست  
به معنی چون درای کاروان است  
دو گیتی در تن و جان تو مُضْمَرُ  
یکی پیدا و آن دیگر نهان است  
اگر پای تو در هفتم زمین است  
سرت بیرون ز هفتم آسمان است

---

۱- «دیوان حبیب» مدائح ص ۲۰۰ و ۲۰۱

تنت را دیبهای از چرخ اطلس  
 که بر دوشش حمایل کهکشان است  
 فروزان این گهرها از بر و دوش  
 ز سرتپی و سرهنگی نشان است  
 نژادت از کیان آمد ولیکن  
 دلت را رخ ندانم زی کیان است  
 عیان گردد چو در آب افتد این مرغ  
 که مرغابی بود یا ماکیان است  
 نهان از چشم نادان راز گیتی  
 ولیکن بر دل دانا عیان است  
 جهان انسان ، پیمبر عین انسان  
 علی انسان عین این جهان است  
 پیمبر شهر علم است و علی در  
 خوش آن سر کو به دین در آستان است  
 دری بگشوده بر دل‌های روشن  
 ولی جبریل بر در پاسبان است  
 پیمبر سنگ حکمت را ترازوست  
 علی نیز این ترازو را زبان است  
 علی دان آن لسان الله ناطق  
 کز و شد کشف اسرار و حقایق<sup>(۱)</sup>

---

۱- «دیوان حبیب» مدائح ص ۱۹۹ و ۲۰۰

و نیز چه خوب و عالی مفخر شعرای سدهٔ قبل از این در زبان

عرب : شیخ کاظم اُزری سروده است :

يَا بْنَ عَمِّ الْمُصْطَفَى أَنْتَ يَدُ اللَّهِ  
 الَّتِي عَمَّ كُلَّ شَيْءٍ نَدَاهَا ١  
 أَنْتَ قُرْآنُهُ الْقَدِيمُ وَأَوْصَا  
 فُكَّ آيَاتُهُ الَّتِي أَوْحَاهَا ٢  
 حَسْبُكَ اللَّهُ فِي مَا ثَرَّ شَتَّى  
 هِيَ مِثْلُ الْأَعْدَادِ لَا تَنْتَاهَى ٣

تا آنکه می فرماید :

يَا عَلِيُّ الْمُقَدَّارُ حَسْبُكَ لَا  
 هُوَ تَبِيَّةٌ لَا يَحَاطُّ فِي عُيَاهَا ٤  
 أَيُّ قُدْسٍ إِلَيْهِ طَبْعُكَ يَنْمِي  
 وَالْمَرَاقِي الْمُقَدَّسَاتُ رُنْقَاهَا ٥  
 لَكَ نَفْسٌ مِنْ جَوْهَرِ اللَّطْفِ صِيَعَتْ  
 جَعَلَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ فِدَاهَا ٦  
 هِيَ قُطْبُ الْمَكُونَاتِ وَ لَوْلَا  
 هَالِمَادَ أَرَتِ الرَّحَى لَوْلَاهَا ٧  
 لَكَ كَفٌّ مِنْ أَبْحُرِ اللَّهِ تَجْرِي  
 أَنْهَرُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ جَدْوَاهَا ٨  
 حُزْتُ مَلِكًا مِنَ الْمَعَالِي مُحِيطًا  
 بِأَقَالِيمَ يَسْتَحِيلُ انْتِهَاهَا <sup>(١)</sup> ٩

۱- «دیوان اُزری» ص ۱۵۱ شیخ کاظم اُزری نیمیمی بغدادی متوفی در غرهٔ ج ۱ سنه ۱۲۱۱ هجریه قمریه مداح اهل بیت علیهم السّلام و درجلالت و بلاغت شعر او قصیدهٔ هائیه اش : لمن الشمس فی قباب قباها کافی است که او را در ردیف شعرای درجهٔ اول اهل بیت قرار دهد . و چنین حکایت شده است که علامهٔ بحرالعلوم او را تعظیم و تکریم می نمود ؛ چون با دشمنان به خوبی به مناظره می نشست ، و از مرحوم آیهٔ الله سید حسن صدر روایت شده است که او گفته است : قصیدهٔ هائیه اُزری بیش از هزار بیت بوده ؛ و در طوماری نوشته شده بود ؛ و موریانه مقداری از آن را خورده و بقیهٔ طومار به دست مرحوم آیهٔ الله آقا سید صدر الدین عاملی رسید ؛ و او این مقدار از ابیات را که شیخ جابر کاظمی تخمیس کرده است از آن استخراج نمود ؛ و صاحب «مستدرک -

- ۱ ای پسر عموی مصطفی! تو آن دست خدا هستی که فیضان باران جود و بخشش آن، تمام چیزها را فراگرفته است.
- ۲ تو قرآن قدیم خدا هستی و اوصاف تو آیاتی است از آن که خدا به پیامبرش وحی کرده است.
- ۳ برای تو خدا کافیهست و بس در صفات حمیده و خصال پسندیده‌ای که چون اعداد دارای نهایت نیست.
- ۴ ای علی! قدر و مقدار تو کافی است که از عالم لاهوت است و آن مقام و منزلت رفیع در احاطه فکر و اندیشه در نمی‌آید!
- ۵ به کدام درجه از قدس و پاکی طبع تو میل می‌کند در حالی که از درجات مقدّسه و مقامات مطهّره بالا آمده است.
- ۶ و دارای نفسی هستی که خمیره‌اش از اصل گوهر لطف و جوهر صفا ریخته شده است؛ خداوند هر نفسی را فدای نفس تو گرداند!
- ۷ آن نفس قطب عالم امکان و عالم تکوین است و اگر آن نفس نبود آسیای عالم امکان به چرخش نمی‌افتاد و موجودی از کتم عدم به وجود نمی‌آمد.
- ۸ تو صاحب دست جود و عنایت و رحمتی هستی که از دریا‌های

الوسائل» در کتاب شاخه طوبی گفته است: علامه محقق شیخ محمد حسن صاحب جواهر تمنی می‌کرده است که: قصیده هائیه ازری در دیوان عمل او نوشته گردد و به جای آن کتاب جواهر در نامه عمل ازری نوشته شود (ملخص از الکنی و الالقاب طبع صیدا ج ۲ ص ۱۹)



بیکران خداوند جاری می‌شود و نهرها و چشمه‌های پرفیضان پیامبران چون جوی کوچکی است که از این نهر منشعب شده و جدا گردیده است .

۹ تو حیازت کردی از شرف‌ها و فضیلت‌ها و مقامات عالیه ملک و سرزمینی را که محیط به اقلیم‌هائی از شرف و کمال است که به آخر رسیدن آن از محالات است .

باری مؤمنین و مسلمین به هر درجه که به قرآن عمل کنند و حقاً به آن نزدیک شوند ؛ به همان درجه قرآن در روح آنان رسوخ می‌کند ، و به همان درجه وجودشان از قرآن بهره‌مند می‌گردد ؛ و به هر مقدار قرآن را برای منویات دنیوی و وصول به جاه و مقام و ریاست باطل و خودنمائی و مردم‌داری بیاموزند ؛ از حقیقت قرآن برکنار و موجب طرد و لعن قرآن قرار می‌گیرند ؛ دین مقدس اسلام دین سُمعه و خود نمائی و ظاهرسازی و ظاهرفریبی نیست ؛ و بنابراین یگانه معجزه باقیه رسول‌الله و کتاب هدایت بشر که قرآن است ، اگر کسی بخواهد از آن سوء استفاده کند ، و آن را وسیله برای وصول به باطل قرار دهد ؛ قرآن از نفس او مهجور گردیده و در قیامت شهادت بر علیه او می‌دهد .

در «کافی» محمد بن یعقوب کلینی با سند متصل خود روایت می‌کند از یعقوب احمر که گفت : من به حضرت صادق علیه السلام گفتم : فدایت شوم ! هُموم و غصّه‌ها و اشیاء دیگری بر من وارد شده است به طوری که چیزی از مستحبات و کارهای خیر برای من باقی نگذاشته است ؛ مگر آنکه گروهی از آن کارهای خیر از من پریدند و سلب شدند

تا به جائی که مقداری از قرائت قرآن از من سلب شده است .  
 گوید : چون حضرت از من نام قرآن را شنیدند به هراس و فزع افتادند و گفتند : بعضی از مردم سوره‌ای را از قرآن را از روی بی‌اعتنائی دستخوش نسیان و فراموشی می‌دهند ؛ و آن سوره در روز قیامت به نزد آن مرد می‌آید و به قدری به او نزدیک می‌شود که یک درجه بیشتر با او از درجات فاصله ندارد و می‌گوید : السَّلَامُ عَلَيْكَ .

آن مرد در پاسخ می‌گوید : وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ تو کیستی؟! آن سوره می‌گوید : من فلان سوره هستم تو مرا ضایع کردی و ترک نمودی و اگر هر آینه به من تمسک می‌نمودی به این درجه مقام تو ترفیع یافته بود .

سپس حضرت با انگشت خود اشاره کردند ؛ و فرمودند :  
 عَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَتَعَلَّمُوهُ فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَعَلَّمُ  
 الْقُرْآنَ لِيُقَالَ : فَلَانٌ قَارِئٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَعَلَّمُهُ فَيَطْلُبُ  
 بِهِ الصَّوْتِ فَيُقَالُ : فَلَانٌ حَسَنُ الصَّوْتِ وَكَيْسَ فِي ذَلِكَ  
 خَيْرٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَعَلَّمُهُ فَيَقُومُ بِهِ فِي لَيْلِهِ وَنَهَارِهِ  
 لَا يَبَالِي مَنْ عَلِمَ ذَلِكَ وَمَنْ يَعْلَمُهُ .<sup>(۱)</sup>

بر شما باد به قرآن که آنرا بیاموزید ! چون بعضی از مردم قرآن را می‌آموزند تا آنکه گفته شود : فلانکس خواننده خوبی است ؛ و بعضی به جهت صدا قرآن را می‌آموزند تا آنکه گفته شود : فلانکس صدایش

۱- «اصول کافی» ج ۳ ص ۶۰۸ و ۶۰۹ و در وسائل امیر بهادر ج ۱ ص ۳۶۹ آورده است .

خوب است و در آن خیری نیست؛ و بعضی قرآن را می‌آموزند تا آنکه به مفاد آن در شب و روز عمل کند و قرآن را بپا دارد؛ و درصدد آن نیست که کسی از تعلّم او اطلاع پیدا کند یا نکند.

و نیز در «کافی» با سند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: قُرَاءِ قرآن سه دسته هستند.

مردی که قرآن را می‌خواند و آنرا برای خود سرمایه تجارت قرار می‌دهد؛ و به واسطه آن از پادشاهان و حکام به منافع مادی می‌رسد و بر مردم سیطره و تفوق پیدا می‌کند.

و مردی که قرآن را می‌خواند؛ و حروف و کلمات و قواعد ادبی و تجویدی را یاد می‌گیرد ولیکن حدود و معانی و مبانی حقیقی آنرا ضایع می‌نماید؛ و خداوند این دو دسته را در بین قاریان قرآن زیاد نگرداند.

و مردی که قرآن را می‌خواند و دوی قرآن را بر روی درد قلبش می‌نهد؛ و با قرآن شب‌ها بیدار و زنده‌دار است؛ و روزها روزه و با قرآن به سجده‌های خود مشغول است؛ و به قرآن پهلو از رختخواب تهی می‌کند و به عبادت اشتغال می‌ورزد. به برکت این چنین قاریان قرآن خداوند عزیز جبار، بلا را از مردم می‌گرداند؛ و به واسطه آنان خداوند دوره حکومت را از دشمنان گرفته و به آنها محول می‌نماید؛ و به جهت آنان خداوند عزوجلّ باران رحمت خود را از آسمان فرو می‌فرستد.

و سوگند به خدا که این چنین قاریان قرآن از کبریت احمر نادرتر

و کمیاب‌ترند<sup>(۱)</sup>.

باید دانست که تا سرّ انسان نسبت به قرآن پاک نشود، یعنی تا انسان قرآن را فقط برای عمل نیاموزد و برای تحقّق بخشیدن معانی آن در وجودش دست بدان نزند، انسان از حقیقت قرآن بهره‌ای ندارد و چه بسا افرادی دیده می‌شوند که به قرآن و علوم قرآنی واردند؛ و در تفاسیر مطالعه دارند؛ ولی قلبشان سیاه است؛ علت آنست که قرآن را وسیله وصول به دنیا از جاه و مقام و منال و عزّت قرار داده‌اند روح قرآن از چنین افرادی بیزار است؛ در مکتب تشیع چنین قاریانی به ندرت یافت می‌شوند؛ چون اصول تعلیمات شیعه علماء و قاریان را بر اساس تبعیّت از حقّ پرورش می‌دهد، و نسبت به ابواب ظلمه و حکام جائر تردّد ندارند و برای ریاست باطله عمر خود را صرف نمی‌کنند.

در زمان سابق که برای تحصیل به نجف اشرف مشرف بودم یکی از مراجع علماء روزی در مجلسی که سخن از شیعه و طرز تفکر شیعی به میان آمد گفت: من در چندین سال قبل در کنگره و سمیناری که از مذاهب اسلامی در «جامع الازهر» مصر تشکیل شد و علماء مذاهب اسلام از جمیع کشورها حضور داشتند؛ و من هم به عنوان نماینده علمای نجف در آنجا شرکت کردم در ضمن بیان و معرفی مذهب و مکتب تشیع در خطابه‌ای که در آنجا ایراد کردم روایت ذیل را که از حضرت سجّاد علیه السلام منقول است مفصّلاً خواندم و شرح دادم؛ بسیار مورد

۱- «اصول کافی» ج ۲ ص ۶۲۷ و وسائل الشیعه ج ۱ ص ۳۶۹

تحسین و تقدیر قرار گرفت ؛ و مورد اعجاب همگی شد که در مکتب شیعه چنین ریزه‌کاری‌های دقیق و عمیق برای تربیت یافتگان این مکتب وجود دارد ؛ و تا این حدّ برای تصفیه و تطهیر آنان موشکافی و تحقیق از طرف امامانشان به عمل آمده است .

و آن روایت اینست ؛ در «احتجاج» شیخ طبرسی آورده است که :

بالاسناد المتقدم ذكره عن الرضا عليه السلام أنه قال :

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ  
حَسُنَ سَمْتُهُ وَ هَدْبُهُ وَ تَمَاوَتَ فِي مَنْطِقِهِ وَ تَخَاضَعَ فِي  
حَرَكَاتِهِ فَرُؤِيداً لَا يَعْرَنَكُمُ .

فَمَا أَكْثَرَ مَنْ يُعْجِزُهُ تَنَاوُلُ الدُّنْيَا وَ رُكُوبُ الْحَرَامِ  
مِنْهَا لِضَعْفِ نَيْتِهِ وَ مَهَائِتِهِ وَ جُبْنِ قَلْبِهِ فَانْصَبِ الدِّينَ  
فَحَالَهَا فَهُوَ لَا يَزَالُ يَحْتَلُّ النَّاسَ بِظَاهِرِهِ فَإِنْ تَمَكَّنَ  
مِنْ حَرَامٍ اقْتَحَمَهُ .

وَ إِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعِفُّ عَنِ الْمَالِ الْحَرَامِ فَرُؤِيداً لَا  
يَعْرَنَكُمُ .

فَإِنَّ شَهَوَاتِ الْخَلْقِ مُخْتَلِفَةٌ فَمَا أَكْثَرَ مَنْ يَنْبُو  
عَنِ الْمَالِ الْحَرَامِ وَ إِنْ كَثُرَ وَ يَحْمِلُ نَفْسَهُ عَلَى شَوْهَاءَ  
قَبِيحَةٍ فَيَأْتِي مِنْهَا مُحَرَّمًا .

فَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعِفُّ عَنِ ذَلِكَ فَرُؤِيداً لَا يَعْرَنَكُمُ  
حَتَّى تَنْظُرُوا مَا عُقْدَةُ عَقْلِهِ فَمَا أَكْثَرَ مَنْ تَرَكَ ذَلِكَ  
أَجْمَعَ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ إِلَى عَقْلِ مَتِينٍ فَيَكُونُ مَا يُفْسِدُهُ بِجِهْلِهِ

أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُهُ بِعَقْلِهِ .

فَإِذَا وَجَدْتُمْ عَقْلَهُ مَتِينًا فَارْوَيْدُوا لَا يَغْرُنْكُمْ .  
 حَتَّى تَنْظُرُوا أَمَعَ هَوَاهُ يَكُونُ عَلَى عَقْلِهِ أَمْ يَكُونُ مَعَ  
 عَقْلِهِ عَلَى هَوَاهُ وَ كَيْفَ مَحَبَّتُهُ لِلرِّيَّاسَاتِ الْبَاطِلَةِ وَ زُهْدُهُ  
 فِيهَا فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ فَيَشْرِكُ  
 الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا وَ يَرَى أَنَّ لَذَّةَ الرِّيَّاسَةِ الْبَاطِلَةِ أَفْضَلُ  
 مِنْ لَذَّةِ الْأَمْوَالِ وَ النَّعْمِ الْمُبَاحَةِ الْمُحَلَّلَةِ . فَيَتْرِكُ  
 ذَلِكَ أَجْمَعَ طَلَبًا لِلرِّيَّاسَةِ حَتَّى إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ  
 الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسِبُهُ جَهَنَّمَ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ .

فَهُوَ يَخْبِطُ خَبْطَ عَشْوَاءَ يَقُودُهُ أَوَّلُ بَاطِلٍ إِلَى  
 أْبْعَدِ غَايَاتِ الْحَسَارَةِ وَ يَمُدُّهُ رَبُّهُ بَعْدَ طَلَبِهِ لِمَا لَا يَقْدِرُ  
 عَلَيْهِ فِي طُغْيَانِهِ .

فَهُوَ يَحِلُّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ يُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَا يَبَالِي  
 مَا فَاتَ مِنْ دِينِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ رِيَّاسَتُهُ الَّتِي قَدْ شَقِيَ  
 مِنْ أَجْلِهَا .

فَأُولَئِكَ الَّذِينَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ  
 عَذَابًا مُهِينًا .

وَ لَكِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ نَعَمَ الرَّجُلُ هُوَ الَّذِي جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعًا  
 لِأَمْرِ اللَّهِ وَ قُوَاهُ مَبْذُولَةً فِي رِضَى اللَّهِ يَرَى الذُّلَّ  
 مَعَ الْحَقِّ أَقْرَبَ إِلَى عِزِّ الْأَبَدِ مِنَ الْعِزِّ فِي الْبَاطِلِ وَ يَعْلَمُ  
 أَنَّ قَلِيلَ مَا يَحْتَمِلُهُ مِنْ ضَرَائِبِهَا يُؤَدِّيهِ إِلَى دَوَامِ النَّعِيمِ

فِي دَارٍ لَا تَبِيدُ وَلَا تَنْفَدُ وَأَنَّ كَثِيرًا مَّا يَلْحَقُهُ  
مِنْ سَرَائِهَا إِنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ يُؤَدِّيهِ إِلَى عَذَابٍ لَا انْقِطَاعَ  
لَهُ وَلَا يَزُولُ .

فَذَلِكُمْ الرَّجُلُ نِعَمَ الرَّجُلِ فَبِهِ فَتَمَسَّكُوا وَبَسْتَنَّهُ فَاقْتَدُوا  
وَإِلَى رَبِّكُمْ فَبِهِ فَتَوَسَّلُوا فَإِنَّهُ لَا تُرَدُّ دَعْوَةٌ وَلَا يُحِيبُ  
لَهُ طَلَبَةٌ .

شیخ طبرسی (ره) با سند خود از حضرت امام رضا علیه السلام از حضرت  
امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند :

اگر مردی را ببینید که طریقه و روش او نیکوست ؛ و گفتار خود را  
آهسته و آرام نموده ، و سخن را ضعیف و ملایم نشان دهد ، و در  
کارها و حرکاتش خود را خاضع و فروتن جلوه دهد؛ فوراً به او گرایش پیدا  
نکنید ! دست نگاه دارید ، توقف کنید که شما را گول نزند ! زیرا چه بسیار  
کسانی هستند که به علت سُستی نیت و پستی هویت و ترسو بودن  
دلشان از رسیدن به دنیا و ارتکاب کارهای حرام عاجز مانده اند .

و بدین جهت دین را دام وصول به دنیا و وسیله صید وصول به  
مادیات و شهوات قرار می دهند ؛ مردم را به ظاهر آراسته خود می فریبند  
و چنانچه به چیز حرامی دست یابند با تمام مشقت و تکلف خود را بدان  
می رسانند و دست می آلاینند .

و اگر دیدید که آن مرد از مال حرام اجتناب می ورزد ؛ و دست بدان  
نمی آید پس باز صبر کنید ! و در گرایش به او مبادرت نکنید که شما را  
فریب ندهد !

چون خواسته‌ها و تمایلات نفسانی مردم مختلف است؛ زیرا که چه بسیاری از مردم از به‌دست آوردن مال حرام گرچه فراوان باشد دوری می‌کنند؛ ولیکن اراده خود را از راه زنا و اعمال شنیعه باز نمی‌دارند؛ و نفس خود را بر ورود بر یک زن زشت گریه المنظر فرود آورده و از راه حرام با او آمیزش می‌کنند.

و اگر آن مرد را چنین یافتید که از این عمل زشت هم دوری می‌کند، باز شکبیا باشید! و در گرایش به او شتاب نکنید، که مبادا شما را گول زند! تا خوب بنگرید که گره و بستگی عقلانی او چطور است؟ و مرکز تصمیم‌گیری تفکیری او چگونه است؟ چون بسیاری از مردم هستند که از روی آوردن به دنیا و ارتکاب محرمات و وصول به اموال حرام و اعمال آمیزشی جنسی خودداری نموده، و عفت به خرج می‌دهند؛ ولیکن دارای عقل متین و فکری استوار نیستند.

و بنابراین مفسده کارهائی را که انجام می‌دهند بیش از مصلحت آنست؛ چون بر پایه جهالتی که دارند مفسده‌ای می‌آفرینند بیشتر از مصلحتی که پدیده عقل و درایتشان است.

و اگر عقل او را نیز متین و استوار یافتید! باز زود اقدام بر پیروی و تبعیت نکنید! تا آنکه او را بنگرید که آیا با هوای نفس خود متحد شده و بر علیه عقلش قیام کرده است؟ و یا آنکه با عقلش متحد شده و با هم بر علیه هوای نفس اماره به پا خاسته‌اند؟ و دیگر ببیند که آیا نسبت به ریاست‌های باطله دنیویّه اشتیاق و رغبت دارد؟ یا آنکه بی‌رغبت و میل است؟ چون در میان توده مردم افرادی یافت می‌شوند که هم دنیا



و هم آخرت هر دو را باخته‌اند؛ دنیا را برای وصول به دنیا ترک گفته‌اند، و پنداشته‌اند که لذت ریاست‌های باطل از لذت اموال حرام و نعمت‌های مباح و حلال بیشتر است؛ و بنابراین برای نیل به ریاست‌های باطل از همه اینها گذشته‌اند.

و اگر به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! مقام خودخواهی و عزت کاذب او را به گناه می‌کشد پس جهنم برای او بس است و حقاً بد جایگاهی است. این چنین فردی چون آدم یک چشمی پیوسته در امور بدون بصیرت و درایت است؛ و اولین گامی که به باطل بردارد، او را به آخرین مراتب خسران و زیان می‌کشاند.

و پس از آنکه نمی‌تواند به منویات خود برسد، پروردگارش او را در طغیان و سرکشی ممتد می‌برد؛ و در این صورت آنچه را که خدا حرام کرده است حلال می‌شمرد؛ و آنچه را که خدا حلال کرده است حرام می‌شمرد؛ و اگر ریاست باطلش که به دنبالش می‌رود برای وصول به آن خود را به مهالک انداخته و به شقاوت رسانده است سالم بماند، باکی در از بین رفتن دینش ندارد؛ پس این افراد کسانی هستند که خدا بر آنها غضب نموده؛ و به آنان صلاهی دورباش زده؛ و عذاب ذلت آمیز و تحقیرانگیز برایشان مهیا ساخته است. ولیکن مرد، تمام مرد نیکو مرد آن کسیست که هوای نفس و درخواست خود را تابع امر خدا نموده است؛ و قوای خود را در راه رضای خدا مبدول داشته است.

و ذلت را با وجود داشتن حق به عزت ابدیه نزدیکتر می‌یابد از عزتی که با باطل به دست می‌آید. و به یقین می‌داند که گرفتاری‌های

کم و ناچیز دنیا که برای رضای خدا آنها را تحمّل می‌کند ، او را بدوام نعمت‌های ابدیه خداوند در بهشتی که خرابی و فناء و نیستی ندارد خواهد رسانید . و نیز می‌داند که اگر از هوای نفس امّاره خود پیروی کند بسیاری از خوشی‌هایی که در دنیا می‌برد او را به عذاب ابدیه خداوند که زوال و انقطاع ندارد خواهد کشانید . پس بنابراین بدانید که مرد تمام عیار چنین مردی است ؛ مرد نیکو پسندیده و استوار چنین مردی است پس حتماً به او تمسک کنید ! و به رویه و منهاج و سیره او اقتدا نمائید ! و به وسیله او به سوی پروردگارتان متوسّل شوید ! چون درخواست و دعای او ردّ نمی‌شود ؛ و طلب و خواهش او دچار حرمان نمی‌گردد .